والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا

از فیوضات تائید سبحانی و تفضلات توفیق یزدانی کتاب مستطاب

امداد السلوک



حسب استدعائے مولوی محمد یحیی صاحب تاجر کتب گنگوہ ضلع سہارنپور

در بلدہ دہلی در دخانی پریس سادھورہ طبع گردید

هو الله

بسم اللہ الرحمن الرحیم

لاحول ولاقوۃ الا باللہ العلی العظیم احمدہ علی ما خصنا بالشمار السوابغ و بالفضل الاتم وجعلنا من خیر الامم وارسل الینا نبیا وحیدا ابو مختار الانبیا روا ولاهم صلے اللہ علیہ وعلی آلہ واصحابہ واتباعہ واحبابہ وسلم اما بعد میگوید فقیر خاکسار حقیر نابکار رشید احمد عفی اللہ عنہ واوصلہ الی متمناہ کہ این فصول چند است از ترجمہ رسالہ مکیہ کہ حسب ارشاد قدوۃ العارفین زبدۃ السالکین قطب الواصلین حافظ محمد ضامن صاحب تھانوی سلمہ اللہ تعالی بالافضال والتعظیم ثبت افتادہ و محض پابند ترجمہ لفظی نبودہ بیشتر در ترتیب فصول و توضیح مجملات و ایجاز تطویلات و حذف مکررات تغیرات مناسب دادہ بامداد السلوک نام نہادہ و بنام نامی و اسم سامی المختار المشائخ الاعلام مرکز الخواص والعوام منبع البرکات القدسیہ مظہر الفیوضات المرضیہ معدن المعارف الالٰہیہ مخزن الحقایق مجمع الدقایق سراج اقرانہ قدوۃ اھل زمانہ سلطان العارفین ملاذ التارکین غوث الکاملین غیاث الطالبین الذی کلت السنۃ الاقلام من مدائحہ البالغۃ واعجزت التوصیف شمائلہ الکرائم الساطعۃ یغبطہ الاولون والاخرون من شمائلہ ویحسدہ الفاخرون والغافلون من حذو ثنائہ مرشدی معتمدی وسیلۃ یومی وغدی ملاذی و معتقی سیدی وسندی الشیخ الحاج المشتہر بامداد اللہ الفاروقی تھانوی سلمہ اللہ تعالی بالارشاد والھدایۃ ومزال بذاتہ المطہرۃ

والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا

از فیوضات تائید سبحانی و تفضلات توفیق یزدانی کتاب مستطاب

امداد السلوک



حسب استدعاے مولوی محمد یحیی صاحب تاجر کتب گنگوه ضلع سہارنپور

در بلالی دخانی پریس ساڈھوره طبع گردید

هو الله

بسم الله الرحمن الرحیم

لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم احمده علی ما خصنا بالنعماء السوابغ والفضل الاتم وجعلنا من خیر الامم وارسل الینا نبیا وحیدا هو فخر الانبیاء واولاهم صلی الله علیه وعلی آله واصحابه واتباعه واحبابه وسلم اما بعد میگوید فقیر خاکسار حقیر ناکاره رشید احمد عفی الله عنه واوصله الی متمناه که این فصول چند است از ترجمه رساله مکیه که حسب ارشاد قدوة العارفین زبدة السالکین قطب الواصلین حافظ محمد ضامن صاحب تهانوی سلمه الله تعالی بالافضال والتعظیم ثبت افتاده و محض پابند ترجمه لفظی نبوده بلکه بیشتر در ترتیب فصول و توضیح مجملات و ایجاز تطویلات و حذف مکررات تغیرات مناسب داده بامداد السلوک نام نهاده و بنام نامی و اسم سامی المختار المشائخ الاعلام مرکز الخواص والعوام منبع البرکات القدسیه مظهر الفیوضات المرضیه معدن المعارف الالهیه مخزن الحقایق مجمع الدقایق سراج اقرانه قدوة اهل زمانه سلطان العارفین ملاذ التارکین غوث الکاملین غیاث الطالبین الذی کلت السنة الاقلام من مدائحه البالغة وعجزت التوصیف شمائله الکرائم السابغة یغبطه الاولون والاخرون شعاع وجهه الفاخر و [illegible] الغافلون [illegible] مرشدی [illegible] سیدی سندی الشیخ الحاج المشتهر بامداد الله الفاروقی التهانوی سلمه الله تعالی بالارشاد والهدایة ومن زال بدایة المطهرة

الضلالة والغواية استعانة نموده و باذیال فیضان دعا لطفش پناه جسته ورنه صلاحیت این امر نمیداشت و بایں اه یائی نمیتوانست فراغت برجو آنکه حضرت ایشان خصوصاً و هر که مطالعه او کنند عموماً این محروم را از دعای خیر خود بفراموشی ندهد و خطائیکه بینند اصلاح فرمایند که خود را از زلت بری نمی کنم والا از حسد حاسد باکی و از چشم عیب بینی پروائے نے اگر گزندش و گندش برگردن او ست و مقصود من ازیں ترجمه و تسهیل همان است که مصنف رح فرموده که اگر صادقی بصدق مطالعه آن کند و حق تعالی او را آگهی بخشد اینقدر بداند که بارگاه حق جل وعلا بسیار پاک و نهایت منزه از کدورات است و آلوده نجاسات معاصی لایق آن بارگاه نیست و او تعالی از بندگان خود الطاعة و موافقة اوامر طلبد و از معاصی و مناهی منع می فرمایند و بلسان حال می فرمایند که ای آدم من بد لازم تو هستم بد لازم خود را محکم گیر و ترا از همه چیز کفایت میکنم و از من هیچ شئے ترا کافی نیست پس چون اینقدر علم و یقین او شد در طلب نجات خود کمر چست بسته مشغول طهارت ظاهر و باطن بود و در رفته رفته سلوک طریق حق ورزد تا باشد که واصل گردد و مقرب شود و انس و مجالسة با حضرت صمدیه حسب مصداق او تعالی شانه که من جلیس هر اکر خود هستم حاصل آید و اکنون ترجمه مطالب او میکنم و بخدا تعالی می پناهم قال الله تعالی یعصمنی من کل ما لا یلیق و یوفقنی خیر التوفیق

فصل بدانکه سلوک طریقه عبارت است از تهذیب اخلاق که جمیع صفات خبیثه از قبیل حسد و کبر و عجب و ریا و غیرها دور کرده همه اوصاف حسنه از سخاوت و اخلاص و عجز و تواضع و ذلت و غیرها پیدا کند تا استعداد وصول میسر آید و طریقه در اصطلاح صوفیه کرام رحمهم الله تعالی قطع منازل و ترقی مقامات الی الله را گویند و اول باب شریعت است و بدایة طریقه آن است که از رخصت و تسهیلات اجتناب کنند و احسن و مستحبات را و احکام شرع بر خود لازم گیرد و اما نهایة طریقه پس جنید رحمه الله تعالی فرمود که او رجوع بسوے بدایة باشد و در معنی ایں اقوال بعض گفته اند که مراد از بدایة ذات پاک حق تعالی است چرا که او تعالی اول و بدایة هر چیز است و هم وست منتهی و مرجع هر شئے چنانکه در قرآن شریف مے فرماید که همه امور بسوے او تعالی رجوع مے کنند و هم فرماید که طرف رب تعالی خواهید رفت و نیز فرمود که اے محمد صلی الله علیه وسلم منتهای کار بسوے پروردگار تست پس چون سالک تمام طرف بدایة خود که حق تعالی است رجوع کرد نهایة

طریقه رسید و معنی دیگر آن است که مرید چون طرف بدایة خود رجوع کرد به نهایة رسید یعنی چنانکه در رحم مادر او را حق تعالی وے را پیدا کرد و صورت بخشید و روح دمید و در ان حالت هیچ حافظ و مربی بجز خدا تعالی نداشت و بکمال فقر و عجز متوکل بخدا بود و بخضوع و تواضع و تذلل موصوف و از حسد و حقد و کبر و عجب و غیره صفات ذمیمه بالکل تصفیه داشت و از جمیع عیوب مبرا و از خودی و نفی خودی هم بے خود بود همچنان در آخر الامر کار خود را باینجا رسانند و همین است کمال حضوری و درین مرتبه کمال عبدیت و آزادگی حاصل آید و در طریقه مقامات و منازل اند و هر مقام را بدایه و نهایه باشد و نهایت بدون تصحیح بدایه هرگز نتوان رسید چنانکه جنید رحمه الله تعالی فرمود که کسی به نهایة نرسد تا که بدایت درست نکند و بعض صوفیه گفته اند که وصول که حقیقت و عرفان است بسبب خراب کردن اصول طریقه ضایع مے شود و همچنین ابو سلیمان دارانی فرمود و اصول طریقه حسب قول جنید رحمه الله تعالی پنج چیز است صوم روز و قیام شب و اخلاص عمل و رعایت تمام در اعمال و توکل بخدا در همه احوال و سهیل تستری فرمود که اصول ما هفت چیز اند تمسک بکتاب الله و اقتدا بسنت و اکل حلال و باز داشتن ایذا از خلق و اجتناب از معاصی و توبه و ادا حقوق ظاهر است که علوم صوفیه حالات اند و حالات نتایج اعمال اند پس بدون تصحیح اعمال وراثت حال چگونه متصور گردد و ازینجا گفته اند هر که ورد و وظیفه ندارد وارد حال هم ندارد و ابو سلیمان دارانی فرموده عملیکه در دنیا مورث نباشد یعنی حضور و خضوع و غیره حالات ندارد در آخرت هم نفع ندهد و برائے صحت عمل علم ضروری است خصوصاً فقه که فرض و واجب و سنت و مستحب نماز و روزه و غیره عبادات و حرام و حلال و مکروهات معاملات بدان داند پس سالک الی الله تصحیح عقاید و اول فقه هر قدر که تواند ضروری است که بعض صوفیه فرموده اند که عمل بے علم سقیم باشد و علم بلا عمل عقیم بود و علم با عمل صراط مستقیم گردد و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده که طلب علم بر هر مسلمان مرد و زن فرض است و هم در بعض روایات آمده که علم طلب کنید اگر چه در چین بود و مراد علمے است که تصحیح عقاید و ایمان و درستی اعمال و افعال از ان گردد و از وجوب قلبی که ایمان است و وجوب جوارح که عبادات است بدر آید نه علمیکه مخالف شریعت باشد و تضییع اوقات و تفضیح آخرت رساند و اصل این علوم حقه و علم راجح قرآن است که قرآن امام ست در اعتقادات و ایمانیات و توحید و معرفت و عبادات و حالات چنانچه حق تعالی فرمود که اے محمد صلی الله علیه وسلم آنچه بر تو وحی فرستادیم

(بقیه)

معمول حق است و او تصدیق کتب سابقه میکند و هم فرمود که اتباع آن کنید که از طرف رب
شما بشما رسید و حضرت صلی الله علیه وسلم فرماید که دو چیز در شما گذاشتم اگر بآن تمسک دارید هرگز
گمراه نشوید قرآن و اهل بیت پس اگر سالک عالم است او را این امر خود حاصل است وگرنه شیخی طلبد
که اولاً او را مسائل صحت توحید و فقه تعلیم فرماید بعده طریقه مجاهده و زهد و تقوی بنماید و همین معنی
دارد آنچه گفته اند هر کرا شیخ نباشد پیر او شیطان بود یعنی هیچ رهبر ندارد و نه علم نه صحبت مرشد
حق بهر حال هر طرح که بود مشغول تعلم علم ضروری است تا که راه راست از دست نه دهد و غلط نخورد که علم نور
قلب است و قلب بے علم کور باشد چنانچه حق تعالی فرمود که هر که در دنیا از راه حق کور است در
آخرت هم کور باشد و **بوعلی رودباری** فرمود که استاد من در تصوف جنید است و
در فقه ابوالعباس بن شریح و در نحو ثعلب و در حدیث ابراهیم و برای استکمال نفس اینها
ضروری اند و همین سبب صوفیه کرام طلب علم را افضل الاعمال قرار داده اند چه عمل بر علم موقوف
است که جاهل گاه بدعت و باطل را سنت و حق میداند چنانچه اکثر فرق ریش ستردن و حلقه آهن پوشیدن
و غیره و امور قبیحه را طریقه خود گردانیده اند و بے علم را گاه فساد عمل پیش آید و او نداند و حق تعالی عمل
درست و خالص را قبول میفرماید و تا که موافق شریعت نبود درست نباید و خالص آن است که
خاص برای خدا تعالی بود و این همه موقوف علم است حق تعالی فرمود که ایشان بجز عبادت
و اخلاص دین بهیچ امر کرده نشده اند و هم اجماع است بر اینکه هر چه حق تعالی در قرآن فرض کرد و از
حدیث به ثبوت پیوست فرضیت و وجوب او لازم گردیده و در هیچ حال با وجود صحت عقل و حواس نه
ولی را و نه صدیق را اگرچه بکمال مراتب رسد از وے تخلف روا نیست و کسے را امکان افراط
و تفریط در وی و ادب شریعت از هیچ یکے بهیچ مقام ساقط نمی شود و خود ظاهر است که از انبیا
علیهم السلام کدام فاضلتر خواهد بود با این از ایشان تکلیف مرتفع نشد پس دیگرے را چگونه جائز
بود بلکه هر قدر که بمرتبه اعلی میرسد مطالبه آداب شرائع زیاده میگردد و مواخذه و عتاب بر
ترک آنها بسیار میشود الحاصل صحت عمل بدون صحت علم نمی تواند و هر که خلاف این فهمید
از خرابی جهل است از همین سبب **سهیل تستری** فرمود رحمه الله تعالی که از صحبت متکبرین غافلین
و قاریان سست دین و متصوفه جاهلین چون تیر بگریز و اصول **علم شریعت** توحید و معرفت و

و ایمان است و اعمال طاعات فروع است و احوال و مقامات ثمره این هر دو اند و علم یا اخبار
و آثار است که از ثقات منقول است یا فقه که احکام مستنبطه ائمه مجتهدین اند یا کلام که در رد اهل هوا
و مبتدعین و اثبات توحید است و یا علم حقایق و حالات و انقطاع عن غیر الله و این علم از همه اشرف
و اعلی است و غایة ثمره همه علوم است اگر درین علم کسے غلطی خورد بجز از کاملیکه درین علم کمال دارد [illegible]
چرا که همه علوم درین علم میباشد و این علم در غیر اهل علم نمی باشد که او علم معارف و اسرار است و هر که
در اینجا رسید و در بحر بیکران افتاد و کسیکه در آن این هر چهار علوم جمع شوند قطب وقت و امام کامل
و داعی بسوی راه حق بود چنانچه حضرت صلی الله علیه وسلم فرماید که همیشه گروهے از امت من بر
حق قایم باشد که مخالفت کسے با ایشان و مدد نکردن کسے ایشان را آنها ضرر نکند و ایشان
بر این امر تا قیامت قایم باشند و **علی کرم الله وجهه** فرمود که زمین از قائمین بر حق خالی
نمی ماند و ایشان کم باشند و قدر ایشان نزد خدا تعالی بسیار بزرگ بود **المرام** سالک را اول
علم ضروری است تا که عقاید و اعمال درست کند و بعد از آن طریقه راست آید و وصول الی الله را شاید
و **وصول و اتصال** عبارت است از انقطاع عن غیر الله و اول مرتبه وصال آن است که بعد
رفع حجاب تجلی جمال محبوب حقیقی بچشم دل مشاهده کند اگرچه آن دوری بود و بعد ازین حسب همت
و دوام مشاهده ترقی او میشود و بمقامات بلند که انس و انبساط و غیره اند میرسد حضرت فرمود صلی الله
علیه وسلم که اے ابا رزین آیا دانستی چون کسی برای زیارت برادر مسلم از خانه برآید هفتاد هزار ملائک
حق تعالی پس او میگردند و همه ملائکه برای او استغفار میکنند و میگویند که الهی چنانکه این بنده برای
تو در راه تو مواصلت کرد تو هم این بنده را واصل خود گردان پس این حدیث دلیل وصال است و وصال بنده
و خدا تعالی بمعنے انقطاع از غیر خدا تعالی و محویت در وے تعالی شانه نه آنکه بعض ملاحده فهمیده اند و بر
اتصال دو چیز چنانکه در خارج دیده میشود قیاس کردند و مرتد گشتند نعوذ بالله منه بلکه هر قدر که
از غیر الله تعالی منقطع میشود همان قدر بمرتبه وصل میرسد پس باید که طالب بهر مرتبه که رسد اجتهاد
افزاید و ترقی جوید نه آنکه توقف کند و باز ایستد مولانا فرمود. **بیت** اے برادر بے نهایت
درگهی است + هر چه بروے میرسی بروے مایست + و هم یاد باید کرد که کسے را نشاید که خود را حاوی
جمیع علوم داند و بر خواص خطا گیرد و تزندیق و تبدیع ایشان کند و بے علم حالات و مقامات زبان

ورا رکند که این خطائی عظیم ست حق تعالی فرماید که کفار تکذیب کلامی نمودند که هنوز احاطه علم او هم
نکرده اند و هم فرماید که چون ایشان بایں کلام هدایت نیافتند بدایں کلام را اکنون قصه پیشینیان
و کلام دروغ خواهند گفت و نیز علم سرور کائنات صلی الله علیه وسلم بعض برای عوام و خواص بود
واو علم اوامر و نواهی ست و بعض برای خواص چنانکه حذیفه یمانی صاحب سر رضی الله عنه را تعلیم
فرمودند و **علی رضی الله عنه** فرماید که رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا هفتاد باب علم را تعلیم فرمود که
غیر مرا ملتقین نفرموده و بعض علوم خاص برای ذات پاک آن سرور صلی الله علیه وسلم بود که کسی
اطلاع او نیست چنانچه پیغمبر فرماید که قسم ذات پاک خدا تعالی است اگر بدانید آنچه من میدانم
خنده کم کنید و گریه بسیار سازید و هرگز با زنان خود بر بستر های خویش لذت و آرام نگیرید و
البته بر بلندیهای صحرا رفته بخدا استعانت نمائید و بخدا که من دوست میدارم که درخت بودمی
و قطع کرده شدمی پس کسی را نمی رسد که خود را حاوی جمله علوم داند چرا که علوم را نهایتی نیست
و فوق کل ذی علم علیم مقرر ست و بهمین جهت قائل را در کلام رعایت مخاطب واجب ست
چنان سخن نگوید که از فهم مخاطب عالی بود و بر سامع واجب است که بتخطئه متکلم جلدی نکند بلکه حسن
ظن دارد و بر قصور فهم خود فرود آرد والله تعالی اعلم **فصل** بدانکه سالک را شیخ کامل که رفیق
طریق او بود ضرور باید چنانچه حق تعالی فرمود ای ایمانداران تقوی کنید و بسوی خدا تعالی وسیله
جوئید و حضرت صلی الله علیه وسلم فرماید که اصحاب من مثل ستارگانند به هر که پیروی کنید راه یابید
امام غزالی رحمه الله تعالی در احیاء العلوم از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت کرده که شیخ در قوم خود
مثل نبی است در امت خویش یعنی آن شیخ قوم خود را راه حق نماید و از ضلالت رساند و نجات دهد و
هم غزالی فرموده که این عظمت شیخ بسبب تومندی و توانائی و کثرت مال نیست بلکه بسبب تجربه
کاری او در طریقه و ثمره عقل است و همین الطاف چه بلکه اخلاف هم مشائخ را معزز و موقر دارند
پس شیخ همان باشد که طریق حق رفته و مخاوف و مهالک راه دریافته باشد تا مریدان را از
نفع و ضرر ایشان خبر دهد و بداناند که برای طریقه محک و معیار قرآن و سنت و اجماع امت است
هرچه موافق معیار است مقبول والا مردود و صحبت اینچنین شیخ از جلیس صالح نخواهد بود چنانچه
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که جلیس صالح همچو عطار است اگر عطر ندهد از خوشبوئی او بهره گیری

جلیس مثل آهنگر ست اگر بدن و پارچه ترا نسوزاند بوی دخان ضرور آید مگر مرید دریں باب باید
کوشش و تلاش کند که این شیخ لایق مشیخت هست یا نه که بسیار طالبان دریں راه بسبب اتباع
گمراهان هلاک شدند بلکه اکثر بربادی دریں راه از همین است حق تعالی فرماید که چون
بهشتیان در بهشت و دوزخیان بدوزخ روند شیطان گوید ای مردمان الله تعالی شما
را وعده راست فرموده بود و من دروغ وعده شما کردم و هیچ دلیل حق بر شما پیش نکرده بودم
بجز طلب بلا حجت شما دعوت باطل مرا قبول کردید پس چرا مرا ملامت میکنید خود را ملامت کنید
که حق الامر را گذاشتید و حضرت فخر الرسل صلی الله علیه وسلم فرمود که اسلام کسی را خوش
ندارید تا که عقده قلب و عقیده او را ندانید پس باید شنید که اطاعت جمله انبیا علیهم السلام
خصوصا حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم فرض ست و جمله انبیا علیهم السلام در
اصول دین که معرفت ذات و صفات و رسل و ملائکه و امور آخرت وغیره هست متفق اند قدر و ذره
دریں امور اختلاف نیست و نسخ در احکام و اعمال شده نه در عقاید و اختلاف مجتهدین ائمه هم
در جزئیات فروع است نه در اصول هر که در اصول غلط کرده مبتدع و گمراه گشت نجات ازیں
گمراهی بجز اتباع کتاب و سنت و اجماع دیگرے نیست و اختلاف در فروع موجب رحمت
و وسعت ست مخطی را یک ثواب و مصیب را دو ثواب پس هر شیخی که بریں مذهب بود و
موافق اجماع امت و کتاب و سنت عقیده دارد و معهذا در علم طریقه و حقیقت ماهر بود قابل شیخیه
است و معتدی این امر را بافواه مردم ثقات و عدول و از احوال مریدان او می توان دریافت که اگر
علما وقت بر و انکار نمی کنند بلکه بعض اهل علم و زیرکان و صالحان جوانان و پیران از و فیضان
می گیرند و با او محبت دینی می دارند و در طریقه و حقیقت مسلم می پندارند بداند که فی الواقع ماهر
حق است پس چون با او بیعت کند فرمان بردار او شود و بتوحید مطلب حلقه اطاعت او
در گوش کشد و **توحید مطلب** اینکه بداند که بجز این شیخ معین موصوف صفات مرا
در عالم کسی بمطلب نتوان رسانید اگرچه دیگر شیوخ اقران او باشند و بایں صفات
موصوف بوند و این رکن عظیم ست اگر توحید مطلب ندارد و پراگنده هرجا می ماند و مشوش
شود و خدا هم پروای او نکند که در کدام صحرا هلاک شد بلکه چنانکه حق و قبله یک ست شیخ راه

رسان خود ہم یک واند وبسیاراں دریں پراگندگی ہلاک شدہ اند پس اگر خطرہ ہم وارد کرد و عالم
گسے بجز ایں شیخ مر بطلب تواند رسانید شیطان در و تصرف کند واز جائے لغزاند وبسیار
شود کہ شیطان بصورت پیر او آمدہ او را اخراب کند وچنیں اشیا نماید کہ از آں عقیدہ او بر باطل
منعقد گردد معاذ اللہ وبتوحید مطلب ہرگز شیطان راہ نیابد و تمثل باین شیخ نتواند کہ حضرت
صلے اللہ علیہ وسلم شیخ را در مریدان خود مثل نبی در قوم خویش فرمودہ و علماء امت خویش را مثل
انبیاء بنی اسرائیل فرمودہ پس چنانکہ شیطان لعین بشکل حضرت فخر الانبیاء صلی اللہ علیہ وسلم
نتواند شد چنانچہ خود فرمودہ اند کہ ہر کہ مرا بخواب دید فی الواقع مرا دید کہ شیطان بصورت من
ہرگز نمے تواند آمد ہمچنیں بصورت شیخ متابع شریعت نمی تواند گشت پس مرید محفوظ می ماند
واز ینجا گفتہ اند کہ چار چیز رکن وصول اند عزت دروین حق وعلو ہمت وقت مشاہدات ومکاشفات
وتجلیات وحفظ ہمت وحرمت شیخ وشفقت بریاران طریق کہ عبارت از توقیر کبار وترحم صغار ست
واین ہمہ کامل ایماناں را نصیب بود نہ ناقص ایماناں را و مرید را باید کہ صادق بود یعنی بظاہر
وباطن سراً وعلانیۃً با خدا مستقیم باشد و بہر حال طالب حق بود ببدن وعقل ونفس وسر وقلب
وروح مخلص باشد کہ تمام حرکات وسکنات وافعال واقوال او برائے خدا تعالی بود کہ با این دو شرط
اخلاص وصدق توقع قوی ست کہ بمعرفت ووصول شتابد چنانچہ ابو درداء رضی اللہ تعالی روایت
کرد کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ حق تعالی مے فرماید کہ ہر کہ مرا طلبید مرا یافت وہر کہ
غیر مرا طلبید مرا نیابد واز یں خبر طالباں وعاشقاں را رجاء عظیم شد چرا کہ طلب را بذات پاک
خود نسبت کرد مگر بشرط اخلاص وصدق وارادہ کاملہ چنانکہ صوفیہ کرام رحمہم اللہ تعالی فرمودہ
اند کہ توحید آں است کہ نذر کند غیر خدا تعالی را ونداند جز او را ونفہمد ونہ دوست دارد سوائے او
را ومحبت خدا تعالی برائے ذات پاک او تعالی دارد نہ بطمع جنت وخوف دوزخ وآنچہ حق تعالی
فرمود کہ مومناں توقع رحمت الہی دارند واز عذاب می ترسند صفت عوام مومنین است
نہ بینی کہ در صفت خواص فرمود کہ ایشاں تبلیغ رسالت مے کنند واز خدا تعالی مے ترسند
وبجز وے تعالی از ہیچ چیز نہ ترسند وہم فرمود کہ ایشاں خدا را دوست دارند وخدا تعالی
ایشاں را وہم حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ الٰہی من بلاک تو بتو مے پناہم وامثال ایں در قرآن

واخبار بسیار است کہ مطلب صوفیہ کرام بخوبی ثابت می کنند وہم مرید یقین داند کہ روح شیخ مقید
بیک مکان نیست پس ہر جا کہ مرید باشد قریب یا بعید اگر چہ از شخص شیخ دور است اما روحانیۃ
او دور نیست چوں ایں امر محکم داند ہر وقت شیخ را بیاد دارد ورابطہ قلب پیدا آید وہر دم مستفید
بود وحوائج ہر مہم وحل واقعہ محتاج شیخ بود شیخ را بقلب حاضر آوردہ بلسان حال سوال کند البتہ
روح شیخ باذن اللہ تعالی او را القاء خواہد کرد مگر ربط تام شرط است وبسبب ربط قلب
بشیخ لسان قلب او ناطق می بود وبسوئے حق تعالی راہ مے کشاید وحق تعالی راہ می کشاید و
حق تعالی او را محدث میکند چنانکہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ در امتہائے سابقہ محدث
یعنی درست رائے بودند اگر دریں امت ہم ہست او عمر ست رضی اللہ عنہ یعنی قلب عمر رضی اللہ
عنہ بسبب کمال ربط خود بآں سرور صلی اللہ علیہ وسلم چناں با حق تعالی ارتباط یافت کہ از
حق تعالی ملہم مے شود وہمیں موافق رائے او رضی اللہ تعالی عنہ وحی آمد وموافقات رائے
وے رضی اللہ عنہ زیادہ از بیست گفتہ اند واللہ تعالی اعلم الحاصل شیخ طریقہ آں بود کہ
دین وشرع در قلوب مریدین راسخ گرداند ومشیخت بدون سلوک طریق حق کہ مذموم ومحمود را
دیدہ ودانستہ نافع وضار را فہمیدہ وچشیدہ باشد متصور نیست ومجذوب اگرچہ بمطلب
رسیدہ مگر چوں در قطع طریق آفتہا صعوبتہا ندانستہ از علامات راہ خبر ندارد ومشیخت کہ بدرقہ
ودلالۃ راہ ہست از و راست نیاید وشروط شیخ آں ست کہ عالم کتاب وسنت بود نہ صرف
علم بلکہ باید کہ اتصاف بصفات کمال واعراض از حب دنیا وجاہ ومال ہم وارد وطریقہ از شیخ
پسندیدگان مسلسل تا رسول کریم صلے اللہ علیہ وسلم داشتہ باشد بامر شیخ خود ریاضت ومجاہدہ
از قلت کلام وطعام ومنام وقلت اختلاط با انام وکثرت صدقہ وسکوت وصلوٰۃ وصیام کردہ
باشد ومکارم اخلاق وحسن ادب مثل صبر وشکر وتوکل ویقین وسخاوت وقناعت وامانت
وحلم وتواضع وکفایت امور آخرت وصدق واخلاص وحیا ووقار وسکون وتانی وبیاد داون
جاہ ومال وغیرہ خصائل ستودہ باشد وانوار مشکوٰۃ نبوی در خود پیدا کردہ وجمیع اخلاق ذمیمہ
از کبر وعجب وبخل وحسد وحقد وحرص وامل وسباک حرکتی وغیرہ دراں نور مضمحل نمودہ
باشد وصورت مجاہدہ وریاضت مے تکلف بسبب حلاوت ولذت تجلیات بر روئے

ور خشیده بود و انوار مشاهده و کمالات تابان بوده و منور قلب او شرح صدرش گردیده و
باشد و از دنیا و اهل او بخلوت گریخته سیراب بحر جلال شده باشد و از جمله علل و قیود مطلق
بوده بمقام احسان رسیده و بلسان حال گفته باشد که معبودے را که نمی بینم قابل عبادت نمیدانم
چنانچه دعیل یمانی از علی رضی الله عنه پرسید که اے علی آیا رب خود را مے بینی فرمود که ربی
که او را نه بینم وے رائی پرستم دعیل گفت که چگونه مے بینی فرمود که اے دعیل او را چشمان ظاهر
نمی بینند بلکه دیده قلب بصدق و ایمان مے بینند و هم آں شیخ بعد مجاهدات و ریاضات
و محنت ظاهری برآمده براحت وصال رسیده و از تلخی مشقت گذشته حلاوت حالات چشیده
باشد و بانسیم فضل خاص حظ راحت ربوده و بوسعت گاه لامکان نفحات قرب مانوس بوده
و باب مشاهدات بروے کشوده باشد و دوا سے درد هجر خود یافته و ظرف سینه خود پر ساخته
و کلمات حکمت از وے سرزده باشد و قلوب خلایق باو مائل بوده باشند و ظاهر او در ملا
و باطن در خلا بمشاهده مستغرق گردیده باشد و بجلوت او را خلوت میسر آمده باشد و مغلوب الحال
نشده و شطحیات نگفته باشد و او بفراست خود استعدادات دیگران را دانسته و مقام او را
کسے نشناخته باشد پس اوست قابل مشیخت چرا که طریقه محبین و حال مقربین بسبب اعمال ابرار
صالحین باو عطا شده و گاه ایں شیخ را خلیفه باشند که علم او در ایشان منتقل شود و بواسطه ایشان
در طریقه او برکت ماند و لیکن جلد هیچو لیکن طلب او در ایں شیخ نمودار بوده و ایں علاقه قبول کردن
بدان اوست اعمال اشل قبول طلب او و ایں باعث کمال محبت خاصه هست که حقتعالی او را
ستی سے صفرما بید و واصل خود بعد انقطاع تمام از اغیار سے کنند و خود حق تعالی فرمود که جلد ها مثل
قلبهای نرم مے شوند و آیں حال محبوبین است چنانچه فرمود که حق تعالی احسن حدیث کتاب
متشابه مکرر نازل فرمود که بر جلد ها سے خدا ترساں لرزه مے خیزند و باز جلود و قلوب
ایشاں نرم مے شوند و آرام مے گیرند بذکر خدا تعالی و هم بدانی که شیخ را حاوی جمیع علوم بودن
شرط نیست بلکه بقدر فرایض و سنن و نوافل عبادات و انواع محرمات و مکروهات و بقدر تمیز
در جائز و ناجائز بس ست و در طریقه واجب است که جمله معالجات امراض سالکین طریقه
و طرز مجاهده و ریاضه را که هر کس حسب استعداد او لایق بود بداند و دانشمند باید بود که مزاجهاے

مریدان و اوصاف و نائم آشنا را دریابد و علوم و معارف که در طریق الی الله تعالی مریدان باو
محتاج مے شوند مهارت داشته باشد و در حقیقت و مقامات و منازل و تلونیات و تمکینات
و فوائد وضو را دانستن و از مکاشفات و مشاهدات و حالات گذشته بفناء فنا و بقاء البقا
پیوستن و جامع معرفه عظمت و کبریاء و وحدانیه و فردیته را بودن ضرور باید تا تربیت سالکین و ارشاد
طالبین تواند و سزاوار پیری آید چنانچه حق تعالی فرماید که بگو اے محمد صلی الله علیه وسلم که ایں
راه منست که شما را طرف خدا تعالی باوصف بصیرة و مشاهده و رویة قلبی و تصدیق ایمانی خود
مے طلبم و همچناں اتباع من با بصیرت و مشاهده مے طلبند و هم شرط شیخ است که کریم و رحیم
و صابر و حلیم بوده سخت رو ترش مزاج تلخ کلام کج خلق و نه کوچه گرد و سیرانی و دنیا پرست و نه
طالب زینت و جاه و نه طالب کثرت مریداں و نه مغلوب الحال شطحیات گویاں و هم باید که
بر مریداں همچو نبی صلی الله علیه وسلم بر اصحاب خود رضی الله تعالی عنهم شفیق بود چنانچه حق تعالی
فرماید که لقد جاءکم رسول شما از قوم شما است که هرچه بر شما سخت است بر وے هم دشوار است و
او بر شما حریص است و مهربان رحم کننده هست و چوں شیخ بایں صفات موصوف و متخلق باخلاق
نبوی بود خلیفه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم در باب تربیت مریداں باشد و آنچنانکه
حق تعالی از حال موسی و خضر علیهما السلام حکایت فرمود که موسی همراهی خضر خواست تا
از خضر رشد و هدایت آموزد و خضر گفت که تو با من صبر توانی تا تمام قصه همچناں مریداں را اتباع آں
شیخ و ترک اعتراض بر آں و ادب و امتثال امر او فرض باشد و هیچ امر انحراف ننماید والله
تعالی اعلم **فصل** چوں صادقی را شوق سلوک الی الله بود اول او را شیخ موصوف الصفات
طلب باید کرد تا ذکر بے مناسب حال مرید تلقین فرماید و اجب امر آں شیخ بران ذکر مراقبت
نماید چنانکه حرارت ذکر وجود او را در گیرد و سزاوار تلقینات دیگر و لائق خرقه تشبه و تصوف گردد
و انفضل الله تعالی صوفی شود پس برائے مبتدی لائق است که اسم الله ذکار کند نفی و اثبات است
خفیه یا جهرا هر چه شیخ او تلقین فرموده باشد مداومت کند بایں طور که بلا اله جمله خواطر خیر و شر
نفی کند و به الا الله ذات پاک حق تعالی که عدم و محال هست ثابت نماید و بوقت لا اله شیخ را
بدل یاد آورده روح او را در خود یا خود را در او تصور کند و اگر در اثنائے ذکر و خلوت چیزے بر او ظاهر شود و در نماے

نیک و بد و انوار برقی و الوان مختلفه بینند هرگز باو التفات نکنند و بالیقین دانند که نور حقیقی از شکل
و جهت و تحیز پاک ست پس آنچه ازین انوار و غیره از قسم خیالات خواهد بود فی الحال زائل خواهد شد
و پیداست که ناپایدار قابل دل بستن نیست همچو خلیل علیه السلام که چون ستارگان را دید که غروب
شدند فرمود که گم شوندگان را دوست نمیدارم که ایشان قابل خدائی نیند این مرید هم دم لا احب الآفلین
زند و از ناپایدار و فانی تبری ورزد و اگر این معاینات ثابت مانند. باید دانست که حقایق این
معاینات در عالم حس گشت و اینکه در عالم مثال روشن شده تجلی و پرتوهٔ آن حقایق هست مگر
باید که با آن هم مانوس نگردد که حق تعالی درین راه هفتاد هزار حجاب از نور و ظلمت پیدا کرده و آنها
را پرده کعبهٔ اسرار بسبب غیرت و عظمت او مقرر فرموده چنانچه حضرت صلی الله علیه وسلم
باین اشارت فرموده که برای خدا تعالی هفتاد هزار پرده نور و ظلمت اند اگر برداشته شود
جمله ماسوا سوخته گردد و آن حجاب همین انوار روحانیه و ظلمت جسمانیه از حواس خمسه و طبائع
و اغراض و اخلاق ذمیمه و نفس و هوا و هوس و شهوت و شیطان و غیره اند و نفس که از ظلمت
و کدورت بالطبع متنفر ست و با انوار مانوس ازین جهت رفع حجاب ظلمانی بر طالب اسهل ست
مگر رفع نورانیها بسیار دشوار ست و بیان آنها اینکه ده هزار حجاب ظلمت در لطیفه قالب
که وجود سالک ست برنگ خاکی اند و بمواظبت ذکر منور گردد این ظلمات تو بر تو مشاهده میشوند
و چون جسم منور ذکر صالح بود صاف مثل ابر سپید میگردد و ده هزار پرده نورانی در لطیفه نفس
برنگ آسمانی اند و بدانکه نفس مربی وجود ست و شر و خیر و خود بر خود فیضان میکند چون نفس
مربی مزکی گردد خیرات خود بر وجود فیضان خواهد کرد و ده هزار نورانی در لطیفه قلب برنگ سرخ
اند مثل آتش اگر غذای حسب خواهش خورده میشود دخانیه هم دران آمیزیده بود و سریع
الصعود نباشد و گرنه صاف و سریع الصعود باشد و ده هزار نورانی در لطیفه سر اند برنگ شیشه
صاف و سفید که آفتاب بران تافته باشد و ده هزار نورانی در لطیفه روح زرد رنگ اند بکمال
صفائی و ده هزار نورانی در لطیفه خفی اند برنگ آئینه رومی مصقل مثل رنگ حدقه چشم انسان
و ده هزار نورانی در لطیفه حقیقیه که همه لطائف باو قایم اند برنگ سبز که قرار چشم و فرحت قلب باو
بود و او لون حیات دل است بعد آن رنگ عقیق باقی ماند نجم الدین کبری رحمه الله تعالی فرماید

که هر که باین رنگ متصف شد خواه مخواه بمقام فنا رسد سالک قصد کند یا نکند مثل روح که بالذات
از آتش میگریزد و اختیار صاحب روح را دران نباشد و این رنگ بعد دشواری بسیار و مجاهدهٔ
بیشمار به آسانی ظاهر گردد و بعد از تقلع حجابهای مذکوره انوار لطائف سبعه مشاهده میشوند
و در لطیفه قالب جنات را و در لطیفه نفس دوزخ را و در لطیفه قلب جنت را و در لطیفه سر ملائکه را
و در لطیفه اولیاء کرام را و در لطیفه خفی انبیا علیهم السلام را و در لطیفه حقیقت فخر الرسل
صلی الله علیه وسلم را مشاهده میکند بعد آن نور الانوار تجلی فرماید و همه انوار را مضمحل و متلاشی
گرداند و سلوک تمام شود و سیر طالب بجذبه جلیه تبدیل پذیرد **بدانکه** چون سالک بمحبت
حق تعالی سلوک ورزید و بنوافل طاعات و صوم و صلوٰة و طهارت و لطافت مشغول شد و
قرب خدا جست این را جذبه خفی و سیر الی الله تعالی گویند و شروع سلوک دانند و بدون
این جذبه سلوک این طریق ممکن نیست و همین ست معنی آنکه حق تعالی فرموده دوست میدارند
خدا تعالی را و بعد مواظبت سالک برین چون خدا تعالی او را دوست داشت و بسوی خود کشید
و بسر محبت خود او را آگاه فرمود و واصل کرد این را جذبه جلی گویند و انیست مصداق قول او تعالی
که فرمود دوست میدارد خدا ایشان را و باین جذبه بی اتباع شریعت نبوی صلی الله علیه وسلم
هرگز نتوان رسید چنانکه حق تعالی فرماید گو ای محمد صلی الله علیه وسلم اگر خدا را دوست میدارید
اتباع من کنید که اگر اتباع من خواهید کرد خدا تعالی شما را دوست خواهد گرفت و این سریست
سر بمهر که چشید نه دانست و اگر طالب صادق چهل روز مستمر بشرائطه کار کند باشد انشاء الله تعالی باب
مکاشفات برو بکشاید و اول انوار روحانی و کواکب و حالی دیده شوند باز مشاهده فرشتگان کند
باز مشاهده صفات بود که بواسطه آن صفات بعض حقایق بر سالک ریزان بوند و این حال
در بدایت بود و چون از عالم مثال بلند شد بصر حق در جمیع اشیا مطالعه کند و چون باز در
عالم مجاز که همچو ظلال ست آید بر خلق نظر رحم میکند که ایشان از جمال حقیقی محروم اند
و باین عالم غرور و ظل قانع و مغرور و این شخص اگرچه بوجود خود با خلق بود مگر بقلب از ایشان
غائب باشد و این کس از ظهور خلق تعجب کند که چرا با وجود ظهور حق محو نیند و ایشان تعجب
کنند که چه شد این شخص را که با وجود موجود چنین بیخود و از خویش بیخویش است این حالت

ثمرهٔ ذکر است که اول ذکر زبانی بود و بعد آن ذکر قلبی و بعد آن غلبهٔ ذکر و بعد آن محویت ذکر و ذاکر
در مذکور باشد و این نتیجهٔ عمل صالح و اتباع سنت است و نهایت سلوک هم همین ست
که بسبب صحت بدایه نصیب گردد و شرایط تصحیح بر طریق امام جنید رحمه الله تعالی که
اقرب الطرق ست برای حصول مقصود هشت اند دوام طهارت و دوام صوم و دوام
سکوت و دوام خلوت و دوام ذکر الله و دوام نفی خواطر و دوام ربط قلب با شیخ و استفادهٔ
علوم واقعات ازو تا آنکه تصرف خود را در تصرف او فنا کند و دوام ترک اعتراض بر خدا تعالی
در هر حال ضرر رسد یا نفع تا آنکه سوال جنت و پناه از آتش ترک کند و همه این موقوف بر توفیق
الهی هستند هر که را توفیق رفیق شد خود پیدا اند و فکر می کند که اهم ضروریات خدا تعالی
ست پس محبت این مطلوب حق راسخ نموده از مخلوق رو میگرداند و بخالق متوجه می شود و
تجرد و مهاجرت را گذاشته طالب قرب و وصال میگردد و از کسل و سستی باز ماند و مشقت و
مجاهده اختیار می کند سهیل تستری رحمه الله تعالی فرمود که هجرت تا قیامت فرض
خواهد ماند از جهل بسوی علم و از غفلت طرف ذکر و از گناه جانب طاعت و از اصرار بر معصیت
توبه و این شرایط را در هشت فصل مفصل بیگیم بفضل الله تعالی و عونه

فصل شرط اول دوام
وضو ست تا آنکه یک ساعت هم بی وضو نماند اگر آب نیابد تا هم رسیدن آب تیمم کند چنانچه
حضرت صلی الله علیه وسلم فرماید که استقامت ورزید و کامل نشوید و بدانید که بهترین اعمال
شما نماز ست و محافظهٔ وضو بجز مومن کسی نمی کند و هم فرمود که وضو سلاح مومن ست و
هم فرمود که وضو بر وضو نور بر نور است و امام غزالی رحمه الله تعالی در احیاء العلوم روایت
کرد که حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود بنا دین بر پاکی ست و هم فرمود که کلید نماز طهارت
ست و فرمود که طهارت نصف ایمان ست و حق تعالی فرماید که در مسجد نبوی مردمانند که طهارت
را محبوب دارند و حق تعالی پاکان را دوست میدارد و پس باید که بهر حال در خوردن و آشامیدن
و خفتن و گفتن وغیره با طهارت ماند تا که ببرکت طهارت ظاهری طهارت باطنی حاصل شود
و بعینه اعمال صالح و سالم گردد که در حضرت منزه بجز صاحب قلب سلیم را که از جمله کدورات
سالم بود بار نیست و هر که ظاهر خود را موافق شریعت پاک نکرد و هرگز باطن او بجز طریقه قابل

نگردد که ظاهر عنوان باطن ست و اگر بر طهارت مداومت دارد قریب است که انوار ربانی در وی
عکس اندازند و عکس آن انوار در مخیلهٔ او افتد و بچشم دل در تاریکی چنین مشاهده کند که هرگز
قبل ازین نصیب خود نداشت انشاء الله تعالی

فصل شرط دوم آن ست که هر روز
روزه دارد و وقت افطار غذا کم خورد تا گران شکم نشود و بگرسنگی هم هلاک نگردد که بسیار خوردن
و چنان کم خوردن که هلاکت آرد هر دو نازیبا اند حق تعالی فرماید که بخورید و بنوشید مگر اسراف
نکنید و هم فرمود که ای مومنان طیب و حلال کرده خدا تعالی را بر خود حرام نسازید و از حد
هم نگذرید که خدا تعالی زیادتی کنندگان را دوست ندارد و همچنین چون نیت روزه کند
غذا کم خوردن بهتر است برای تعظیم روزه چرا که روزه بفضیلتی خاصه که در وی خدا تعالی
نهاده است از جملهٔ ارکان اسلام و همه عبادات ممتاز ست چنانکه در حدیث قدسی است که هر
نیکوئی را ثواب ده مثل تا هفتصد مثل شود مگر صوم خاص برای من ست و ثواب او هم من
خواهم داد یعنی قدر ثواب او در علم من ست دیگری نداند و بوی دهن صائم نزد خدا تعالی
از مشک خوشبوناک تر است و حضرت صلی الله علیه وسلم روزه را سپر فرموده اند و هر که با نفس
و شیطان جهاد دارد و سپر او را ضرور باید تا تیر شیطان نخورد چرا که در پری هیچ شی چندان شر نیست
که در پری شکم بنی آدم که همه بلا از شهوات و حرص و کینه وغیره از پری شکم اند بلکه آدمی را چند لقمه که
بدان کمر راست تواند کرد کفایت اند چنانچه عیسی علیه السلام حواریین را فرمود که شکمهای خود را
گرسنه دارید و جگرهای خود را تشنه و بدنهای خود را برهنه سازید تا شاید که دلهای شما
حضرت خود را ببیند امام غزالی رحمه الله تعالی در احیاء العلوم فرمود که مقصود اهم در همه چیز توسط آنست
که خیر الامور اوساطها مقرر است و هر دو طرف افراط و تفریط قبیح اند و آنچه در فضائل جوع گفته ایم
و هم میدهد که افراط تمام و گرسنگی کمال مراد باشد و هرگز چنان نیست بلکه چنان است که اسرار
حکمت الهی در امر شریعت این است که هر چه طبع او را بنهایت خواهان می بود و او را موجب فنا باشد
شرع در آن چنانچه مبالغه کند که جاهل پندارد که مخالفت طبیعت بالکل مراد است مگر عالم میداند
که اینقدر مبالغه بسبب کمال حرص طبع شده و مقصود توسط است چرا که طبیعت تقاضای
این شی خواهد کرد و شرع بالکل منع خواهد نمود و بسیار دور است و دشوار که طبع را بالکل از شی

برکند لهذا اعتدال پیدا نخواهد آمد که حرص طبع نخواهد گذاشت و شرع اجازت نخواهد داد پس ترساں و لرزاں قلیل خواهد کرد و اگر کسے بالکل مخالفت طبع کند شریعت برائے او ورآوردن آں کار و ترک مخالفت طبع امر مے فرماید پس بهتر برائے طبع معتدل آن است که آنقدر خورد که آروغ نیارد که از ثقل معده که مانع او عبادت است و گرسنگی بسیار کهم شاغل وقت و مانع از ذکر است وارد نشود مقصود آنکه چنان خورد که اثر طعام باقی نماند و بسرعت تحلیل گردد تا که تشبیه بملائکه پیدا آید که ایشان از گرسنگی و ثقل معده هر دو پاک اند والله الموفق **فصل** شرط سوم صمت است آنکه بغیر ذکر و عبادت و امر خیر هرگز لب نکشاید حضرت صلی الله علیه وسلم فرماید هرکه بخدا تعالی و بقیامت ایمان آورده باید که کلام خیر کند یا خموش ماند و هم فرمود که مردمان در آتش واژگون بر بینی های انداخته نخواهند شد چه سبب است بجز اینکه زراعت زبانهائے خود خواهند درود و علی کرم الله وجهه فرمود که تمام نیکی در چهار چیز است کلام و سکوت و نظر و حرکت پس هر کلام که بذکر الله نبود بیهوده است و هر سکوت که بفکر نبود فراموشی ست و نظریکه عبرت نباشد غفلت است و حرکتیکه در عبادت نیست سستی است رحم کند خدا تعالی بنده را که کلامش ذکر و سکوتش فکر و نظرش عبرت و حرکتش عبادت بود و مردمان از شر زبان و دست خود نگاه دارد و خود را از دروغ و نفاق و در امن سپارد که حق تعالی بقیامت شکایت میفرماید که بزبانهائے خود آنچه مے گویند در دلهائے ایشان از آن هیچ نیست عزیز من چون عیسی علیه السلام را در طفلی حق تعالی گویا کردن خواست مریم علیها السلام را فرمود که اگر از تو کسے پرسد که این بچه از کجا شد بگو که من نذر صوم کردم کلام انسانان کردن نمی توانم و در شریعت ایشان همچنین بود پس چون مریم علیها السلام زبان خود بست عیسی علیه السلام در کودکی بکلام آمد تو هم اگر زبان خود از کلام فضول بر بندی کلام دل که طفل طریق الی الله است بشنوی و قاعده هست که اگر زبان در گفتگو مے آید قلب خاموش بوده می شنود و چون زبان بند شد دل گویا مے گردد پس زبان ربند که دل تو کلام لغو نشنود بلکه ذکر باشش که قلب تو ذکر شنیده عادت ذکر گیرد والله ولی التوفیق **فصل** شرط چهارم دوام خلوت است و خلوت عبارت است از بند کردن حواس ظاهره برائے کشادن حواس باطن تا در بیداری بیند آنچه دیگران در خواب بینند و حواس قلب بغیر بند شدن حواس ظاهره نمی کشایند از این است

که در خواب بسیار اشیا دیده می شوند که در بیداری نظر نمے آیند پس اگر در حالت بیداری هم حواس ظاهره بند شوند حواس دل بکشایند و آنچه در خواب مے نمود در تیقظ آید و همین سر رسول مقبول صلی الله علیه وسلم پانزده سال قبل از نبوت خلوت را پسند فرمود و در غار حرا یک هفته و دو هفته عبادت میکردند و انوار رحمانی مے فرمودند و جابر بن عبد الله رضی الله عنه روایت کرد که آنجناب در آن غار تا یک ماه تشریف داشتند پس باید که خلوت خانه چنان تنگ بود که وقت ذکر مربع توان نشست و ایستاده نماز توان خواند و بس و تاریک چندان باشد که شعاع خورشید و روشنی روز آنجا نگذرد و متخلی را منزوا و اراست که برائے دفع قبض طبع و کسل و ملال خلوت و دیگر خواهش نفسانی بیرون نیاید مگر برائے ضرورت دینی از وضو و نماز جمعه و جماعت وغیره و باید که قوی مردانه بود و قدم بعلو همتی نهد که تا جان هم دریغ ندارد و سست نامرد که بهرین افتد و باید که عاشق صادق باشد که غیر مطلوب را پس پشت اندازد و ثابت قدم آرام دل و اطمینان نفس و راحت روح با تمو طبع را از شهوت پاک کند و دل را به تقوی آراید و عقل را بایمان و جوارح را بطاعات معمور کند و انفاس را به نور صدق و اخلاص منور سازد و سینه را بذکر الله و اسلام کشاده دارد که اینچنین مردان را حق تعالی هدایت داده و اولوا الالباب فرموده و شاید که با خلاق حسنه از ادب و تواضع و ذلت و انکسار و مسکنت و خضوع و خشوع متخلق بود و نفس را چنان گوشمالد که باین اخلاق عادت گیرد و از حب دنیا و جاه و مال اعراض کند و تقلیل اکل و طول صمت و کثرت صوم و صلوة و صبر و شکر و توکل و یقین و سخاوت و قناعت و امانت و سکون و تانی مرتاض گردد و غذا و لباس از حلال بهم رساند تا شیطان وسوسه نه نهد بلکه باید که قبل از خلوت هم عادت ریاضت و عزلت گیرد و کم خوردن و کم خفتن و کم با خلق بودن و کم آب نوشیدن را شعار گرداند و گوشت بسیار نخورد که حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که چون گوشت خوری در نفس خود رغبت جماع مے یابی بلکه در هفته یک دو دفعه خورد و چون خورد از شش ماشه زیاده نخورد که باین مقدار از شیخ اجازت است تا مستندی ضعیف نگردد و باید که غذا خفیف سریع الهضم موافق طبع بخورد و نه بطی الهضم و نه شکم سیر و ادب خوردن در خلوت و هم در غیر خلوت اینکه لقمه کوچک گیرد و بسم الله گوید و با حضور قلب و ذکر بسیار خاید تا ظلمت شهوت طعام نبود

ذکر تبدل گردد و چوں فرو برد خدا ے را کہ در حلق او آب سیاپ فرو کرد شکر ادا نماید و چوں دو جرعہ
تمام گیر و لقمہ دیگر گرفتہ ہمیں عمل کند تا آنکہ بقدر غذا رسد و ہمیں ساں آب جرعہ جرعہ نوشد و
اول بسم اللہ و آخر شکر خدا تعالیٰ گوید و بعض صوفیہ گفتہ اند کہ بتجربہ تشنگی را شہوت کاذبہ
دریافتیم یعنی ہر کہ نفس را کمی آب وقت تشنگی عادت دہد خدا تعالیٰ تشنگی او را دفع
کند تا آنکہ چند چند ماہ آب نخورد و خواہش ہم نیاید و در مزاج و بدن او ہیچ اثر ضرر پدید
نیاید و طبع برطوبت غذا قانع ماند و شیخ محی الدین نووی رحمہ اللہ تعالےٰ در ریاض الصالحین
فرمود کہ عزلت وقت فساد زمانہ و خوف وقوع در فتنہ و حرام و شبہات وغیرہ مستحب است
و حق تعالیٰ بزبان حبیب خود صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ بسوئے خدا تعالیٰ بگریزید کہ من شما
را از حق تعالےٰ مے ترسانند و صحیح امام مسلم از سعد بن ابی وقاص روایت است کہ ایشاں
از حضرت صلے اللہ علیہ وسلم شنیدند کہ مے فرمودند حقتعالیٰ متقی پاک غنی النفس پوشیدہ
را دوست مے دارد و در صحیحین ابوسعید خدری رضی اللہ تعالیٰ عنہ روایت کرد کہ شخصے از
رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم پرسید کدام شخص بہتر است فرمود مومنیکہ بنفس و مال خود در راہ
حق تعالےٰ مجاہدہ کند باز پرسید کہ بعد ازیں کدام بہتر است فرمود یکسو شدہ در درّہ کوہ کہ
عبادت خدا تعالیٰ مے کند و در روایتے آمدہ کہ از حق ترسیدہ مردماں را از شر خود وارہانید
و ہم ابوسعید خدری رضی اللہ تعالےٰ عنہ در بخاری روایت است کہ عنقریب بہترین
مال مردم اہل اسلام گوسفنداں بوند کہ اینہا را بسر کوہ برد و دین خود را از فتنہا وا رہانیدہ
گریزد و عایشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا روایت کرد کہ شروع وحی بر حضرت صلے اللہ علیہ وسلم
خوابہائے صالح بود کہ تعبیر آنہا ظاہر مثل صبح صادق بوجود مے آمد بعدہ کہ حضرت
صلے اللہ علیہ وسلم در غار حرا خلوت گزیدہ تا چند چند شب عبادت مے کردند و در آنہا
بخانہ تشریف نمے آوردند و طعام آن روزہا ہمراہ مے بردند و باز نزد خدیجہ رضی اللہ
تعالےٰ عنہا تشریف آوردہ توشہ چند روزہ مے بردند و ہمچنیں عمل مے فرمودند تا آنکہ در
ہماں غار وحی رسید کہ فرشتہ جبرئیل علیہ السلام آمدہ گفت کہ بخواں فرمودند کہ من خواندہ
نیستم پس جبرئیل علیہ السلام آنسرور صلے اللہ علیہ وسلم را گرفتہ بزور بسیار شپلیدہ گذاشت

و گفت کہ بخواں باز فرمودند کہ خواندہ نیستم باز فرشتہ بزور تمام شپلیدہ و گذاشتہ گفت ۔
اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي تا مَا لَمْ يَعْلَمْ پس حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نزد خدیجہ رضی اللہ
عنہا تشریف آوردند و دل مبارک حضرت صلے اللہ علیہ وسلم مے لرزید و فرمود کہ مرا در پارچہ
بپیچید در پارچہ پیچیدہ آخر در پارچہ پیچیدہ ماندند تا کہ خوف دفع شد و با خدیجہ رضی اللہ عنہا
قصہ فرمودند کہ بر جان خود از ہلاکت ترسیدم خدیجہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا فرمود ہرگز خوف ندارید
قسم خدا تعالیٰ کہ ترا ہرگز حق تعالیٰ رسوا نخواہد کرد کہ تو صلہ رحم مے کنی و راست گوئی
و بار بردار ضعیفاں ہستی و برائے مسکیناں کسب مے کنی و مہمان نوازی و بر حق الامر مددگار
تا آخر حدیث پس اہل اللہ مے فرمایند کہ حضرت با وصف ایں صفات حسنہ و عصمت و حفظ
حق تعالےٰ از آفات بر خود امن نداشتند و بر جان خویش می ترسیدند باز چگونہ کسے را
باوجود ایں خصائل طمع سلوک الی اللہ و عمل خلوت و اربعین راست آید بلکہ اگر کسے نزد خدا تعالیٰ
مرتبہ خواہد و از شیطان نجات جوید باید کہ ایں صفات سِنیّہ کہ حضرت خدیجہ رضی اللہ تعالےٰ
عنہا ذکر کردہ اند در خود پیدا آرد و نووی در شرح مسلم گفتہ کہ خلوت شانِ صالحین
و بندگانِ عارفین است ابوسلیمان خطابی گفت کہ محبت خلوت آں سرور صلے اللہ علیہ وسلم
را ازاں سبب بود کہ در خلوت فراغت قلب و اعانت بر فکر و قطع از الوفات بشری و خشوع
بخوبی میسر مے آید و بدانکہ چوں اول حضرت جبرئیل علیہ السلام در حرا بخدمت فخر
عالم صلے اللہ علیہ وسلم حاضر شدند امر قرأت کردند و حکم تبلیغ تا آنکہ حضرت علیہ السلام را صفت انبیا
فرمودند و از مخالطت مردم اعراض کردند و بنیاد اہل آں را بنیاد داشتند و خلوت برگزیدہ تمام
رسانیدند و شہر و خانہ را گذاشتند و از طعام بقدر سد رمق گرفتہ کارہا بہ اعلیٰ مرتبہ رسانیدند بلکہ
بعض اوقات ایں چند لقمہ طعام را ہم گذاشتند و ارشاد کردند کہ نزد پروردگار خود مے خورم
و مے نوشم و چوں ہمہ اطوار استوار شدند و سزاوار امر تبلیغ گردید حق تعالیٰ بوحے تائید
فرمود و بخلعت رسالت مشرف کرد پس ہمیں ست سنت الٰہی برائے ہدایت خلق اصلح گمان
خود کہ انبیا علیہم السلام اند و بہ تربیت طالبان متابعت ایشاں ضرورت دارد و در عوارف
المعارف از ابن مسعود رضی اللہ عنہ آمدہ کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ قریب یک زمانہ

برآدمیاں می آید که در روے دین کسے سلامت نخواهد ماند مگر آنکه گریخته برد دین خود را از شهر
به شهرے و از کوہے بکوہے و از سوراخی بسوراخے مثل روبه که از صیاد مے ترسد پرسیدند
یا رسول الله صلے الله علیه وسلم این معامله کے شود فرمود هرگاه که معیشت بجز گناه
حاصل نشود و دریں زمانه ترک نکاح هم حلال خواهد شد پرسیدند یا رسول الله صلے الله علیه
وسلم ما را حکم نکاح شده دراں زمانه چگونه ترک آں جائز شود فرمود ازیں سبب که دراں ایام
هلاکت شخص بدستِ والدین او خواهد شد و اگر والدین نخواهد داشت بدستِ زوجه و اولاد خود
هلاکت خواهد شد و گرنه بدستِ اقربا خود پرسیدند چگونه بدست آنها هلاک شود فرمود که آنها او
را بتنگی معاش غیرت دهانند و او از جهتِ غیرت از حد تجاوز کند و خود را و دینِ خود را برباد دهد
و هم از رسول الله صلے الله علیه وسلم روایت است که فرمود بهترین مردم بعد دو صد سال
خفیف الحاذ بود عرض کردند که خفیف الحاذ کیست فرمود هر که زوجه و اولاد و مال ندارد یعنے
خفیف الحساب بود و جنید فرمود رحمة الله تعالی هر که سلامتی دین و آرام بدن و دل خواهد از مردمان
یکسو گردد که این زمانه وحشت است و عاقل هم آنست که درین زمانه وحدت گزید و آنچه حضرت
صلے الله علیه وسلم فرمود که مومنے که با مردمان اند و صبر برایذائے ایشان کند بهتر است
از آنکه صبر نتوانسته خلوت گزیند معنی این حدیث چنین است که هر مومن که با صنعت و تزکیه
نفس استهذیب و تسکین داده و حق تعالی او را کوهِ صبر و دریاِ رضا برو ے ارزانی فرموده
و سکینه در دلِ وے انداخته شده و حلم و ثبات و کظم غیظ و احتمال ایذائے و وقار و میانه روی در
همه امور عفت و سخاوتِ نفس و بردباری و جوانمردی و قناعت و تقوے و ترک طمع و حرص و
غضب کبر و عجب و رعونتِ نفس و طمع باو حاصل شد اگر مخالطت با مردم نماید و صبر برایذائے
ایشان کند اولی است از خلوت او که از و بمومنین نفع خواهد رسید و باوصف جلوة در خلوت
از فتور نیست و هر که باین مرتبه نرسیده بلکه در روے صفات سبعیه و بهیمیه طبعیه و نفسیه باقی
اند هرگز صلے الله علیه وسلم این چنین کس را نفرمود که مخالطة او با مردم از خلوت اولی است بلکه
این شخص را واجب است که خلوت گزیند تا بمخالطت او مردم ایذا نیابند و عباد الله از غیبت
و نمیمه و حسد و غیره شرارات او محفوظ مانند و این حدیث نیز خود تائید خلوت فرمود اگر بدیده انصاف

دیده شود اگرچه بعض الناس معنے او فهمیده باشند و مطلق مخالطت را بر خلوت ترجیح
داده باشند حاشا و کلا پس اے طالب در ترک هوا و دوام بسیار کوشش کن تا جمعیت
ظاهری و باطنی میسر آید چنانچه سری سقطی فرمود که کامل کسے باشد که نورِ تقوے او را اختلاط
عوام ضرر نرساند و هم بدانکه شیوخ طریقه را برائے تربیت سالکین طرزہائے بسیار اند
و اکثر مشائخ بعد صحابه رضی الله عنهم بوسیلتِ خلوت و عزلت طے سلوک می کنانند
و حضرات صحابه رضوان الله علیهم را بے خلوت صرف ببرکتِ صحبتِ فخر الانبیا صلے الله علیه
وسلم فتوحات میشدند و بیک جلسه چندان معارف و غرائب علوم حاصل مے شدند که
دیگراں را بخلوت سالها سال میسر نیاید و ایں امر ازیں بود که ارادت چنانکه گفته اند ترک
عادت باشد و عادت صحابه رضی الله عنهم رسوم جاهلیت بود و چوں حضرت صلے الله
علیه وسلم چناں کرد که هیچ امر سرِ مو تجاوزے در اطاعت نمے کردند و بدل و جان راضی می
بودند حق تعالے در دلِ ایشاں ایمان نبشت و بنور هدایتِ خود تائید فرمود که با وصف
مخالطت اهل و مال و اکتساب مباحات و جهاد و بذروه کمال بودند و همه همتِ ایشاں متابعت
رسول کریم صلے الله علیه وسلم و ملاحظه جمال با کمال آں سر حلقهٔ محبوباں بود و حضرت صلی الله علیه
وسلم مجمع همه فضائل و کمالات بودند چوں ایشاں را بصدق اراده راسخ دید آفتاب قلب شریف
خود عکسی انداخت و بچشم سراسر هدایت نظرے افراخت و با انوار نبوت و لمعات جواهر
معدن رسالت تشریف بخشید چنانکه شیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله روایت کرده که حضرت
صلے الله علیه وسلم فرمود آنچه حق تعالی در سینهٔ من انداخته بود در سینهٔ ابوبکر انداختم پس چراغ
قلوب ایشاں بآں نور روشن شد و مشکوٰة وجود ایشاں منور گردید و صفات بشری ایشاں
بالکل مضمحل گشت زهاد و عباد و علما و حکما و عرفا و موحدین و راسخین و بهمه علوم شدند و
از انوار معارف ایشاں بر تابعین عکس افتاد و دل و جان ایشاں نور محض گردید و
علمائے هذا رضی الله عنهم اجمعین چنانکه حضرت فرماید صلی الله علیه وسلم که اصحاب من مثل
ستارگان اند بهر که پیروی کنید راه یابید پس چوں یک نظر آن آفتاب کمالات باین سعادت
رساند کدام خلوت اولی ازیں مجالست بود و کدام عقل است که بریں چنیں صحبت خلوت گزیند

چه خلوت برائے آں گرفته اند تا آنچه صحابه رضی الله عنهم بمجالست حضرت نبوی صلے الله
علیه وسلم حاصل کردند دریں عزلت حاصل آید و هرکه را شرف ایں نعمت میسر شد بسوے اصل
فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم که خلوت بود رجوع مے کند تا که نفحات الطاف رب حاصل کند
چنانچه حضرت صلوٰة الله علیه فرمود که بالیقین در روزها بے زمانه شما نفحات اند آگاه شوید و پیش
آں نفحات و روائح آئید و پیش آمدن و حصول آں خوشبوها نمودن با وا، او امرست تا کمل
وجوه و با حسن طرز پس هرکه دل و همت پریشان دارد او را، او امر کمال حسن او را میسر نے آید
ناچار خلوت می گزینند تا تفرقه باطن دور شود و دل جمع شده بیکسو متوجه گردد و هرکه برائے ایں امر
خلوت کند باید که بر دوام اوست و ار و چه خلوت فتحی ست که دل را از خلق فارغ مے کند و بامر
خالق همت جمع می نماید و اراده را ثابت و قوی مے دارد و فکر را از لذتهاے نفسانی و دنیاوی
کم میسازد و چرا که در خلوت بند کردن حواس است و حاسه چشم دروازه دل ست که آفات قلب
ازیں راه مے آیند و شهوات و لذات پیدا می شوند چوں خلوت خواهد کرد خود همه بند خواهند شد
پس عاقل و دیندار انکار خلوت نمے کند که او را اتباع حضرت صلی الله علیه وسلم در غار حرا
اصل ظاهر است و مشائخ طریقه بعض خلوت را چهل روز مقدر کرده اند از آنکه ابن عباس
رضی الله عنهما از حضرت افتخار العالمین صلے الله علیه وسلم روایت کرد که هرکه چهل صباح براے
خدا تعالے اخلاص کند چشمهاے حکمت از دل او بر زبان وے ظاهر آیند و بعض بیک ماه
اندازه کرده اند و روایت جابر بن عبد الله را سند وار ند و هم بدانی که عائشه رضی الله تعالی عنها
فرماید که ابتدا ء وحی بر آنحضرت صلے الله علیه وسلم رویا صالحه بود پس ازاں خلوت را مرغوب
فرمودند و ازیں دریافت که حضرت صلے الله علیه وسلم قبل خلوت هم بوحی رویا نبی بودند و محبت
خلوت حکم مرتب بر وحی بود پس خلوت هم امرے از امور دینیه شد و قطع نظر ازیں آنجناب
عالی قبل وحی و بعثت از افعال و اقوال غیر مرضیه از جانب حق تعالی محفوظ بودند که هیچ
قول و فعل غیر مرضی از ذات پاک ایشاں سر نمے زد صلوٰة الله علیه و همچنیں بود که وقت مرمت
بیت الله در طفلی آں فخر رسل صلی الله علیه وسلم چوں جناب ایشاں سلام الله علیه سنگ گراں
بر داشتند و بسبب کمال گرانی او ازار شریف کشاده بر دوش زیر سنگ نهادند و عورت شریف

برهنه ماند و اینچنیں برهنه شدن عادت عرب هم بود حضرت صلے الله علیه وسلم همان ساعت بر
زمین او فتادند و بیهوش شدند و نظر شریف دراں حالت طرف آسمان داشتند و همان دم
ستر شریف را پوشیدند و باز کسے حضرت ایشاں را برهنه ندید صلوٰة الله علیه پس چوں
عمل خلوت را جناب ایشاں پیاپے فرمودند و حق تعالی جناب ایشاں را از خلوت منع
نه فرمود بلکه خلوت وسیله ظهور نبوت و نزول وحی و قرآن شد و انستیم که ایں امریست از امور دینی و
اگر مخالف دین بودے البته حضرت سلام الله علیه ازیں فعل نهی کرده شدندی و همچنانکه
خلوت بر آں سرور صلے الله علیه وسلم مبارک شد بر یاران هم مبارک شود انشاء الله تعالے
که خود حق تعالی فرماید که بے شبه شما را اے امت محمد صلے الله علیه وسلم در امر رسول خود
اتباع حسن است و هم فرمود که بگو اے محمد صلے الله علیه وسلم اگر شما خدا تعالے را دوست میدارید
اتباع من کنید که خود خدا تعالی شما را دوست خواهد داشت و گناهان شما خواهد آمرزید و صحابه
رضی الله تعالے عنهم بعد حضرت صلے الله علیه وسلم بسبب اشتغال ایشاں و احکام شرع
از فقه و جهاد فرصت خلوة نیافتند مگر تابعون و تبع تابعون بعد استقرار شریعت باو مشغول
شده اند و فوائد خلوت دوام طهارت ست و دوام ذکر زبانی و قلبی و کثرت تلاوت و حفظ
لسان و همه حواس از فضول و دوام نماز جمعه و جماعت اول وقت چه ایں منتظر جماعت است
و غیر منتظر را اکثر اوقات جماعت فوت می شود و مراد از خلوت همین ست که تمامه بهمه تن
بحدود شرعی مصروف و مهتم بود تا آنکه مشائخ کرام رحمهم الله تعالی در ایام سردی براے
غسل جمعه تاکید مے کردند و هم فائده خلوت ست خوردن وقت حاجت تام و خفتن وقت
غلبه منام و سکوت مگر وقت ضرورت و حسن ادب با خدا تعالی و اخلاص عمل و صدق طلب
و خشوع و خضوع و ذلت و افتقار بسوے خدا تعالی و توکل باو و استغنا ء با و سے تعالی و فرع
فخر و ریا و ترک طمع فاسد از خلق و همین است خلوت اهل دین و منکر ایں چنیں فعل حسن جاهل
و متعنت است **نکته** نبوت در آنحضرت صلے الله علیه وسلم پوشیده بود چنانچه خود
مے فرمایند که من نبی بودم و هنوز آدم در روح و بدن بود و در روایتے آمده که آدم در آب
و گل بود پس چوں ظهور نبوت در عالم شهادت خواست خلوت گزید و از ماسواے الله انقطاع

فرمود، همچنیں ولایت در ولی مخفی مے باشد و در ظهور محتاج عزلت مے بود حضرت صلی
الله علیه وسلم فرمود که انسان مانند کان زر و سیم ست پس چنانکه زر و سیم از معدن بمجاهده
و کوشش بدر مے آید همچناں انوار کمالات بعد مشقت و مجاهده تاباں شوند ازیں سبب
کثرت ذکر و تلاوت و دوام وضو و صلوٰة و صوم و ترک شهوات و لذات و مراقبه و حضور
بخدا تعالے و مناجات از و تعالی ضرورت افتاد و ایں همه بر اکثر مردم بدون خلوت
متعذر ست **تنبیه** حق تعالی فرمود که چشمهاے ایشاں کور نیستند بلکه دلهاے ایشاں
نابینا اند پس قلب کور آنکه از مشاهده انوار عظمت الٰهی محروم ست و سبب ایں کوری
هجوم وساوس شیطانی و نفسانی ست و از ذکر الله تعالی رو گردانیدن چنانچه او تعالی فرمود
که هر که از ذکر باز گشت برو ے شیطان مسلط کنیم و علاج ایں کوری تزکیه و تصفیه نفس ست
بکثرت ذکر تا بسے چیزے اگر خدا تعالی خواهد حجاب او رفع شود و بمطلوب رسد و جمعیت
که خلوت و در جلوة است میسر آید چنانچه فخر رسل صلوٰة الله علیه بقول خود که فقد حاصل کنید و
یکسو مانید اشارة بجمعیت قلب فرموده اند و چوں قلب بذکر قوت یابد و متمکن الحال گردد
خلوت و اختلاط او برابر شود آکنوں اجتماع با مردم باو ضرر ندهد ایں ست آنچه حضرت صلی الله
علیه وسلم فرمود که از ابدان خود با مردم مانید و بدلهاے خود جدا باشید و همیں است سر
قول او صلی الله علیه وسلم که مومن مخالط از معتزل بهتر است چنانچه گذشت الحاصل اے
عزیز کوشش کن تا چشم دل تو کشاده شود و انوار عظمت الٰهی مشاهده شوند و هر که بصفا رسد و جلاء
قلب تا اینجا نرسید و بمرتبه مرداں نشاید کور است اگرچه دو چشم کشاده دارد و حق تعالی فرمود
هر که در دنیا از حق کور ست در آخرت هم کور باشد بلکه زیاده گمراه پس بهوش باش و اعتراض مکن
که اصل خلوة از فعل فخر الرسل صلوٰة الله علیه ثابت شده و اگر فهم تو تا اسرار مذکوره خلوت
نمے رسد و براے ایں نعمت پیدا نشدی آخر زبان را از اصحاب ایں نعمت محفوظ دار و
حسد بر انبیا مجوز که صاحب خلوت حواس ظاهری و باطنی خود از معاصی و شهوات شکم خود
را از شبهات و محرمات براے سلامتی دین خود نگاه مے دارد و از عذاب خدا تعالے
ترسیده ایں فعل مے کند و تو از ینها منع مے کنی و شان مومن نیست که بر ساعی حفظ دین

تشویش و پریشانی رساند و حذر کن بر خود و بر دین خود که از حفظ دین باز میداری و بسیار فرید اند
که حفظ دل و دین بدون خلوت ایشاں را حاصل نمی تواند شد پس ایشاں را در جلوت تکلیف
حفظ دین دادن بر ایشاں تکلیف ما لا یطاق نهادن است و ظلم صریح کردن و خود حق تعالی
فرمود که من بهر نفس حسب طاقت او تکلیف می دهم و هر مسلمان میداند که خلوت در شرع جائز ست
نه حرام پس چگونه اعتراض راست آید و قول حق تعالے حکایةً از ابراهیم علیه السلام که من
بسوے پروردگار خود میروم اشارت بخلوت ست چرا که ایں رفتن ابراهیم[1] علیه السلام بترک
وطن و برادراں و مفارقت اهل زمان بود و همیں ست مراد از خلوت و بجاے دیگر در قصه حضرت
ایشاں علیه السلام آمده که چوں ابراهیم از ایشاں عزلت[2] گزید و نیز در قصه مریم[3] علیها السلام فرمود
که هرگاه زکریا در محراب نزد مریم میرفت رزق نزد او مے یافت و ایں دریچه خلوتخانه مریم علیها السلام
بود و بس و همچنیں در قصه موسی[4] علیه السلام فرمود که موسے را بسی[30] شب وعده دادیم و بده شب دیگر
مدت میعاد تمام نمودیم و ایں میعاد بترک وطن و قوم مدت خلوت است و همچنیں داؤد و سلیمان علیهم
السلام خلوت از مردم مے کردند چنانچه وارد ست که داؤد علیه السلام که یک روز حکم کردی و یک
روز عبادت[5] و یک روز وعظ فرمودندے و چوں سلیمان علیه السلام را اجل رسید و تعمیر هیکل
بیت المقدس باقی بود وصیت کرد که مرگ مرا فاش نکنید و در عصا تکیه داده قائم نمائید چناں
کردند و دیوان آنحضرت[6] زنده گمان کرده کار مے نمودند پس اگر عادت سلیمان علیه السلام خلوت نبود چرا
جنیان ایشاں را نه طلبیدند بلکه فهمیدند که موافق عادت خود در گوشه اند و چوں سلیمان علیه السلام
بر زمین[7] افتاد آنگاه دریافتند که مرده بود و بدیں ثابت شد که خلوت سنت انبیا علیهم السلام ست

[1] چوں ابراهیم ایشاں را از بت پرستی و نجوم پرستی [illegible] حضرت ایشاں از
بابل کوهستان [illegible] هجرت فرمودند هفت سال در آنجا قیام داشت [illegible] بعد هفت سال [illegible] بابل تشریف آوردند
بتان آغاز کردند [illegible] چنانچه مشهور ست شکسته [illegible] ایشاں را در آتش انداختند و آتش سرد شد و دوباره هجرت
شام فرموده در فلسطین تشریف داشتند ایں است مشار بقوله تعالی انی ذاهب الی ربی [illegible]
[2] همیں است مشار الیه بقوله فلما اعتزلهم [illegible] [3] والده مریم علیها السلام
نذر نموده بود که اگر فرزند نرینه آید براے خدمت بیت المقدس خالص کنم [illegible]
[illegible] بیت المقدس

[illegible]

و معترض بر امر خلوت معترض بر ایشان ست نعوذ بالله من ذلک بدانکه جماعتے از مشائخ
خلوت همیشه کنند تا آنکه کار بتمام رسد و حق تعالی او را بدعوت و ارشاد خلق امر فرماید و بعضے
در میان دو خلوت استراحت یک دو هفته کنند و این اولی ست که موافق مجاهده نبی صلی الله
علیه وسلم ست چنانچه بروایت جابر و عائشه رضی الله عنهما گذشت که یک دو هفته تا یک ماه
عبادت مے کردند باز تشریف مے آوردند و هم حضرت صلی الله علیه وسلم عبدالله بن عمرو
ابن العاص را رضی الله عنهما فرموده که نفس ترا هم بر تو حق است شب خیزی هم کن و چیزے
خواب هم کن و این امر ازین ست که همه عبادات بوسیله نفس می شوند و نفس بمنزله اسپ
است پس اگر بر دوام خلوت کند و تنگ گیرد ملال یابد و صبر نیارد و بدی و شرارت و سرکشی
نماید و شیطان وقت یافته وسوسها اندازد و پس مبادا که سالک را تباه کند و از خلوت بالکل
برانگیزاند و چندان نفرت دهد که باز بخلوت آمدن ممکن نباشد مگر بعنایت الهی و اگر گاہے حتے
هم میداده باشند البته رغبت او بیفزاید و باراده و شوق تمام در خلوت و دیگر ریاضت خوب
کند و تدارک ایام عطلة هم سازد و بطمانینت و آرام ماند و منازعت با سالک نکند و خواهم
ندوهم کم رسند و نزاع قلب رفع شود و این سالک را با سرع احوال و بزمان قریب چندان
فتوح و فواید حاصل آید که غیر این سالک را اینقدر در مدت طویل میسر شوند والله اعلم **فصل ۸**
شرط پنجم آن ست که ذکر زبانی بحضور قلب در معنی بقوة و شدت بسیار خفیه و یا جهریه بهر چه
تلقین یافته همیشه کرده ماند تا اثر ذکر در رگها سے او رسد و افضل اذکار چنانکه در خبر آمده لا اله
الا الله ست حق تعالی حضرت صلی الله علیه وسلم را بدانستن این کلمه ارشاد فرمود چنانچه فرماید فاعلم
انه لا اله الا الله یعنی بدان اے محمد صلی الله علیه وسلم که هیچ کسے معبودے نیست غیر ذات
حق تعالی و چون ذاکر ایک مدت بر ذکر لسانی با کمال حضور و تعظیم تام مواظبت کند ذکر قلبی و اطمینان
قلب بذکر چنانکه او تعالی فرموده که آگاه شو قلوب بذکر الله تعالی قرار مے یابند حاصل آید و
انس بحق تعالی و ذکر او و وحشت از خلق و مخالطت ایشان که مانع خلوت قلب اند پیدا آید و
چون در ذکر قلب باستغراق رسد ذکر زبانی ترک کنانند و متوجه الی الله مشغول نمایند تا از ذوات
منقطع بوده بمقام منقطعین که وقوف در صفات است ماند چنانچه گوید بایزید رحمة الله تعالی

را رسیده اند که حقیقت معرفت چیست گفت حیرت و پریشانی بذکر الله یعنی بکمال حضور در ذکر او
ذکر را هم حیرانی دانند و از حقیقت جهل پرسیدند گفت غفلت از ذکر الله **شیخ نجم الدین کبری**
رحمه الله تعالی فرماید که سالک چون بر ذکر زبانی مداومت کند بعد مدت لبیه ارتجدے مے رسد
که از ذکر زبان دل او تکان مے یابد و مشوش میشود پس زبان او بسبب حضور قلب
از ذکر ممتنع ماند و سالها بزبان ذکر نراند بجز نماز فرض و سنت که برائے آن قلب فتوی میدهد
و هرگز ترک فرائض و سنن رواتب را گوارا نمارد و این حال قلب باشد که در حدیث آمده فتوے
گیر از دل خود اگرچه مردمان ترا فتوے داده باشند و این شخص مؤمن موقن ست اگرچه بزبان
ذکر نگوید و اکنون ذکر انسی او بذکر قدسی متبدل شود و بذکر حقیقی که فنا بمذکور ست مشغول بود و
از ذکر صوری باز ماند و اینجا معنے قول صوفیه کرام که ذِکرُ اللِّسانِ لَقلَقَةٌ وَذِکرُ القَلبِ وَسوَسَةٌ
گفته اند معلوم گردد **بدانکه** حق تعالی صلاحیت قلب بواسطه ذکر مے نماید چرا که مطلوب
و محبوب قلب حق تعالے و ذکر صفت اوست پس بذکر محبوب خود قلب غذا و قوت مے یابد
و مطهر و منور و مصفا و مقرب میگردد و هر قلبے را که حق تعالے دوست دارد و تقرب خود بخشد
و بمرتبه نبوت یا ولایت رساند اول بر آن دل ذکر خود مسلط فرماید تا از تصرف و روشنی ذکر آن
دل پاک و نورانی گردد و از جمله اذکار کلمه طیبه که خاص برائے توحید ست اعلی و انفع ست
و حق تعالے او را دو جا در قرآن شریف بتصریح ذکر فرموده یکے در سوره صافات وَاِذَا قِیلَ
لَهُم لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ یَستَکبِرُونَ دوم در سوره قتال فَاعلَم اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ یعنی بدانکه
ذات پاک حق تعالی مستحق خدائی ست و دیگرے هرگز سزائے خدائی نیست و چونکه این کلمه
برائے صحت توحید است لاجرم از جمله اذکار در فائده زیاده بهتر است چرا که توحید بهتر تمام طاعات
ست و در حدیث است که لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ افضل اذکار است و **سهیل تستری** گفت که
جنت ثواب اعمال ست و کلمه لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ را هیچ چیز بجز دیدار خدا تعالی جزائے نتواند شد
و این کلمه را اگر کافر گوید ظلمت کفر او دور شود و نور ایمان در دل پیدا آید و اگر مسلمان گوید اگرچه
در یک روز هزار بار گوید بهر بار گفتن از وے چیزے کثافت دور میکند و مرتبه او بلند مے نماید
و مقام علم خدا تعالے را نهایتے نیست اگر این کلمه را بے نهایت تکرار کند مراتب بعیده مے یابد

وهمین سبب چون حضرت صلوة الله علیه را حکم شد که بدان هیچ معبود حقیقی بجز ذات حق تعالے
نیست جناب سرور سلام الله علیه فرمودند که دانستم چرا که علم بالله و علم الوهیت او تعالے را
هرگز هیچ نهایتے نیست و چون خلیل علیه السلام را فرمود که اسلام آر خلیل علیه السلام گفت که اسلام
آوردم برائے الله رب العالمین و وجه آن بود که معنی اسلام پر ظاهر است چون انقیاد ظاهری
بجا آورد مسلمان شد و بعض صوفیه گفته که گوینده لا اله الا الله را چهار چیز ضرور باید یکے تصدیق
که بدون آں منافق باشد دوم تعظیم ذکر و گرنه مبتدع بود و سیوم حلاوت در ذکر و رنه ریائی است
چهارم حرمت ذکر میکند و اگر حرمت ندارد فاسق ست **و نقل است** که سهیل تستری
رحمة الله علیه روز جمعه از مسجد بیرون آمده و مردمان را دیده گفت که اهل لا اله الا الله بسیار
اند و مخلص درانها کم اند و این هر چهار خصال مذکوره بکمال و تمام بجز حضرت محمد صلے الله علیه
وسلم هیچ یکے را حاصل نشده همین آنجناب عالی را امر علم این کلمات شد چه قلب مبارک
آنجناب عالی بسبب عظمت خود قابل تکلیف علم این کلمات بود و دیگران را گفتن این کلمه
دعوت شد نه بعلم و بدانکه ذکر الله تعالی برطالبین محبین بهمه حال فرض ست چنانچه ابن عباس
رضی الله تعالی عنهما در تفسیر قوله تعالی فَاذْكُرُوا اللّٰهَ قِيَامًا وَّقُعُوْدًا وَّعَلٰى جُنُوْبِهِمْ
فرمود که ذکر خدا تعالی کنید روز و شب و در خشکی و دریا و سفر و حضر و غنا و فقر و صحت و
مرض و سر و علانیه **و بعض** صوفیه فرموده اند که هر عبادت فریضه را حق تعالی حدی و نهایتے
مقرر فرموده و در وقت عذر معذور هم داشته مگر ذکر را نه حدے است که بروے منتهی شود
و نه حالے بجز مغلوب عقل در وے معذور نیست و اگر کسے را از ذکر معذور داشتندے زکریا
علیه السلام بودے که با وصف پیری و کمال ضعف که طاقت کلام هم نداشت چنان حکم شد
که نشان تولد فرزند تو آنست که سه روز با مردم کلام نکنی مگر باشاره و ذکر خدا تعالی بسیار کن و
اگر ترک ذکر کسے را عذر بودے غازیان را بودے و لیکن ایشان را هم باوجود مشقت
و شغل حکم شد کاے مومنان چون بکفار بجنگ باهم در آئید ثابت قدم باشید و ذکر خدا
بسیار کنید تا شاید که فلاح یابید و هم روز قیامت تمام عبادات از نماز و روزه وغیره ساقط
شوند که در آخرت بندگان مکلف نمانند مگر ذکر در آخرت هم زائل نشود و حق تعالی فرماید که جنتیان

گویند الحمد لله که از ما حزن دور کرد و جاے دیگر آمده که گویند الحمد لله هر چه ما را وعده داده بود راست
فرمود و هم فرمود که دعوے بهشتیان سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ باشد و تحفه ملاقات ایشان سلام علیک
بود و دعوے دیگر ایشان اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ باشد و جاے دیگر آمده که هیچ معبود
بجز ذات نیست و او تعالی لائق حمد ست در دنیا و آخرت پس دریافت که درین جهان و
دران جهان ذکر تحمید و تسبیح او جاری ماند و مواظبت تحمید و تسبیح مواظبت ذکر ست چرا که تحمید
و تسبیح متضمن توحید و از جمله اذکار اند و هم بدانکه در صلوة و صوم و حج و زکوة وغیره طاعات
ریا مے تواند شد و در صدقه آمیزش مال مشتبه مے شود مگر کلمه طیبه را مومن بجز اخلاص نمے گوید
و هر که بے صدق و اخلاص گفت منافق است و نجات از عذاب آخرت نیافته و کلام ما
در عبادات مومنان ست پس در کلمه ایمان مومن ریا نمے تواند شد خلاف دیگر عبادات مومنان
از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما روایت است که حق تعالے دروازها ے جنت میکشاید
و از زیر عرش منادی آواز میدهد که اے جنت و نعماے جنت برائے کیستید پس جنت و
نعمائش گویند ما برائے اهل لا اله الا الله ایم و مشتاق اهل لا اله الا الله هستیم و غیر
اهل لا اله الا الله را طلب نداریم و در ما بجز اهل لا اله الا الله داخل نشود و بر هر که
لا اله الا الله نگفته حرام هستیم و ایمان بجز لا اله الا الله بر هیچ نداریم و این وقت دوزخ
و هم عذاب او گوید که در من بجز منکر لا اله الا الله نه در آید و بجز مکذب لا اله الا الله را
نه طلبیم و بر گوینده لا اله الا الله حرامیم و در نشویم مگر از منکر لا اله الا الله و غصه و شور من
بر همان ست که منکر لا اله الا الله شد بعد ازین رحمت و مغفرت حق آمده گوید که من برائے
اهل لا اله الا الله هستم و مددگار گوینده لا اله الا الله ام و افضال من بر گوینده لا اله
الا الله ست و محب گوینده لا اله الا الله ام و جنت بر گوینده لا اله الا الله حلال
و مباح ست و نار بر گوینده لا اله الا الله حرام است و مغفرت هر گناهان برائے اهل
لا اله الا الله هست و مغفرت و رحمت از اهل لا اله الا الله محجوب نبود و ابن عمر
رضی الله عنهما از آنحضرت صلی الله علیه وسلم روایت کرد که بر اهل لا اله الا الله نه وقت موت
وحشت بود نه وقت برخاستن از قبور گویا می بینم بسوے اهل لا اله الا الله که وقت

قصور دمیدن مونہا سے خود را از خاک افشاندہ برخیزند و گویند کہ شکر خدا تعالی ست کہ از ما غم
ربود و بعضی صوفیہ گفتہ اند کہ روزِ قیامت خورشید و ماہ و ہمہ ستارگان کور بوند چنانچہ حق تعالی
در سورت کورت فرمودہ وجہش آن است کہ آن روز نور کلمہ طیبہ جلوہ فرماید و انوار مجازی
ستارگان پیشِ نور حقیقی ذکر مضمحل گردد چرا کہ نور ذکر الٰہی ست و نور شمس و قمر و غیرہ ستارگان
مجازی ست و مجاز پیش حقیقت باطل مے گردد پس ازین سبب ہمہ انوار بلکہ وجود جملہ
اشیا پیش وجود پاک جلشانہٗ منطفی بوند چنانچہ حق تعالی فرمودہ ہمہ شئے ہلاک شوند بجز
ذات پاک حق تعالی و نیز مروی ست کہ چون بندہ کلمہ لا الٰہ الا اللہ گوید بشمار کافران مرد و زن
ثواب یابد چرا کہ گفتن کلمہ توحید گویا رد ہمہ کفار مے کند ازین سبب ثواب بعدد ہمہ ایشان مے
یابد و ابن عباس رضی اللہ تعالی عنہما فرمود کہ ہیچ معبود بجز خدا تعالی نیست و ہیچ کسے ضرر
رساندہ و عزت و دولت دہندہ و معطی و مانع نیست بجز او تعالی و بعض علما رسیدند کہ
حق تعالی در سورۂ حج از چاہِ معطل و کوشکِ محکم مراد چہ داشتہ فرمود کہ چاہ معطل دل کافر است
کہ از کلمہ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ معطل ست و قصر محکم دل مومن ست کہ بایں کلمہ آباد و معمور شدہ و ہم
حق تعالی فرماید کہ اگر مرا یاد کنید من ہم شما را یاد می کنم از اینجا ثابت بنانی گوید کہ من میدانم
ہرگاہ پروردگار من مرا یاد مے کند پرسیدند چگونہ می دانی گفت چون من او را یاد میکنم مے دانم
کہ او تعالی ہم مرا یاد میکند و ہم او تعالی فرماید کہ ذکر خدا بسیار کنید و گفتہ کہ یاد کن نام رب خود و ہمہ
تن بوے منقطع شو و ابوسعید خدری رضی اللہ تعالی عنہ روایت کرد کہ از رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم پرسیدہ شد کہ افضل درجات نزد خدا تعالی روز قیامت کدام عابد را بود فرمود کہ بسیار
ذکر کنندہ را پرسیدم کہ از غازی راہ خدا تعالی ہم زیادہ فرمودند کہ اگر غازی بشمشیر با کفار مقاتلہ
کند تا آنکہ تیغ او بشکند و از زخمہا خوردہ بخون رنگین گردد تاہم ذاکر خدا تعالی از وے درجہ بہتر
باشد و ہم فرمود کہ البتہ ذکر خدا تعالی صبح و شام افضل است از تیغ شکستن بکثرت مقاتلہ در راہ
خدا تعالی و افضل است از صدقہ حالت بخل و ہم فرمود صلوٰۃ اللہ علیہ کہ برویدا سے یاران کہ
مفردون سبقت کردند یاران پرسیدند کہ مفردون کیستند فرمود کہ بسیار حریصان در ذکر کہ
ذکر بار گناہان ایشان از ایشان دور کرد پس روز قیامت ایشان سبکبار خواہند آمد پس

بشنو اے عزیز کہ ارباب بصیرت را منکشف شد کہ ذکر بہترین اعمال ست و ہمیں سبب
شانِ ذکر بسیار عالی است چنانچہ حق تعالی فرمود کہ البتہ ذکر خدا تعالی بسیار بزرگ است و
ابن عباس رضی اللہ تعالی عنہما در تفسیر این آیت فرماید کہ این دو معنی دارد یکے آنکہ یاد کردن
خدا تعالی شما را از یادِ شما او را بسیار بزرگ و بہتر است دوم آنکہ ذکر اللہ تعالی از جملہ طاعات
کلان تر ست و در حدیث است کہ حق تعالی مے فرماید تا آنکہ بندہ ذکر من مے کند و لب خود
بذکر من مے جنباند ہمراہ بندہ خود می باشم و از حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پرسیدہ شد کہ
کدام عمل افضل است فرمود کہ بذکر اللہ تعالی تر زبان بمیری و ذاکر عمدہ سالک و بہترین طالب
خدا است و ہیچ یکے بے ذکر واصل حق نگردد چرا کہ بدایت ذکر ہم از طرف خدا تعالی ست و
نہایت او ہم خدا تعالی است و در قرآن شریف فرماید کہ بسوے خدا تعالی صعود میکنند کلمات
طیبات و عمل صالح یا کلمہ توحید بلند مے برد و ہم ذکر ذاکر را بمذکور رو واصل گرداند بلکہ ذاکر را ذکر
حق نماید چنانچہ حق تعالی فرمود اگر مرا یاد کنید شما را ہم یاد میکنم و ہمہ بدانکہ غرض از جملہ
عبادات ہمان ذکر است و قول حق تعالی شاہد امیست چنانچہ فرمود نماز قایم کن برائے ذکر
من و غایۂ ذکر آن است کہ بمعرفت و محبت مذکور و فنا و بقا بمذکور رسد و کمال توحید و ایمان
حاصل شود رَزَقَنَا اللّٰہُ وَاِیَّاکُمْ و ہم حق تعالی در کیفیتِ ذکر فرمود کہ خدا تعالی را ہمچو
یاد کردن پدران خود کہ بمحبت و تفخر می باشد یاد کنید بلکہ از ذکر پدران خود ہم اشد و اکثر و ہم
فرمود کہ یاد کن رب خود را در دل خود بخوف و زاری و بکم آواز بہر صبح و شام و از غافلین
مباش و حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرماید ہر صبح و شام تر زبان بذکر اللہ باش و صبح و شام چنان کرد
کہ بروے ہیچ یک گناہ نبود پس بدانکہ ذکر را آداب و شرائط اند رعایت آنہا لابدیست تا ثمرات
ثمرات برکات و فواید بور و از جملہ شرائط آن ست کہ بر افضل اذکار کہ نفی اثبات ست مواظبت
کند حق تعالی فرمود اے مومنان تقوی کنید و قول سدید گوئید و قول سدید را بکلمہ طیبہ
تفسیر کردہ اند حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود لا الٰہ الا اللہ گوئید کہ فلاح یابید
ہم شرط است کہ ذاکر بدن و جامہ و جائے خود پاک کند و بوضو و غسل کمال طہارت کردہ
مربع متوجہ بقبلہ نشیند و ہر دو دست بر سر زانہاے خود نہد یا پشت دست راست بکف

دستِ چپ گیرد و ظاہر انگشت از دست راست از باطنِ انگشت از چپ گیرد و این طرز را علمے در کتاب خود از فعل فخر عالم صلے اللہ علیہ وسلم آوردہ است پس چشم بستہ باو از لبپت یا معتدل حسب تلقین دل را بخدا تعالیٰ حاضر نمودہ لا الٰہ الا اللہ تکرار کند باین طور کہ از اندرون دلِ خود بقوت بسیار و کمال توجہ طرف دل و خطرات نیک و بد را دفع نمودہ کلا الٰہ را از دل برآرد و الا اللہ بقوت تمام در دل ساند و اثبات ذات پاک حق تعالیٰ کند و قلب را بالتمام متوجہ بخدا تعالیٰ کند تا حاصل معنی کلمہ این بود کہ ہیچ موجودے غیر ذات جز ذات پاک حق تعالیٰ و درین ذکر باید بطور یا وصف حضور و مراقبہ قلبی بزبان مداومت کند کہ لہٰذا ادب ست کہ جملہ اوقات را چنان بذکر مستغرق کند کہ ہیچ وقت زبان از لفظ ذکر و دل از معنی ذکر خالی نبود و ذکر جوہر قلب گردد و حجابہا سے کہ مانع از مشاہدہ اند دور شوند و ذکر و ذاکر را در مذکور حقیقی فنا آید و گذشت کہ ذاکر بر مسلمین فرض ع ائمی ست **نکتہ** حق تعالیٰ فرمودہ کہ سینہ او را خدا تعالیٰ برائے انقیاد اسلام کشود چگونہ مثل تاریک دلان اشقیا گردد بلکہ او بر نور است از پروردگار خود پس خرابی ست برائے سنگدلان زنگ گرفتگان از ذکر اللہ تعالیٰ پس درین آیت حق تعالیٰ دل را بصفت قسوہ و سختی یاد کردہ و این صفت سنگ است چنانچہ خود او تعالیٰ در شان یہود فرمایا کہ بعد احیائے میت وغیرہ آیات دل شما قسوت گرفت مثل سنگ بلکہ از سنگ ہم زیادہ سخت گشت و پیدا است کہ سنگ سخت بدون ضرب شدید و میل قوی نمے شکند ہمچنین ذکر بقوت شدید باید تا از قسوہ پاک شود و از شیطان نجات یابد کہ حق تعالیٰ فرمودہ ہر کہ از ذکر اللہ تعالیٰ اعراض کند بروے شیطان سپاریم کہ ہمراہ او باشد و رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ شیطان بر قلب ابن آدم زانو زدہ نشستہ می باشد ہر گاہ ذکر اللہ تعالیٰ مے کند می گریزد و چون غافل شد قلب را در دہن خود گرفتہ بحدیث نفس و خطرات و تمناہائے فاسدہ مبتلا می سازد و نیز شرط است کہ این ذکر را از اہل ذکر صاحب تلقین گیرد چنانچہ صحابہ کرام رضی اللہ عنہم از فخر عالم صلے اللہ علیہ وسلم گرفتہ بودند شداد بن اوس روایت مے کرد و عبادہ بن صامت رضی اللہ عنہ تصدیق مے کرد کہ ما یان بخدمت حضرت صلے اللہ علیہ وسلم بودیم کہ فرمود در شما یان کسے غریب یعنی اہل کتاب ہست گفتیم نہ کسے پس فرمود کہ دروازہ بند کنید چون بند کردیم فرمود دستہائے خود

بردارید و لا الٰہ الا اللہ گوئید ہمچنان کردیم پس بعد ساعت حضرت صلی اللہ علیہ وسلم دست مبارک خود بجائے خود نہاد و فرمود الحمد للہ الٰہی تو مرا باین کلمہ مبعوث کردی و حکم این کلمہ فرمودی و برین کلمہ وعدۂ جنت بخشیدی و تو وعدۂ خود را ہرگز خلاف نمے کنی باز فرمود کہ مژدہ باد کہ شما را حق تعالیٰ بخشید و ہمچنین صحابہ رضی اللہ عنہم تابعین را و تابعین تبع تابعین را و علے ہذا شیخے بعد شیخے تا این زمان مردمان را تلقین فرمودہ اند و حق تعالیٰ فرمود کہ صحابہ کلمہ تقوٰے یعنی لا الٰہ الا اللہ لازم گردانیدیم و ایشان لایق تر باین کلمہ بودند چہ از رسول صلے اللہ علیہ وسلم تلقین یافتہ اند و ایشان اہل این کلمہ بودند کہ در باطن ایشان انوار کلمہ نافذ و موثر شدہ اند پس چون مرید بخدمت شیخ سالک طریقہ و واقف حقیقت و ماہر حقائق تربیت رسد و مستعد تلقین شود او را تلقین ذکر نمایند و بخلوت و گوشہ عادی گردانند و مواظبت ذکر کنانند تا طلب و شوق او بیفزاید و انس با خلوت و وحشت از خلق پیدا آید بعد آن بخلوت نشانند و ہم نزد صوفیہ رحمہم اللہ ثابت ست کہ علی کرم اللہ وجہہ فرمود کہ یا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم مرا اقرب طرق و اسہل او بر بندگان خدا و افضل نزد خدا تعالیٰ بنما فرمود کہ مداومت ذکر بخلوت لازم گیر علی کرم اللہ وجہہ فرمود کہ چگونہ ذکر کنم حضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرمودند کہ چشمہائے خود بند کن و از من بشنو پس حضرت صلے اللہ علیہ وسلم سہ کرت لا الٰہ الا اللہ فرمودند و علی رضی اللہ عنہ مے شنود پس علی کرم اللہ وجہہ سہ بار فرمود و حضرت صلوٰۃ اللہ علیہ مے شنود بعد ازان علے کرم اللہ وجہہ حسن بصری را و حسن بصری عبد الواحد بن زید و حبیب عجمی را تلقین کردند و ہکذا تا آنکہ سلاسل متعددہ و طرق متکثرہ و شعب متفرقہ پیدا شدند چنانچہ شجرہا سے ہم مشہور اند حاجت ایراد نیست **فائدہ** بدانکہ مصنف رحمۃ اللہ علیہ درین مقام شجرہ خود مختصر چنان ذکر کردہ کہ فخر عالم صلے اللہ علیہ وسلم باین طور کلمہ طیبہ بعلی کرم اللہ وجہہ تلقین فرمود و علی کرم اللہ وجہہ بحسن بصری و او بحبیب عجمی و او بداؤد طائی و او بمعروف کرخی و او بسری سقطی و او بجنید و او بہ ابو علی رودباری و او با بو علی کاتب و او بہ ابو عثمان مغربی و او با بو قاسم گرگانی و او با بوبکر نساج و او با حمد غزالی و او با بو نجیب سہروردی و او بعمار بن یاسر و او بنجم الدین کبرےٰ و او بمجد الدین بغدادی و او بعلی لالا و او با حمد گورپانی و او بعبد الرحمٰن کرخی و او بہ برہان الدین

سمرقندی و او لفقیر مولف رحمہم اللہ اجمعین و مترجم بطرز یکہ ازیں ہم اختصر است بنظم شجرہ خود
مے گوید **نظم** شجرۂ امداد و بود حضرت عبدالرحیم ٭ عبد باری عبد ہادی عزیزین کمی علی ٭
ہم محمدی و محب اللہ شاہ بوسعید ٭ ہم نظام الدین جلال و عبد قدوس احمدی ٭ ہم محمد عارف و
عبد حق و شیخ جلال شمس دین ترک و علاؤ الدین فرید جودہنی ٭ قطب دین و ہم معین الدین
و عثمان شریف ٭ ہم مودود و ابو یوسف محمد احمدی ٭ بوسحاق و ہم ممشاد و ہبیرہ نامور ٭
ہم حذیفہ و ابن ادھم ہم فضیل مرشدی ٭ عبد واحد ہم حسن بصری علی فخر دیں ٭ سید الکونین فخر
العالمین بشری نبی ٭ پاک کن قلب مرا تو از خیال غیر خویش ٭ بہر ذات خود شفا یم دہ مرا
از امراض دلی ٭ تنبیہ مرید ایں طریق راسو اطبیب ذکر بعد توبہ نصوح شاید و صدق و اخلاص
و تقوے ملازم دارد و بجز ذکر اللہ تعالی لب نکشاید و در ہمہ احوال از قیام و قعود و حرکات و سکنات
ذاکر ماند و با سکون و وقار فرمان بردار شیخ عارف باہر خود ماند مردہ بدست غسال بود چنانکہ
صحابہ کرام رضی اللہ عنہم بخدمت حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مے بودند فخر عالم صلے اللہ علیہ
وسلم فرمود ہر کہ خواہد کہ مردہ را بر زمین روندہ ببیند ابوبکر رضی اللہ عنہ را ببیند و ہم فرمود کہ طلحہ رضی اللہ
تعالی عنہ از ان کسانست کہ نذر شہادت خود ادا کرد یعنی شہید شد و حال آنکہ طلحہ رضی اللہ تعالی عنہ در آنوقت
زندہ بود و در کشاف است کہ فخر رسل صلوۃ اللہ علیہ فرمود ہر کہ خواہد شہید را بر زمین روندہ ببیند طلحہ را ببیند و ہم فرمود
صلے اللہ علیہ وسلم کہ قبل از موت بمیرید و چوں بہ یصحبت دگان شد واگر خدا تعالی بخواہد او خواہد بود و بہ نفس خود واکرد واصل حق
بذکر اللہ قدیم مے شود نہ بذکر نفس حادث خود تا ال **الحاصل** مرید را بعد انتباہ از غفلت ضرور
است کہ اول بخدمت شیخے کہ عارف و مؤمن و متبع و امانت معروف و واقف بر حقائق نظر
باشد خود را تسلیم کردہ و بصدق حال بودہ بہیچ امر مخالفت او نکند تا آں شیخ کیفیت رجوع
الی اللہ تعالی او را دواند و شرائع اسلام و سلوک او را تعلیم کند کہ شیخ ہماں باشد کہ دین و شریعت
و وردہا مرید اں راسخ گرداند و طعام و شراب و لباس را قبل از جملہ اصلاح کند کہ بغیر درستی
اینہا ترقی ہرگز نمے شود و در حدیث ست کہ طلب حلال بعد ایمان فرض است و بعض صوفیہ
فرمودند کہ بر ہمہ طلب حلال فرض ست و بر طائفہ ترک حلال زیادہ از حد ضرورت فرض ست
و بعد اصلاح ایں ہر سہ چیز ہر چہ از فرائض فوت کردہ باشد قضا کند و بعد آں بر توفیظ الہم کند

کہ حضرت صلوۃ اللہ علیہ فرمود رد کردہ دادن دانگے از حرام برابر است و نزد خدا تعالی برابر ہفتاد
حج است و ہر چہ بکسے ضرب و زخم و غیرہ رسانیدہ باشد بدلہ و قصاص آں دہد و اگر غیبت
و دشنام و نمیمہ کسے کردہ بود عفو تقصیر کناند و برائے آں شخص استغفار کند باز نفس را اندا ند کہ
دشمن سخت اوست پس او را بریاضت تادیب دہد چرا کہ نفس دو صفت مے دارد یکے
مشتغلی تمام در خواہش دوم امتناع از طاعت پس بمجاہدہ و قطع مالوفات او بجا آورد ون
خلاف مراد او بروے سخت گیرد و بکثرت اوراد و دوام صوم و نوافل و مداومت بر مخالفات ذائقہ
او تلخ کند و از عادات قبیحہ او باز دارد و در یں کوشش کند کہ عوض خواب بیداری و بدلہ سیری
گرسنگی و بجائے تنعم حرمان پیش گیرد و نماید تا کہ تائب بود و سیئات او را حق تعالی بحسنات بدل
کند کہ حضرت صلوۃ اللہ علیہ فرمود جوان تائب حبیب خدا است **وبدانی** کہ ذکر تقلیدی چیزے
دیگر است و ذکر تحقیقی چیزے دیگر و آنچہ کہ بطریق افواہ عام از مادر و پدر و برادران و غیرہ شنیدہ
یاد مے گیرند ذکر تقلیدی ست و ایں ذکر اگرچہ شیطان دفع مے کند و ایمان می بخشد مگر چنیں حمایت
کہ ذکر را بمقام ولایت و قرب رساندن نمے تواند بلکہ ایں شان ذکر تحقیقی ست چنانچہ تیر بازاری
دفع بازاری دفع اعدا مے کند مگر عمدہ داری شاہی را نشد و برائے ایں حمایت تیرے
باید کہ از سلطان گیرد و پس ذکر یکہ از صحبت تلقین و تصرف کہ تا فخر عالم صلے اللہ علیہ وسلم اخذ ذکر
مسلسل دارد گرفتہ شود تحقیقی است و ایں ذکر در باطن مرید مستعد تصرف مے کند و چوں نہال
ایں ذکر در زمین قلب مرید صادق بکلبہ تلقین نشاندہ و آب اعمال صالحہ و اتباع سنت تربیت
یابد و خورشید ولایت برو نظر اندازد و البتہ ثمرات مکاشفات و مشاہدات باذن اللہ تعالے
ہمہ دم بار دہ و بشرط اخلاص و صدق ارادہ ثمرہ معرفت و محبت انشاء اللہ حاصل آید کہ در وصول
معرفت و محبت تلقین را شانی عجیب ست از یں ست کہ در حدیث شریف درخت خرما
را بمومن تشبیہ دادہ شدہ کہ تا آنکہ درخت خرما تا گشن نکنی و ہند بار نمے آرد ہمچناں تا کہ مرید از
شیخ کامل تلقین نیابد درخت وجود او اثمار معرفت ندہد عبداللہ بن عمر رضی اللہ تعالی عنہما
روایت کرد کہ حضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرمود درختی ست کہ برگہایش نریزد و او مثل
مسلمان ست بگوئید کہ کدام ست اصحاب در اشجار صحرا فکر و تلاش کردند و در دل من آمد خرما ست

گر بشرم بزرگاں نتوانستم گفت آخر ایشاں پرسیدند که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم آں که امر حضرت
است غریبو که خبر است تا گرگشن بماده شده بار نے آرد و شرط تلقین این است که اول مرید
بامر شیخ سه روز متواتر روزه دارد و در ایں سه روز دائم الوضو و دائم الذکر و قلیل الطعام و قلیل الکلام
و المنام و قلیل الاختلاط ماند و بعد سه روز غسل بنیت خروج از غفلت بسوے حضور و قرب حق
الله نماید چنانچه در حدیث است که شخصے برائے اسلام بخدمت سرور عالم صلے الله علیه وسلم آمده
آں مخبر عالم صلے الله علیه وسلم او را فرمود که بنیت اسلام غسل کن بعدهٔ کلمهٔ توحید در تلقین فرمود
و بوقت غسل بگوید که الٰهی بدان خود را تو بتوفیق تو پاک کردم و در اختیار من همیں قدر بود قلب
مرا تو طاهر کن و بنور معرفت منور فرما که تو مقلب القلوب هستی و همه چیز در قبضهٔ قدرت تست
بعد غسل بخدمت شیخ دو زانو نشیند و ساکت بوده بحضور قلب با شیخ مراقب باشد تا که شیخ بلند
آواز لا اله الا الله بگوید و مرید از شیخ در دل خود گیرد و معنی بفهمد که در لا اله نفی خواطر
کند و با الا الله حضرت وجود را اثبات نماید یعنی نیست هیچ معبود و مقصود و مطلوب و موجود
و محبوب بجز خدا تعالے باز مرید بجهر صوت و آواز بلند بحضور قلب و معانی بگوید بار دیگر شیخ
گوید باز مرید گوید سیوم بار شیخ گوید باز مرید گوید بعد آں شیخ دست بردارد و دعا کند که الٰهی ایں
کلمه را از ایں مرید قبول فرما و ابواب جمله خیر که بر انبیا و اولیا خود کشاده بریں مرید هم کشا
پس مرید بر ایں کلمه مداومت کند تا بمقصود رسد. شیخ نجم الدین کبرے رحمه الله تعالے
فرمود که ذکر اگر چه فقط زبانی باشد سلطان عظیم مے دارد مگر بسبب کمال قوت حجاب وجودے
ظاهر نمے شود و چوں سالک در لزوم یا با اضمحلال وجود و بکثرت ذکر از حجاب وجود عاری مے شود
سلطان ذکر ظاهر مے بود که نورے از بالا یا از پیش و یا پس پیدا بوده او را از جاے بلرزاند
و ایں مرید آں دم بسبب خوف کلمه بگوید و بگفتن کلمه زیاده شدت یابد نا چار بخدا متوجه و ساجد
بوده مسلم و مومن گردد و ایں امر بقدر خدمت ذکر مے باشد بدانکه ذکر لسانی ذکر حروف است
بلا حضور قلب و ذکر قلب حضور است و از حضور هم غائب بودن رسیدن و محو شدن ذکر سر است
پس مرجعین ذکر اگر ذاکر بالفهم یک مرتبه تنزل دارد و اگر حضور هم ندارد دو درجه اسفل باشد
و ذکر او را لقلقه گویند و خلاصه ذکر استغراق در مذکور است تا آنکه اگر در اثنائے ذکر او را هم فهمد هم

حجاب است و ایں مرتبه را بفنا تعبیر کنند و فنا آنست که از نفس خود و از جوارح و حواس باطنه خود و
از جمیع اشیاء خارجه غائب بوده و بتمه در حق تعالے فنا گردد و هر چند بهوش آید همان ما به پس دریں
حالت اگر داند که بتمه تن فانی شدم ایں هم کدورت است بلکه کمال آن است که از فنا هم فانی شود
و فانی بودن از فنا غایت فنا است. رزقنا الله و جمیع الطالبین و باید شنید که قائل کلمه طیبه
را چند چیز ضرور است که بے آں فائده و بهبود یکے آنکه بداند که چه مے گویم و نفی کرا میکنم و اثبات
کرا پس نفی آنها است که دعوے ربوبیت مے کنند از نفس و شیطان و هوا و شهوت چنانچه
حق تعالی فرمود آیا دیدی آنهارا که خواهش خود را معبود خود گردانیده اند و اثبات ذات پاک
حق تعالی است ایں است نفی و اثبات دوم آنکه در وقت ذکر دل را از تعظیم و عظمت او تعالی
پُر دارد و بداند که هیچ محبوب و مطلوب بجز او تعالی نیست سیوم آنکه بصدق اراده و محبت
طالب وصال مولے و مشاهده او باشد و اگر اراده سست خواهد داشت و بصدق محبت نخواهد
آمد هرگز فائده نخواهد یافت چنانچه اگر کسے خواهد که تجربه کند که هر چه مشائخ گفته اند که فلاں شغل فتح
باب مے شود راست یا نے هرگز او را نفع نشود چهارم آنکه کلمه را بحسن ادب و حرمت
گوید و گرنه سنگدل و محروم بود و قابل صحبت مشائخ نباشد و باب قرب و مشاهده برو
نکشاید و اگر کسے بسبب حسن خلق خود با علی علیین رسد بسبب بے ادبی باسفل السافلین انجامد
شود پنجم بجمیع همت بسوے خدا تعالی متوجه باشد چنانچه حضرت صلے الله علیه وسلم
فرمود که در ایام زمانه شما نفحات اند بشنوید و پیش آں نفحات آیند و ایں تعرض نفحات رحمت
الٰهی بعینه مراقبه است و در اصطلاح صوفیه رحمهم الله تعالی الحد و لمعه و وجد و وجود نامند
و علامت حصول ایں پنج صفات آن است که ذاکر در خود حلاوت و لذت از طرف خدا تعالی
مے یابد و بدون ایں پنج امور هرگز حلاوت نیابد و هم شرط ذکر است که ذاکر هر وقت بطهارت
کامل ماند و یک ساعت بر حدث صبر ننماید و هر گاه حدث لاحق شود وضو کند و اگر غسل کند افضل
بود که باجماع امت ثابت شد که غسل از وضو اولی است و هم شرط است که در ادائے فرائض و سنن
رواتب هرگز نقصان نکند و بعد ایں نفی و اثبات مشغول گردد که ایں ذکر قائم مقام جمله اذکار و
تسبیحات و نوافل مے شود چرا که جمله اشغال در ذکر مشغول گو هر باشد و از جمله معاصی مجتنب بود و از مجالس

ومخالطت ومکالمهٔ مردمان خصوصاً در حالِ خلوت و ابتدای طریقه و حقیقه دور مانند پس اگر
مرید صادق با این همه شرائط تا چهل روز مستمر عمل کند البته بر وی باب مکاشفات و مشاهدات
از عالم روحانیات مفتوح گردد چنانچه وارد است هر که چهل صباح برای حق تعالی اخلاص کند
چشمهای حکمت از دلِ او بر زبانِ وی جاری شوند **فائده** حق تعالی فرمود که ذکر خدا تعالی
کنید چنانکه شما را رهنمونی کردم و بدانکه حق تعالی ذاکرین خود را هدایت فرمود پنج مراتب است
مرتبهٔ اول ذکر زبانی است که بحروف و صوت مع غفلت دل بود باز مرتبهٔ ذکر نفس است
و او هم ذکر بحروف نفسی ست که نفس می شنود باز مرتبهٔ ذکر قلب است و او ملاحظهٔ دل و مع عدم
غفلت و نسیان است باز مرتبهٔ ذکر سر و او مراقبه هست برای مکاشفهٔ اسرار الٰهی ثانی
مرتبهٔ **ذکر روح** و او مشاهدهٔ انوار و تجلیات صفاتِ پاک است باز مرتبهٔ ذکر خفی
و او معاینهٔ انوار جمالِ ذات بود **فائده** حق تعالی می فرماید که شما را آنچند رنگ پیدا
فرموده ایم پس بدانکه آن هفت اطوار است و هر طور از کتاب الله اشارت است یکی بدن
کرده ایم نطفه آن است و او جسم کثیف خاکی ست حق تعالی فرمود که البته انسان را از خلاصهٔ
گل پیدا کردیم دوم نفس و او جسم لطیف مانند لطافت هوا در اجزای بدن ساریست مثل روغن
در شیر و باو امر حق تعالی فرمود ای نفس مطمئنه بجناب رجوع کن و این است اشاره باین طور
سوم قلب و او داخل نفس است و در لطافت و روشنی از نفس هم زیاده هست و قول
او تعالی که در قلب ایشان ایمان نبشته شده اشاره بدو است چهارم سر و او نور روحانی
ست و آله نفس است و نفس از کار خود عاجز است و هیچ فائده و عملی بدون سر که همت و قصد
نفس است نمی تواند کرد پنجم روح و او هم نور روحانی است و آله نفس ست چراکه حیوة
در بدن بشرط وجود روح و نفس می باشد بحسب عادت الٰهی ششم روح خفی و او را اکثر خفی
می نامند و صواب آنست که اخفی نامیده شود چنانکه در قرآن مجید با خفی تعبیر فرموده و برین
هر سه طور دلالة است در قول او تعالی که فرموده الله تعالی سر و اخفی را می داند و فرمود که بگو
روح از امر رب من است **و هم بدانکه** اخفی طور هفتم را ازان گویند که از روح و سر
و قلب در پوشیدگی و خفا اشد و مرنا ندا است و اخفی نوریست الطف از همه و اقرب است

از جملهٔ لطائف بسوی عالم حقیقت و مثل نردبان ست برای نفس که در درگاه پاک می باشد و چون نفس
و قلب و عقل و سر و روح از آنحضرت عالی غفلت می ورزند اخفی بیک نظر لطیف و خفیف
ایشان را می نگرد پس همه بیدار می شوند و این تنبیه از حق تعالی بوسیلهٔ روح اخفی مقرر شد
و این قول غفلت عادهٔ مومنین و عامهٔ اولیا بود و گرنه کبار اولیا و انبیاء را کم باشد که آن
بسوی عالم لطیف بوند چه جای غفلت و در حق ایشان است که حق تعالی فرمود از خدا ترسند
و هیچ یکی بجز خدا تعالی نترسند و گفته اند که در نحیار روحی دیگر باشد از همه الطف و آن لطیفه دائم
باشد این همه اطوار را بسوی خدا تعالی مگر این روح هر کسی را نباشد بلکه خواص بندگان را بود چنانچه
حق تعالی فرموده می اندازد خدا تعالی روح از امر خود بر هر که از بندگان خود می خواهد و این روح
ملازم عالم قدرت و مشاهد عالم حقیقت بود و بسوی خلق هرگز التفات نمی کند و بعض گفته اند
که نفس و سر و روح و قلب و اخفی همه یک چیز است مگر این قول قابل التفات نمی چراکه در هر طور
حق تعالی خاصیتی جداگانه نهاده و بدین قول تعطیل اینها لازم می آید پس ضرور است که در تخصیص
فائده خواهد بود و آنچه از لفظ قلب گاه معنی نفس می گیرند و گاهی معنی عقل مراد دارند پس مجاز
ست باعتبار اینکه نفس هم داخل بدن است چنانکه گویند که نفس قلب بدن ست و طور هفتم
عقل ست و او نور روحانی است و مقامش جانب چپ قلب باشد **و در اخبار**
داود علیه السلام است که او پسر خود سلیمان علیه السلام را پرسید که موضع عقل و نور کجاست جواب
داد که قلب چراکه قلب قالب روح است و روح قالب حیوة والله اعلم **بدانکه** هیچ
حیله برای صرف شیطان مع مکر او از مرید بهتر از ذکر نیست حق تعالی فرمود که نماز باز می دارد
از فحشا و منکر و ذکر الله تعالی البته بسیار بزرگ است یعنی برای نفی کبر و غرور و دفع اوصاف
ذمیمه کمال موثر است خصوصاً کلمهٔ طیب که او را درین باب تاثیر عظیم است و اکثر مشائخ گفته اند
که ذکر خدا شما را اکبر است از ذکر شما خدا را و این هم قریب است چراکه یاد فرمودن خدا تعالی
ما را بنظر قبول و رحمت و جود و فضل همه اوصاف ذمیمه را دفع می کند پس از نماز و در امر تزکیه و
تطهیر سریع التاثیر و اکثر شد **بدانکه** فرحت و سرور در عبودیت و تابعداری برای تنویر قلب
و نفس شرط اعلی است و همچنین حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که با خلاق الٰهی خو گیرید چه اخلاق

خوش اخلاق الٰهی اند و رضا و فرحت بر تقدیر الٰهی منجمله خوش خلقی است و بدانکه برای وصال
و مشاهدهٔ الٰهی هیچ راه بجز اتباع صراط مستقیم و دوام ذکر نیست حق تعالی فرماید که بگو که این راه
من مستقیم است همین راه بپیروید و باشید و دیگر طرق را مروید و گرنه از راه حق دور خواهید
[illegible] حبیب خود صلی الله علیه وسلم فرمود که هرچه بتو وحی شد بهمان متمسک باش که تو
البته بر راه راست هستی پس طلب حق بمراقبه و خلوت و دوام ذکر بر محبین و طالبین الٰهی
فرض و لازم شد حق تعالی فرمود که بگو ای محمد صلوة الله علیه پس الله تعالی را مے خواهم پس
بگذار ایشان را یعنی محبوب و مراد و مطلوب من خدا تعالی است نه غیر او و هم فرمود که در
راه خدا مجاهده حق مجاهده کردن می‌باید که حق تعالی شما را برگزیده است یعنی بسوی خود کشیده
و پسندیده فرموده و ازین نص دریافت شد که مراد از مجاهده در عالم حقیقت است چرا که بعد
جذب و اصطفا طلب مجاهده مے فرماید و این دلیل است بر آنکه هر مبتدی و منتهی را از مجاهده
چاره نیست و همچنین سر حق تعالی فرمود که رب خود را عبادت کن تا آنکه ترا الیقین آید یعنی
یعنی موت آید چرا که قدر عارف بقدر معرفت اوست و قدر معرفت بقدر سیر فی الله است
و مرتبهٔ الٰهی را انتهایی نیست پس سیر او هم نهایت نباشد پس هر گاه فتح باب در عوالم اعلی شد
او را حلال نیست که توقف کند بلکه تا زندگی بمجاهده باشد تا معرفت او بقدر سیر او متزاید شده
ماند و خود حق تعالی وعده فرمود که ایشانانیکه در راه طلب ما مجاهده مے کنند راههای
خود ایشان را هدایت مے کنم پس منتهی را اصل با محبوب خود مسرور و مبتدی طالب وصال پس کار
وصال مست و غیر این هر دو را هیچ قدر و عزت نمے و مواصله حصه کسے باشد که بدن را بمجاهده
و نفس را بریاضت و قلب را بمراقبه و سر را بسیر و روح را بطلب محبوب بسپارد تا آنکه بسر
روح که خفی است برسد و بعالم حقیقت ظفر یابد چرا که خفی در عالم حقیقت است و چون سر بحقیقت
مطلع مے شود بواسطه او نفس و عقل و قلب هم مطلع مے شوند گویا سر چراغی است که اینها این
چراغ حقیقت را مے بینند و این حال در ابتدا مے باشد و هر گاه که مرید متمکن شد و بمقام اعلی
از حقیقت رسید نفس از سر و روح و خفی مقدم و اقوی و الطف میگردد پس اکنون نفس و
قلب و عقل در باطن بدن مرید باشند مگر شعاع اینها در عالم

جبروت با علی علیین بود که ملائکه مقربین هم آنجا نرسند حضرت فرمود صلی الله علیه وسلم
هر که برای خدا تعالی گردد یعنی در طلب او با خلاص اعمال باشد حق تعالی هم برای او بود یعنی
در همه امور او کافی باشد چنانچه حق تعالی هم فرماید که آیا خدا تعالی بندهٔ خود را کافی نیست بلکه او
او را در همه کافی است و در روایت است که موسی علیه السلام پرسید که ای خدا تعالی برای کی باشی
حکم شد وقتیکه برای نفس خود نباشی موسی گفت که بدون من برای خود وقتیکه مرتبه حاصل آید حکم شد
وقتیکه خویش را بالکلیه نسیاً منسیاً گردانی یعقوب سوسی گفت که محبت صحیح آنگاه می‌شود که محب
از علم محبت بعلم محبوب آید و علم محبت را فنا کند چنانکه محبوب در غیب بود و محبت نداشت همچنین در
حضور بکمال مشاهده چنان شود که علم محبت هم فنا گردد و چون درین حال رسد محب بلا محبت خواهد بود و
بدانکه طالب حق را باید که طالب وصال او و تمنای و مشتاق لقاء او تعالی در جمله حالات از رنج
و غم و تنگی و فراخی ماند چنانچه در خبر است که اول بسوی جنت ایشان طلبیده شوند که در رنج
و راحت شکر و حمد خدا تعالی مے کردند چه طلب حق در هر حال بر صدق محبت دلالت دارد۔
حضرت فخر عالم سلام الله علیه فرماید که چون الله تعالی بندهٔ خود را دوست گیرد مبتلا می کند اگر صابر
ماند برگزیند و اگر راضی شد برگزیده و بخود کشیده و هم فرمود که عبادت خدا تعالی با رضامندی کنید
و اگر رضا نباشد در صبر کردن بر مکروهات هم بسیار خیر است و هم حضرت صلی الله علیه وسلم گروهی را
فرمود که شما کیستید ایشان عرض کردند که مؤمنین هستیم فخر العالم صلوة الله علیه فرمود که علامت ایمان
شما چیست گفتند که در بلا صبر کنیم و بر فراخی شکر سازیم و بقضا رضا داریم حضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود که قسم رب کعبه میخورم که شما مؤمنید و در بعض روایات آمده که حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود
ایشان را که ایشان حکما و علما اند قریب اند که بکمال فقاهت خود انبیا گردند و بعض کبار گفت
که ذکر الله تعالی بصفائی دل تلخی بلا را مے فراموش سازد و این از حیثیت که حق تعالی بندگان خود را این
خود را نشانهای قدرت خود مے نماید تا آنکه بر ایشان [illegible] گردد که او تعالی بذات پاک خود و صفات
قدیمه خویش غنی از غیر است و جمله اغیار بقدرت او قایم و محتاج او تعالی اند و چون مشاهده بر ایشان
غلبه مے کند و ایشان ماسوی الله تعالی فنا مے شود بجز حق تعالی دیگرے را نمے بینند پس
بلا و تلخی او کجا ماند و این معرفت عارفین و رصد یقین اصحاب مشاهده و مکاشفه مے بود و از ینجا بعض

ایشان گفته که خدا تعالی را قبل هر شے دیدم واین درجهٔ ایقان واحسان بچشم سر باشد و حسین رحمه
فرمود که بلا از نزد حضرت حق عافیت است که از نزد او تعالی بندگان را رسیده و سهیل
تستری رحمة الله علیه فرمود که اگر بلا از طرف حق تعالی نبودے بندگان را طریق الی الله نبود
وابو سعید خراز رحمة الله علیه فرمود که بلا از خدا تعالی محبین را تحفه و هدیه و تحریک سلسله مواصله مقرره
هست و ذو النون رحمة الله علیه فرمود که صابرترین مردم کسے ست که زیاده تر پوشنده باشد
بلا را و رویم رحمة الله گفت که از بلا ایشان را حرکت داده اند وایشان متحرک شده اند واگر ساکن
مانندے وصل یافتندے ابو یعقوب نهرجوری رحمة الله تعالی گفت که عالم از بلا استغاثه
میکند و صرف او مے خواهد و عارف به بلا لذت مے گیرد و هرگز کشف او نمے خواهد و جنید
رحمة الله تعالی فرمود که بلا چراغ عارفین و تنبیه مریدین ست و هلاک غافلین و ابن عطا رحمه
الله تعالی گفت که صدق و کذب بنده در وقت بلا و فراخی معلوم مے شود اگر در فراخی ساکن باشد و
در بلا جزع کرد کاذب است و علی بن بندار رحمه الله تعالی فرمود که این خانه ایست که بر بلا و
محنت بناء اوست پس بدون مشقت و محنت بودن او محال است الحاصل طالب حق را
با رضا و سرور و غیرها از آداب و شرایط بودن و مواظبت ذکر حسب تلقین شیخ بقوت شدید نمودن
واجب است تا اثر ذکر در باطنش رود و در عروق و شرائین سرایت کند ظلمت و کثافت
و کدورت وجود و بنا بر ذکر بسوزد و بخور او دل قرار یابد که در ذکر نور و نار هر دو هست و بخور قرار دل بود
و بنا بر او حرمت کثافات بشریه وجودی و دفع خشونت اصلی و یبوست طبیعی باشد تا آنکه
از آثار بشریت برآید و از اثقال ترابیه خفیف بوده بقلب محو از ساحت ملکوتیه هم تجاوز کرده
بسماء ربوبیت اعلی رود و اعظم تاثیر ذکر خلوت تنگ و خالی از مردم و همه مشاغل است که در میان
مشغولین مردم هم شاغل است و در جاے تنگ همت جمع مے شود و مبالغه در ذکر بسیار کند
چنانچه ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت کرد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که کثرت
ذکر لا اله الا الله چندان کنید که مردم مجنون گویند و علامت ذکر الله تعالی بصدق و اخلاص
رقت قلب و خوف مے باشد که الله تعالی فرماید مومنین ایشان اند که چون ذکر خدا تعالی کرده شد
قلوب ایشان بترسند واین آیت که ذکر ایشان ذکر عبودیت و عبادت است و ذکر [illegible]

و جمعیت و انس باشد نه ذکر عادت و غفلت و تفرقه و وحشت و این اوصاف حسنه ذاکر را به
آن حاصل مے شوند که حق تعالی این ذاکر را بلطف و عنایت خویش در ملائکه ملاء اعلی بمباهات
یاد مے فرماید چنانچه در خبر آمده هر که مرا در نفس خود یاد کند من هم در ذات پاک خود او را یاد
مے کنم و اگر در مجمع یاد مے کند من هم در جمعیکه بهتر از مجمع اوست یاد مے کنم پس هرگاه حق تعالی
یاد فرمود ذاکر قلب و سیر و استغراق در مذکور و غیبت فی الله تعالی او را میسر آید و متولی خلق و
متصرف آنها گردد و حرمت و منزلت و وقار نزد خلق الله تعالی او را حاصل گردد و قلب او
باحوال سنیه و بدن او باعمال صالحه متمکن گردد و سبحان الله چه رحم تام و لطف خاص الله جل شانه
هست که بر بندگان خود ارزانی فرموده که امر ذکر کرده و بواسطه او تزکیه و تصفیه و تنور و تطهیر مقرر
فرمود و معرفت مذموم و محمود و حصول محاسن و تعری از ذمایم و معرفت شیطان و حیات قلب و
صفائی او و قرب ذات پاک خود و غلبه ذاکر بر نفس و معرفت و قهر او و کسر و زجر او و ادخال
او در حکم شرع و حصول حکمت و معرفت و علم و احوال صافیه برائے قلب بواسطه ذکر عطا فرمود
و این همه عنایات برائے بنی آدم مخصوص کرد و جنید فرمود که ابلیس علیه اللعنت با وصف طاعت
بمشاهده نرسید و آدم علیه السلام در عین زله مشاهده را فوت نکرد و بدانکه حق تعالے
چنانچه سموات را بانوار ملائکه و شمس و قمر منور فرموده همچنین قلوب و ارواح را بانوار اسماء ذات و صفات
خود که بسبب ذکر آنها حاصل مے شود منور فرموده و نور اسم الله و کلمه لا اله الا الله از جمله زیاده
روشن و صاف است پس چون ذاکر برین مداومت کند نور این ذکر با نور قلب جمع بوده چنان
در قلب مستقر مے شود که انفکاک نه پذیرد و هم تا که صفت ذاتیه گردد و همین معنی است که بزرگان
گفته اند که کلمه در قلب و سر و آن جمع مے شود یعنی نور او مستقر مے گردد پس بدایة ذکر مفید علم است
چنانچه فخر العالم صلی الله علیه وسلم فرماید هر که بر علم خود عمل کند حق تعالے او را علمیکه هنوز ندانسته بمیراث
ازین عمل مے بخشد و نهایت ذکر مفید حکمت مے گردد چنانچه افتخار المرسلین صلوة الله علیه و علیهم
اجمعین فرموده هر که چهل صباح باخلاص بجناب حق تعالی عمل کند چشمهاے حکمت از دلش بر زبان
او ظاهر گردد و گفته اند که مذکور واحد است و ذکر اگرچه مختلف است مگر اصل ذکر اجابت حق من حیث
اللوازم است شبلی رحمة الله تعالی قوم را فرمود که شما ذاکر مے شوید و حق تعالی مے فرماید

کہ من جلیس من ذکرنی ہستم پس شما از مجالستہ حق چہ دارید بعضے از بعضے سوال کردہ شد کہ در جنت
ذکر بود یا نے **جواب** داد کہ ذکر نتیجہ غفلت را گویند و چون در جنت غفلت نباشد پس باز
ذکر چہ معنی دارد واللہ اعلم **فصل ۹** شرطِ ششم دوام نفی خواطر است و این بر ارباب
مجاہدات بسیار صعب و دشوار است و معرفتِ خواطر ہم از جملہ علوم صوفیہ کرام است کہ فیما بین
آنہا تمیز کردہ بخاطرِ حق موافقت کنند و بخلافِ آن مخالفت ورزند و بدانکہ **وارد** آنرا
گویند کہ بر قلب بے کسب بندہ نازل شود بصورتِ خطاب باشد یا نباشد مثل حزن و قبض و
بسط وغیرہ **و خاطر** آن وارد باشد کہ بر دل بصورتِ خطاب مے آید و اکثر متصوفہ برین
ہستند کہ خواطر چہار اند یکے خاطرِ حق کہ از حق جل و علا بود و او علمے است کہ از غیب
حق تعالیٰ در قلب اہلِ قرب و حضور خود بے واسطہ مے اندازد چنانچہ حق تعالیٰ مے فرماید کہ بگو اے
محمد ربّی من علام الغیوب القا بالحق مے کند دوم **خاطر ملکی** و او حث بر طاعات و رغبت
بخیرات و تحذیر از معاصی و مکروہات و ملامت بر ارتکاب مخالفات و بر کاہلی از عبادات باشد
چنانچہ حضرت فرمود صلی اللہ علیہ وسلم کہ با ابن آدم لمۂ شیطان و لمۂ ملک مے باشد اما لمۂ شیطان
پس او تکذیبِ حق و وعدہ دادن شر بود و لمۂ ملک ایعاد خیر و تصدیقِ حق باشد سوم **خاطر**
نفسانی و او تقاضائے حظوظِ عاجلۂ دنیا و ظہورِ دعاوی و خواہشہائے باطلہ باشد حق تعالیٰ
فرماید حکایۃً از یعقوب علیہ السلام کہ اے فرزندان مزین کردہ ہست این امر را برائے شما نفس شمایان
و ہم حکایۃً از یوسف علیہ السلام فرمود کہ نفس خود را بری نمے کنم از لغزش چراکہ او بسیار امر کنندہ بدی
است **چہارم خاطر شیطانی** و او طلب ست طرفِ گناہ و منہیات و مکروہات حق تعالےٰ
فرمود کہ شقیان را چون چیزے از شیطان مساس مے کند ہمان دم عقابِ الٰہی را یاد مے آرند
و ہمون دم حق را از باطل مے پندارند و دران بار مے آیند و کفار را کہ اخوان الشیاطین اند در گمراہی مے
کشند و ہرگز از غوایت نے ایستند و ہم فرمود کہ شیطان شما را وعدہ فقر و امر بدکاری مے کند
یعنی مے ترساند کہ زکوٰۃ و صدقہ ندہید کہ فقیر خواہید شد و حق تعالیٰ وعدۂ مغفرت و تفضل خود
مے فرماید و ہم فرمود کہ ہر کہ مرتد شدند بعد ظہورِ ہدایت شیطان ایشان را وسوسہ مزین کردہ داد
است و گفتہ کہ این وعدہا سے ثواب دیدہ باید کہ کے آید و ہم فرمود کہ بعد انفصالِ امرِ آخرت

شیطان مر الیانِ خود را گوید کہ وعدۂ حق تعالیٰ حق بود و وعدہا سے من ہمہ خلاف و بے صحبت بودند
و ہم فرمود کہ شیاطین بسوئے اولیاءِ خود وسوسہ ہائے مے اندازند و ہم فرمود کہ ہمچنین برائے
ہمہ انبیاء شیاطین الانس و الجن را دشمن گردانیدہ بودیم کہ بعض بسوئے بعض وسوسہ اقوال باطلہ مے
دہند و ہم فرمود کہ ہر کہ از ذکر اللہ تعالیٰ اعراض مے کند شیطانے بر وگماریم و در حدیث ست کہ
شیطان زانو زدہ بر قلبِ ابن آدم نشستہ است چون ذکر مے کند مے گریزد و ہرگاہ غافل مے شود
دل او را لقمہ کردہ بحدیثِ نفس و تمناہائے فاسدہ مبتلا مے گرداند و در میانِ خاطرِ حق و خاطرِ
ملک فرق این است کہ خطرۂ حقانی را ہیچ شے معارض نمے شود و ہرگاہ سلطانِ این ظاہر مے
شود ہمہ اجزا ربان تابعِ وے مے شوند و تمام خطراتِ دیگر محو و متلاشی مے گردند چنانچہ بعض
کبار را پرسیدند کہ برہانِ خطرۂ حق چیست گفت واردیست کہ بر قلب آید و نفوس از تکذیب
آن زجر میکند و منع مے نماید و خطرۂ ملکی را خاطرِ نفس و شیطان معارضہ مے کنند و در میانِ خطرۂ
نفسانی و شیطانی فرق اینکہ نفسانی بجز ذکر منقطع نشود و باوجودِ ذکر مطلوبِ خود تقاضا مے کند
مگر آنکہ توفیقِ ازلی او را دریابد و خرقِ مطالبہ او بر کند و خطرۂ شیطانی بجز ذکر منقطع گردد و لیکن ممکن باشد
کہ باز آید و ذکر فراموش شاید چنانچہ از حدیث گذشت کہ بوقتِ ذکر مے گریزد و بوقتِ غفلت باز رجوع
کند و گفتہ اند کہ خاطرِ ملکی را گاہے بندہ موافقت میکند و گاہ مخالفت مگر خاطرِ حق را ہرگز مخالفت
نمے توان کرد و نیز گفتہ اند کہ خاطرِ حقانی تنبیہ بود و خاطرِ ملکی مطالبہ عبادت باشد و خاطرِ نفسانی طلبِ
حظوظِ دنیا است و خطرۂ عدو شیطان مزین نمودن معاصی است پس بجز توحید از طرفِ حق تعالیٰ
واردات حقانی را قبول باید کرد و بجز معرفت از ملک گیرد و بجز ایمان نفس را زجر و نہی باید و بجز
اسلام بر عدو رد شاید چنانچہ او جنید رحمہ اللہ تعالیٰ حالِ خطرات پرسیدند فرمود کہ چہار اند خطرہ
رحمانی و او بہدایت و رموزِ ارشاد مے کند و **ملکی** با طاعت رہ مے نماید و **نفسی** سوئے دنیا
و عزتِ دنیا مے کشد و **شیطانی** بمعاصی و شہوات مے برد و مشہور نزدِ مشائخ صوفیہ آنکہ ہر چہار
از نزدِ خدا تعالیٰ اند مگر بعض بلا واسطہ و بعض بواسطہ پس آنچہ کہ خیر و بلا واسطہ باشد ربانی است و
و بسبب ادب بسوئے حق تعالیٰ بجز خیر و دیگرے را نسبت نباید کرد و ہر چہ خیر و بواسطہ ملک بود
ملکی گویانند و شر از الحاح و تعظیمِ چیزے کہ در وے حظِ نفس است باشد نفسانی ست وگرنہ شیطانی

وبعض صوفیه چنان گفته اند که اصل خواطر چهار است از طرف خدا تعالی واین از آنکه حق سبحانهٔ
چون اراده فرماید که بندهٔ خود را خلعتِ قربِ بارگاهِ خود بخشد آنگاه او را بر وے جماعت ملائکه که ایشان
جنودِ ارواح وقلوب اند نازل مے فرماید برائے نصرتِ قلب وروح تا روح وقلب قوت
یافته بجناحِ همت بمیدانِ قرب طیران کنند ومستعد ورود خاطر حق سبحانهٔ وتعالی شوند وچون
دور کردنِ کسے ومبتلا نمودن مے خواهد گروه شیاطین بر وے فرستد تا نفس را مدد کنند واو
بهمت وبنیت خود دور گرفته بمرکزِ سفلی وکرهٔ طبعی خود رود وخواطر نفسانی در وے پیدا آیند۔
عصمنا الله وجمیع المسلمین آمین و تمیز خواطر کما ینبغی حاصل نباید مگر وقتیکه آئینهٔ قلب
از زنگِ طبعی بمصقلهٔ زهد وتقوے وذکر تجلیه یابد وصورِ حقایقِ خواطر کما هی در و تابد وهر که
باین مرتبه بسبب زهد وتقوے نرسید او را برائے تمیز خواطر این راه است که اول خطره را
بمیزانِ شریعت سنجد پس اگر فرض وواجب وسنت ومستحب بود او را جاری کند واگر حرام ومکروه
بود نفی کند واگر مباح بود پس هر جانب که در مخالفت نفس ترجیح زیاده بود آن طرف را گیرد چرا که نفس بسبب
کدورت اکثر باوفے اشیا را مائل وراغب مے باشد وهم برآنکه مطالبات نفس بعض حقوق
ضروری اند وامضا او هم ضروریست چه قوام نفس ببقا حیوة او مربوط باوست وبعض حظوظ
اند که از حقوقِ ضروریه نه اند ونفی آنها ضروری ست پس تمیز در حقوق وحظوظ ضرور باید وار
بدایته را دانستنِ حقوق وحدِ ضرورت واجب است وتجاوز از حدِ ضرورت در حق او گناه باشد
ولیکن منتهی را فتح باب وسعت است که از تنگنائے ضرورت بمیدانِ سهولت آمده وامضاءِ حظوظ
او را مضر نباشد باذن الله تعالے وبعض خاطرِ واجب را حق وخاطرِ حرام را شیطان وخاطر
مستحب را ملک وخاطرِ مکروه را نفس نسبت کرده اند ومباح را بسبب عدمِ ترجیح طرفے
بخطره نسبت نکرده اند چرا که مباح بے خطره بودن ترجیح طرفی ضروریست وشیخ مجدالدین بغدادی
رحمة الله تعالے علیه برین خواطر اربعه خاطرِ روح وخاطرِ قلب وخاطرِ شیخ هم افزوده اند وبعض مشائخ
خاطرِ عقل وخاطرِ یقین هم زیاده کرده اند مگر تحقیق آنکه این همه زیر خواطر اربعهٔ مذکورهٔ سابق مندرج
اند چرا که خاطرِ روح وقلب وخطرهٔ ملکی داخل اند وخاطرِ عقل اگر وِرا مدد روح وقلب ست از
قبیل ملکی ست واگر مدد نفس وشیطان میکند از قسم خاطر عدوست وخاطر شیخ مدد ملک ست که

شیخ بهمت خود بقلب مرید مے رساند وچون مشکلے بمرید پیش مے آید ومرید محتاجِ کشف
بود وشیخ توجه مے کند بهمانند مرحلِ اشکالِ او مے کند بعون تعالے واین خطره داخل ست در
خطرهٔ حقانی چه قلب شیخ مانندِ دروازه ہست که از عالمِ غیب مے کشاید وهر لحظه امداد وفیوض
حق تعالی که مرید را میرسد بواسطهٔ شیخ مے باشد وخاطر الیقین آن باشد که در دل مے آید وهیچ
یکے از ظن وشک ووهم معارض او نمے تواند کرد واین هم در ربانی داخل است وصاحب
عوارف المعارف خاطر عقل را درمیان خواطر اربعه متوسط داشته وگفته که گاهے با نفس وشیطان
بوده ودلائل عقلیه پیش کرده بنده را داخل لذتے یا گناہے مے نماید چه اگر عقل نباشد از عقاب
وعذاب بری گردد وگاه با ملک وروح باشد تا بنده فعل باختیار خود کند وثواب یابد وخاطر
یقین راحت ایمان وزیادت علم باشد وبدانکه بر اهل مجاهده خطرات مثل سیل پیاپی آیند
پس در بدایه بجز نفی جمله خواطر خواه خیر بوند یا شر هیچ چاره نیست چرا که مبتدی را اهلیتِ تمیز نه شده
وچون همه را نفی خواهد کرد خواطرِ محموده که ربانی وملکی ست در قلب ثابت خواهند ماند وبنفی او نفی آنها
نخواهد شد وشیطانی ونفسانی مرتفع خواهند شد وعلاجش اینکه در صورتِ ذکر وبمعنی ذکر چنان حرص
کنند که هیچ التفات نماند وهرگز توجه بتمیز نکنند که بعض آن نار بالقاء نفس وشیطان است وبعض ملکی
والهام وشغل او بآنها وتمیز در آنها ضررِ فاحش میرساند بلکه یا سرها همه خطرات را نفی کنند واین مریدان
رعایت الفاظ ومعنی ذکر میسر نباید وحق تعالی خود فرموده که من جلیس هستم پس در اثنای ذکر خیال
تعظیم جناب حق تعالی دارد که گویا بحضور آن مالک الملک تعالی شانهٔ نشسته که بتجرید مرید صادق
وطالب واثق را در طرفة العین حاصل مے آید مگر تفرید در مدتِ بسیار بعد نفی خواطر میسر مے شود
چرا که مبتدی هر چه از اشیاء خارجیه مشاهده مے کند در متخیله او مرتسم مے گردند وچون بخلوت
ذکر شروع میکند این محسوسات او را گاہے خطرات مے دهند وگاه مشاهدات او مختلط شده
مے آیند ومزاحم مے شوند وهم مشغولی خواهش نفس ودواعی هوائے بکثرت خود ووساوس شیطانی
زنگار رنگ خواهش آمیز بوده بروا مرِ خلوت مشوش مے نمایند وچشمهٔ قلب او مکدر مے گردانند
وباطن او متفرق مے سازند وحلاوت ذکر ولذت مناجات مسلوب مے کنند وچون بنفی خواطر
مواظبت خواهد کرد که این شرط اعظم بلکه خلاصهٔ خلوت است البته بحقیقت تفرید واثق خواهد رسید

والقاءِ شیطانی با الہامِ حق وحدیثِ نفس بمکالمۂ روح وقلب ومناجات مبدل خواہد گشت
انشاء اللہ تعالے **فصل اشرطِ ہفتم** دوامِ ربطِ قلب است بشیخ بارادتِ تام
چہ شیخ رفیقِ طریق ست حق تعالی فرماید کہ ای مومنان تقوی کنید وبا صادقین ہم فرمود کہ اگر شما نمی
دانید از اہلِ ذکر بپرسید وہم فرمود ای مومنان تقوی کنید حق تعالی وسیلہ جوئید وحضرت فخر العالم
صلی اللہ علیہ وسلم فرماید کہ اصحاب من ہمچو ستارگانند بہر کہ اقتدا کنید ہدایت یابید وشیخ ہمان ست کہ
طریقِ حق رفتہ وجاہای خوف ومہلکات دریافتہ باشد تا مریدان را ارشاد کنند واز نافع ومضرا
آگاہ نماند پس صحبتِ او از جلیسِ صالح چگونہ کمتر خواہد بود چنانچہ فرمود حبیب رب العالمین صلوۃ اللہ
علیہ جلیسِ صالح ہمچو عطار است اگر عطر نیابی بوئے خوش گیری وباقی تفصیل شروطِ شیخ
وغیرہ متعلقات این فصل در فصل ثانی گذشت واللہ تعالی اعلم **فصل اشرطِ ہشتم**
دوامِ ترکِ اعتراض است بر خدا تعالی حق تعالے فرمود کہ چون ابراہیم علیہ السلام را گفتم
کہ دینِ خود خالص کن گفت خالص کردم وگردن نہادم بر حکمِ رب العالمین وہم فرمود
ہر کہ تسلیم کرد وبطاعتِ الٰہی خود را سپرد بعروۃ الوثقی چنگ زد وہم در مدح صحابہ کرام رضوان
اللہ تعالی علیہم فرماید کہ ایشان را رویتِ احزاب ہم ایمان وتسلیم افزود پس بدانکہ از لوازم
حالِ مرید چون بر خلوت نشیند آن ست کہ غسل کند ودر نیتِ غسلِ موت نماید وپیش
حق تعالی ہمچو مردہ باشد بدستِ غسال وبا رضا وتسلیم بودہ ہمہ تن خود را سپرد حق تعالے
کند وتوکل تام باشد ودر ہیچ حال بر حق تعالے اعتراض نکند خواہ تنگی آید یا فراخی واگر
انشراحِ صدر وبسطِ عطا گردد شکر کند وبیقین داند کہ فائض ہم او تعالی ست ومرید را با حق
تعالی ہمچو مریض با طبیب باید بود کہ مریض چون مے داند کہ طبیب وقالیج طبیہ خوب میداند
ودر حالِ او مشفق است ہمہ حال خود را باو مے سپارد ودر ہیچ حال خواہ دوا دہد خواہ غذا مزہ دار
وشیرین دہد یا تلخ وبے مزہ بروے اعتراض نمے کند وبجان ودل قبول کردہ مے نوشد
ومے خورد وشفاءِ خود ہمان مے فہمد ہمچنان چون مرید دانست کہ اللہ جل شانہ بر بندگانِ خود
رحیم ولطیف وکریم ورؤف است واز جملہ مادر وپدر وبرادر وغیرہ زیادہ تر مشفق است
وتمام ذرہ ذرہ آسمان وزمین را از نفع وضرر آنہا را خوب میداند ویکذرہ ہم از او تعالی مخفی نیست

وبندہ بر نفسِ خود ظالم است وجہدِ حق او ودر ہلاکِ روح وقلبِ خود است وفوز ونجاتِ خود
را نمے داند کہ چیست پس تمام امرِ خود را بخدا تعالی خواہد سپرد وبقضائے او گردن خواہد
نہاد وچون حق تعالی او را خوشوقتی وبسط نصیب خواہد بخشید شکر خواہد کرد وبر یقین خواہد
دانست کہ شفاءِ قلبِ او وعلاجِ مرضِ او منوط ہمین است واگر بروے تنگ وقتی و
ابتلا بقبض خواہد رفت خواہد پنداشت کہ صحتِ دلِ او وتدبیرِ بیماری اش ہمین امر مضمر
است ہمچو شخص گفت شعر وَكَلْتُ إِلَى الْمَحْبُوبِ أَمْرِي كُلَّهُ ۞ فَإِنْ شَاءَ أَحْيَانِي
وَإِنْ شَاءَ أَتْلَفَا ۔ سپردم بتو مایۂ خویش را ۔ تو دانی حسابِ کم وبیش را ۔ حق تعالے
جل شانہ فرمود بسا است کہ مکروہ پندارید چیزے را وآن چیز در حقِ شما بہتر باشد وبسا است
کہ بہتر دانید شئے را وآن شے شما را بد بود ودر حق تعالے ہمہ خیر وبد را مے داند وشما نمے دانید
وہم فرمود کہ قریب باشد کہ چیزے را مکروہ دارید وحق تعالی برائے شما در آن بسیار نکوئی
داشتہ باشد وچون مرید بتسلیم وتفویض در ابتدا استعدادِ او پیدا کند بجمالِ عبودیت وآخر
کار رسید وہیچ کسے بدین مرتبہ علیا نرسد مگر قدم قدم وبتدریج وترکِ اعتراض قدمِ اول و
درجۂ اولے از ان است وچون بتسلیم او بدان جا رسد کہ تا روزِ قیامت است ولمن الملک
الیوم را مے خواند ومے شنود اکنون لشکرِ ریب وتشکیک او خواہد گریخت وجماعتِ ملائکہ
بر ساحتِ قلبِ او نزول خواہند فرمود وابرِ رحمت قطراتِ انوار خواہد بارید وبجنانِ سرور
وفضائے رنگ رنگ مالامال خواہد شد کہ بجز خدا تعالے کسے نداند وزبانش از وصفِ عظمت
وجلالِ او تعالی گنگ خواہد بود ودر ملبسانِ ول خواہد گفت کہ این مردمان عرفانِ عظمتِ الٰہی نکردند
وحقِ تعظیمِ او بجا نیاوردند این است کمال واین است جمال واز موجباتِ ترکِ اعتراض آنست
کہ بتقدیرِ اللہ تعالے وقضاءِ او ہر دم راضی باشد وفقر وغنا وحزن وخوف وقبض وبسط وانس و
ہیبت ومعرفت ومحبت ومحو واثبات وحضور وشہود وقرب وبعد وصحو وسکر ومجاہدہ و
مشاہدہ ومکاشفہ ومجالست ومناجات ومحاورہ وخوفِ عاقبت وسابقہ وعنایتِ ازلی و
کفایتِ ابدی وقہر وغلبہ بر احوال وفترت وفتوت وعزت وکمال وغیرہ حالات را بجان
پذیرد واز سوالِ لم تا بتہ ولوامعِ وحدانیہ بزیرِ ذیلِ رحمت ولطفِ الٰہی پناہ گیرد کہ او تعالے

چنان رحیم و کریم است که بر نبیِ خود سلام علیه مکارمِ اخلاق افاضه فرموده و باز خود مدح می
فرماید که ای حبیب سلام الله علیه تو بر خلقِ بزرگ هستی و واسطی رحمة الله علیه را پرسیدند
که حضرتِ ایشان صلوٰة الله علیه چرا از همه مخلوق خُلقِ اعظم داشتند گفت که روح شریف
ایشان قبل از همه پیدا شده پس چندانکه صحبت المکلّفین روح پاکِ جنابِ ایشان را بود هیچ
کسے را نه شد چه همه بعد او شان پیدا شدند چنانچه آن فخر المرسلین فرمود که من نبی بودم و هنوز
آدم در روح و جسد بود و بعض کبار چنان ترجمه کردند که هنوز آدم نه روح بود نه جسد و بعض
مشایخ گفته اند که چون حق تعالے قلوبِ خلایق را معاینه فرمود قلب هیچ یکے را شایق تر از
قلب شریفِ فخر العالمین صلے الله علیه وسلم نیافت و همین است که برائے معراج شریف
او عجلت فرموده و بسببِ کمال شوق ایشان ایشان را بمکالمه و رویت کشید صلی الله علیه
وسلم و خود حضرت صلوٰة الله علیه فرمود که برائے آن مبعوث شدم که مکارمِ اخلاق را تمام گردانم
چنانچه گفته شد که دین چیست فرمود صلوٰة الله علیه حُسنِ خُلق و هم فرمود که حُسنِ خُلق خلق خدا تعالے است
و هم فرمود که افضلِ مومنین آن است که خُلقِ او احسن بود و هم فرمود که اسلام بمکارم اخلاق
و محاسنِ آداب محفوف است پس چون بتسلیم راسخ آید با اسلام و حُسنِ خلق موصوف بوده
بمدارج اعلے برسد انشاء الله تعالے تتمه بدانکه فائده این شروط ثمانیه آن ست که جوهر انسانی
تصفیه یابد و مستعدِ وصول بیارگاهِ صمدیه گردد چه این تزکیه و استعداد بے دفع اغیار که وجود
و نفس و شیطان اند نمے تواند و دفع اینها بهمین شرایط مے بود و وجود تاریکی شده است
مرکب از چار ارکان آب و خاک و نار و هوا و همه این ظلمت بر ظلمت تو بر تو اند و تصفیه او
بمجاهده ضروری ست و نفس چیزے لطیف است در بدن همچو لطافتِ هوا و ظلمانی و غیر
زائی است و در جمیع اجزاء وجود منتشر است تزکیه او هم بریاضت لابدی ست و شیطان آتش
تکدر مختلط بظلمات کفر است که در ابنِ آدم بمجری خون او سرایت میکند اخراج او هم ضروریست
و این بطرز کیمیا باشد که ازین همه ظلمات لطیفه نورانی استخراج کنند چرا که در قلب ازان وقتیکه
در دنیا هوش گرفته نقوشِ اشکال متمثل گردیده و این اشکال خود ظلمات اند و از اینها قلب
زنگ گرفته و غفلت پذیرفته پس بواسطهٔ خلوت و ذکر و صوم و طهارت و سکوت و نفی خواطر و

رابطه و توحید مطلب آئینهٔ دل از زنگ صاف باید کرد که ذکر آتش و سوهان و سندان
است و خلوت کوره باشد و روزه آله صیقل بود و طهارت و سکوت و نفی خواطر و ربط
شاگرد پیشه اند و توحید مطلب استاد دست چون بنده بدین شرائط مواظبت کند نور معیت
و شهود قلب را حاصل آید چنانچه حق تعالے فرمود که الله تعالی با شماست هر کجا باشید
و هم فرمود هر کجا رو گردانید همانجا ذات پاک الٰهی ست تعالی شانه والله اعلم **فصل ۱۲**
بدانکه سالک را باید که در جمیع احوال بملازمتِ انواع عبادات لازم دارد و بداند که حق تعالے
از وے بنهایت محاسبه خواهد فرمود چنانچه فرماید که اگر بوزن ذرّه خردل هم خواهد بود او را
هم حاضر خواهیم آورد و آن بچند مقامات باشد اول **توبه** باید و آن رجوع الی الله باشد با دوام
ندامت و کثرتِ استغفار بعد آن **انابت** و آن رجوع است از غفلت سوئے ذکر و بعض گویند
که توبه رجوع بظاهر و انابت رجوع بباطن مے باشد و بعد انابت **عفت** ست و آن ترک شهوات
است بعد ازان **ورع** و آن ترکِ چیزے که شاغل عن الحق بود چنانچه ابراهیم بن ادهم رحمه الله تعالی
فرماید که زهد از حرام فرض است و از حلال نفل و از شبهات کرمست و بعد ورع **ارادت** باشد
و آن دوامِ مشقت و ترکِ راحت ست بعد آن **فقر** و آن مالک هیچ شے نماندن و هر چند دارد
دل را از آن فارغ کردن است بعد آن **صدق** و آن برابر بودن سر و علانیه و این امر را
استقامت مع الله تعالی بظاهر و باطن بسر و علانیه ضرور باید بعد آن **تصبّر** و آن نفس
را بر تلخ عیشی و مکروهات عادت دادن بعد آن **صبر** و آن ترک شکوه بسوے غیر الله تعالے
بود و بعده **رضا** و آن تلذذ به بلا باشد بعد آن **اخلاص** و آن خارج کردن خلق از معامله
حق تعالے پس آن **توکل** و آن اعتماد بر خدا تعالے ست در وعده و وعید و قطع طمع از
غیر الله تعالی **فصل ۱۳** بدانکه مشایخ رحمهم الله تعالے چنان مقرر فرموده اند که هر کلا میکنند
بقصدِ نصیحت و ارشاد کنند و قصدِ نفع عوام دارند و بقدرِ حوصلهٔ مخاطب سخن گویند و هر
مسئله که نپرسند هیچ نگویند و چون سوال کنند بقدرِ سائل جواب فرمایند چنانچه از امام جنید
رحمه الله تعالی کسے پرسید که سائلے سوال مے کند و شما جواب مے فرمائید بعد آن دیگرے
همان سوال مے کند جواب دیگرے مے فرمائید وجه چیست فرمود که بقدرِ عقول جواب باید داد

وسایل را باید که از مقامِ خود پرسد و بجائیکه نرسیده و از آنجا کلام نکند و بعضی گویند
که این جائز است چرا که حضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرمود بسیار حاملِ فقہ بسوے افقہ از خود
میرسانند پس این کلام در مقامِ سائل نیست مگر شاید بدیگر نفع او رسد و باید که علم را بر غیرِ اہل
خرچ نکند و بعضی گویند که بر اہل و غیرِ اہل ہر دو مبذول کنند که خود علم خود را از غیرِ اہل خود باز میدارد
و ہم مے باید که روبروے اعلم از خود کلام نکند چنانچه ابن مبارک رحمہ اللہ تعالی را مسئلہ پیش
سفیانِ ثوری رحمہ اللہ تعالی پرسیدند گفت که پیشِ استادان کلام نمی توانم و بعضی گفتہ
اند که گفتگوے این علمِ تصوف ہمان را حسن و لائق است که از حالِ خود و تعبیر کند و افعالِ خود
بگوید و ناقلِ محض را دیبا نیست که درین علم بحث نماید و ہم ادب است که قبل از وقت
خود چیزے نگوید که ازین امر چندان آفات مے زاید که این شخص از فوائد بالکل جدا میماند
و از طلبِ جاہ و منزلت نزدِ مردم و اہلِ دنیا بسیار حذر باید و گرنه از علمِ خود نفع ہرگز نیابد
و حضرت فخرِ عالم صلے اللہ علیہ وسلم از علمیکه نفع ندہد پناہ می خواستند و ہم فرمودند ہر که طلبِ
علم برائے نمائشِ علماء و گرد آوردنِ جہلاء سفہاء و متوجه کردنِ مردمان مے کند باید که بازگشت
خود در دوزخ مقرر کند و ہم باید که ہر چه شنود یا بیاموزد در عمل بسیار کوشش کند که گفته اند ہر که از
علومِ قوم چیزے شنیده عمل کرد این علم در قلبِ او حکمت مے گردد و ہر که از وے بشنود
نفع گیرد و ہر که بروے عمل نکند گویا حکایتے یاد کرده باشد آخر بعد چند روز فراموش گرداند و گفته
اند کلامیکه از دل برآید در دل سرایت کند و اگر از زبان برآید از گوش تجاوز نمے کند
و ہم بدانکه ہر که در دلِ او تخمِ ارادهٔ سلوک الی اللہ کاشته شد او را محافظتِ این
بسیار باید که این مہمانِ غیبی است پس این را غنیمت پندارد و غذاے مناسب موافق
پیش او رساند تا بفرحتِ تمام ہضم کند و این غذائی الحقیقة بجز ولایتِ شیخِ طریقه ہیچ جا
یافته نمی شود که تخمِ اراده در دلِ مرید ہمچو آن طفلے است که از عالمِ غیب پیدا شده و در عالمِ
شہادت رسید پس غذاے او بجز شیرِ عالمِ غیب که از پستان او شیر برآمده و دیگر نباشد نه شیر
مادر ہمچنان نیز اراده که در دلِ مرید ہست از عالمِ غیب است که بتوفیقِ الٰہی میسر او شده و
تربیتِ او بجز آبِ معرفت که از چشمهٔ غیب وجودِ فیاض بر دلِ اہلِ غیب رسد نخواہد بود

و اہلِ غیب مشائخ اند که بتابعتِ رسولِ کریم صلے اللہ علیہ وسلم مشرف شدند و فیوض و ارادت
ربانی بر ایشان فیضان شدند و ربانیین گشتند چنانچه در عوارف از حضرت صلے اللہ علیہ وسلم
روایت است که آنچه در سینهٔ من حق تعالے انداخت در سینهٔ صدیق اکبر رضی اللہ تعالی
عنه انداختم پس ہر که را این اراده آید برائے عقلِ خود مغنی نباشد بلکه بطلبِ شیخِ عارف
موصوفِ صفاتِ متقدمه خیزد اگرچه در شرق یا غرب بود که بے او چاره نیست و خود را مستعد
او سپرده و از تصرفاتِ خود بدر آید و ہر چند شیطان بموافقتِ نفس در روش وسوسه دہد که این
شیخ کامل ہست یا نے مگر باید که در چنین شیخ ہرگز این وسوسه را در دل جاے ندہد و بقوتِ
مردانگی و ہمتِ عالی او را رد کند و این حدیث شریف بیاد آرد که سمع و طاعت بر خود گیرید اگرچه
والیِ شما غلامِ حبشی و کم صورت بود پس بہر حال خود را بتصرفِ خود نگذارد بلکه تابعِ آن شیخ
کند که صوفیه در بابِ کمالِ ارادت و عدمِ مخالفت بجہاں مبالغه گفته اند که مرید را تصرف کرده
بودن از تصرفِ خود بر خود بسیار بہتر ست و ہر چه شرائطِ شیخ ذکر کرده شد رعایتِ آنہا ہم
واجب است که نبی صلے اللہ علیہ وسلم را حق تعالے برائے دعوت است و طلبِ ایشان
سوے حق تعالے مبعوث فرمود و باذنِ خود ہادی صراطِ مستقیم گردانید و فرمود که البته تو سوے
صراطِ مستقیم ہدایت مے کنی و حکم فرمود که اے مومنان رسولِ ما داعی ست طرفِ ما باذنِ ما
و رسولِ ما چراغِ روشن ست و چون مدتِ بقاءِ شریف تمام شد صحابه رضی اللہ عنہم را خلیفه گذاشت
و ہمچنان در ہر قرن تا قیامت داعی الی اللہ تعالے خواہند ماند چنانچه فرمود که صحابهٔ من ہمچو
ستارگانند ہر که ہدایت طلبید راه یابید مگر این ہدایت نزدِ ہمان کس باشد که وراثتِ علمِ
ظاہری و باطنی بوساطت خود از آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم داشته باشد پس ہر که را چنین شیخ
دریابد و شیخ او را در حلقهٔ اطاعتِ خود قبول ہم فرماید در احترامِ ظاہری و باطنی او قصور نکند
احترامِ ظاہری اینکه بالاے مصلاے او نکند و ہر چه از وے شنود اگرچه بیقین داند که خطا کرده
تاہم با او صحبت نکند چرا که نظرِ او از نظرِ این مرید و علمِ او از علمِ این بہر حال تمام و کامل ست
و نیز پیشِ شیخ بر مصلے ننشیند مگر بضرورتِ نماز و بعد نماز جانماز بردارد و بر زمین آید و نوافل
بحضورِ وے نخواند و ہر چه فرماید امتثال او کند تا مقدور در خود قصور روا ندارد و ہر جا نمازش

قدم ننهند و پیش او بلکه پیش دیگران هم چه گفتنیه از خصائل عارفین نیست نماید و بر روی مشایخ
بکثرت نظر نیاندازد و با ایشان طرز انبساط بی تکلفی نبازد مگر آنکه اجازت فرمایند و شیخ
کار دیگران طرح شیخ بود نسازد بلکه پیش او گردن انداخته ماند و چهره تا سر مروم هم نه بیند که
غفلت از ذکر ورزد و احترام باطنی آنکه بر روی هیچ امر انکار نکند و همچو ظاهر بباطن هم رعایت
او قولاً و فعلاً و حرکةً و سکوناً نماید و گرنه بنفاق مبتلا خواهد ماند و اگر چیزی خلش بباطن یابد او را
بگذارد تا باطن او بظاهر موافق گردد و بتوفیق الله سبحانه و بزیبایی آن اتفاقی را که فضیلت آنها
از حدیث ثابت شده بنوافل و اوراد کار حضور معمور و محفوظ دارد و دوازده. یکی **اشراق** است و
وقت او بعد طلوع آفتاب است تا ارتفاع او قدر دو نیزه و چهار رکعت در روی مستحب است
و **چاشت** وقتش از طلوع تا زوال است و دوازده رکعت در روی مستحب است و
فی الزوال بعد زوال وقت اوست چهار رکعت دران مسنون است و **ما بین العشائین**
و شش رکعت در روی است و اگر بست رکعت خواند اولی است و تمه اینها از حدیث ثابت
اند و بعد این ذکر خفی یا جلی بحضور قلب مشغول بود و وقت شب سیزده رکعت مع
وتر بخواند و اقل مرتبه دو رکعت است سوای وتر بعده تا صبح بذکر مشغول ماند و نماز صبح خواند و
تا اشراق ذکر کرده ماند و هم مواظبت بر تحیة الوضوء دو رکعت و تحیة المسجد نیز ضرور نماید و جماعت
علما تحیة الوضوء بعد نماز عصر مکروه داشته اند و **بعض مشایخ** روا داشته اند پس هر که مواظبت
شرائط ثمانیه مذکوره و مراعات اوقات مذبوره و محافظت آداب و محاورات مسطوره کوشد
مخلص بود و شیطان را بروی حجت نبود و اهل الله خاص و جنتی گردد چه جنت و نار امروز
نزد اهل سلوک موجودند چنانچه حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که در جنت رفتم و آواز نعلین بلال
رضی الله تعالی عنه دران پیش پیش خود شنیدم و هم فرمود که در جنت رسیدم و کوشکی دیده
پرسیدم که این برای کیست گفتند که برای عمر رضی الله تعالی عنه پس مرا غیرت عمر رضی الله
یاد آمد ازین سبب در روی داخل نشدم و هم فرمود که ابو طالب را در ضحضاح دوزخ دیدم
و اگر من ابن الاخ او نبودمی مقام او در وسط دوزخ بودی **فصل ۱۴** اما آنکه منجد کرامات
اولیاء آنست که ایمان غیبی با آخرت و وعده و وعید و حشر و نشر و غیره آنچه از کتاب و سنت

ثابت شده ایشان را شهودی بود که هرگز نفس انکار او نتواند کرد و نه شیطان در هیچ امر اخروی
شبه تواند داد و خیال راسخ بود که اگر پرده بردارند هیچ یقین ایشان زیاده نگردد و هم ایشان
یقین دارند که حق تعالی بر همه چیز قادر است و قدرت او خالی از حکمت نیست و بدانکه
بنده بحقیقت ایمان نمیرسد مگر بعد وصول بمقام تصدیق چنانچه از حال حارثه رضی الله عنه منقول
است که جناب سرور سلام الله علیه فرمودند ای حارثه چگونه صبح کردی عرض کرد که صبح کردم
مومناً حقاً حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود تامل کن در قول خود چرا که هر دعوی را حقیقتی
بود بگو حقیقت دعوی تو چیست عرض کرد که نفس خود را از دنیا باز داشتم و روزان او را
تشنه بماندم و شبها او را بیدار کردم و گویا بطرف عرش الهی ظاهرا می بینم و اهل جنت را باهم
ملاقات کننده و دوزخیان را که باهم عار می کنند نیز می بینم فرمود صلوة الله علیه
جواب صواب گفتی و چون حارثه رضی الله عنه باز گشت حضرت سلام الله علیه فرمود که این
بنده ایست که خدا تعالی دل او را منور فرموده است **فائده** بدانکه نشان قذف نور
در قلب ذاکر آنست که ذاکر را انشراح صدر و اطمینان بذکر حاصل آید و علامت انشراح
صدر ترک دنیا و اعراض از اغراض فانیه دنیاست و نشان اطمینان بذکر قرار چشم اوست
بنور ایمان که محبت غالبه ذکر در دل او انداخته شده و باید شنید که هر صورت را معنی بود و هر شی
محسوس را وجود عقلی هم باشد در ظاهر او در عالم غیب مثالی بود پس هر که ثبوت صورت برای
معنی اعتقاد نکند ملحد عنادی باطنی بود و هر که انکار معنی صورت کرد ظاهری پلید بود و هر که در میان
ظاهر و باطن جمع کند و محسوسات را وجود عقلی ثابت دارد و در شهادت غیب را مطالعه کند
او صوفی محقق سعید رشید است و در حق ائمه مسلمین متعصب نباید بود و در قائلین کلمه توحید
و قائلین رسالت تا آنکه تاویل صالح تواند طعن نباید کرد و باید دانست که سزای مشیخت کسی باشد
که نفس خود را بمجاهدات تادیب داده و بر مشقت و سختی و تلخ کشی تا حصول و تحمل گردانیده و زانوی
ادب در خدمت مشایخ صلحا و متقدا نه کرده و صحبت صادقین بسر برده و احکام و حدود دین
و اصول و فروع مذهب شناخته از مقامات عالیه تجاوز کرده باشد و هر که باین صفات متصف
نیست او را مشیخت حرام است و **بعض گفته اند** هر که عیوب اعمال خود را و سرکشی نفس خود را

تفهمد و از اثر این عیوب با اجتهاد و بنا موخته و آداب این طریق حاصل بکرده و اقتدا او بوے جائز
نیست پس مرید اول این امور بداند بعد آن نفس خود را بمجاهده گرفته تفقّد زیادتی و کمی و نوافع
و ضوار کند و هر چه از حالات بوے عارض بود هر دم بخدمت شیخ عرضه دهد که گفته اند هر که حال خود
بطبیب نرساند عاقل نیست و بعد آن برائے خود مقامات و منازل بترتیب بطلبد و از مقامے
قبل تصحیح ادب و تکمیل آن مقام انتقال نکند چنانکه مثلاً بزهد آنگاه مشغول بود که از مقام ورع
فارغ شده باشد و علی هذا تا آنکه معاملات بر دل او وارد شوند بفضل الله تعالے و بعض صوفیه
فرمایند که عمل بحرکات قلب از عمل بحرکات جوارح بسیار بهتر است چنانچه حضرت فخر العالم
سلام الله علیه فرمود اگر ایمان ابوبکر رضی الله تعالی عنه وزن کرده آید از ایمان جمیع اہل زمین
غالب آید و هم فرمود که ابوبکرؓ بسبب کثرت صوم و صلوٰة از همه فائق نه شده بلکه بچیزے که
در قلب اوست فائق است و از ینجاست که بعد وفات شریف آنچه استقامت کمال
شانه آن رضی الله تعالی عنه بود هیچ صحابی را نبود که بر منبر سوار شده بعد حمد و صلوٰة فرمود
که هر که محمد را مے پرست بداند که آنجناب عالی وفات یافتند صلوٰة الله علیه و هر که
خدا را مے پرست ثابت ماند که حق تعالی حی و قایم است و نیز با مرتدان جنگ آغاز کرد و جیش
اسامه رضی الله تعالے عنه را جانا دم رخصت نمود و هیچ اندیشه نه فرمود اگرچه همه صحابه
منع مے فرمودند و حق تعالے حفاظت دین با و رضی الله تعالی عنه فرمود و هم مرید را واجب
است که ظاهر خود را از وظیفه و باطن خود را از اوراد خالی ندارد تا آنکه بروے واردات
وارد شوند پس اکنون از اوراد گسسته با واردات خواهد بود و بتوفیقه سبحانه تعالے چنانکه
ابوسلیمان دارانی فرماید که چون منازلات بسوے قلب بسند جوارح آرام گیرند پس عبارت
باطن و مباشرت احوال و رعایت اسرار و شمار انفاس خود مشغول گردد چنانچه گفته اند که عبادت
فقیر نفی خواطر است و بعض مشائخ فرمود که چون مرید الشهوات قایم و بحظوظ النفس مبتلا
بینی کاذب پندار و اگر در مدح و ذم و رد و قبول تمیز کند هم کاذب دان جنید رحمه الله تعالے
فرمود که اگر علامات نبودے هر کس دعوے سلوک کردے و حق تعالے فرمود که البته پنداشتے
اے محمد صلے الله علیه وسلم منافقین را از پیشانی ایشان و خواهی پنداشت از آواز ایشان را

و نیز مرید را واجب است که بیقین داند که هیچ مقام و حالے و کدام عبادت بے اخلاص دور کردن
ریا از اعمال درست نمی آید و هم واجب است که رعایت نفس هر لحظه دارد و اخلاق او را خوب بپندارد
که او بجز بدی حکم نمے کند اگرچه بنهایت درجه معرفت رسد تاهم از وے غافل نه نشیند که آنحضرت
صلے الله علیه وسلم نفس را رعایت و نگاهداشت فرمود و نماز استغفار او تعوذ مے خواستند
و علی کرم الله وجهه فرمود که من با نفس خود مثل راعی گوسفندان هستم که چون از یک جانب
جمع مے کنم جانب دیگر مے گریزد و ابوبکر وراق رحمة الله تعالی فرمود که نفس در
همه حال مرائی ست و در اکثر احوال منافق است و در بعض حالات مشرک هم هست که در
دعوے و مطالبه خود خویش را ضد و ند حق تعالی مے دارد و چرا که حق تعالی از بندگان خود ثنا و
مدح و حمد خود طلب فرمود و نفس هم مدح خود مے خواهد و حق تعالی فرماید که مخالفت از اوامر و نواهی من
نکنید نفس هم همین میگوید و حق تعالے ذات پاک خود را مرهوب و مرغوب دانستن حکم فرمود و نفس
هم همین مے طلبد و همین است شرک او و نفاق و ریا او ظاهر است و گفته اند که نفس لطیفه ایست
در این قالب که محل اخلاق مذمومه ست و روح لطیفه ایست در همین قالب که محل اخلاق محموده چنانکه
بینی چشم و گوش محل بصارت و سماعت و شموم اند و گفته اند که روح کان خیر ست و نفس کان
شر و عقل لشکر روح است و هوے لشکر نفس و توفیق الٰهی مدد روح است و خذلان مدد نفس و قلب
تابع لشکر غالب بود و الله تعالی اعلم **فصل ۵** اچون مرید مقام توبه صحیح کرده و بمقام ورع
و تقوے قدم راسخ نمود و بمقام زهد پا نهاد و نفس خود را بریاضت و مجاهده ادب داد خرقه پوشانیدن
وی را روا باشد اگر رغبت دارد و لیکن ادب خرقه ضرور نگاه باید داشت پس بدانکه انسان عبارت
است از جمله ظاهر و باطن و لباس هر دو جدا است حق تعالے فرماید که لباس تقوے بهتر است
الحاصل لباس بدن که ظاهر انسان است آن ست که شریعت برائے او جائز دارد و هر چه حق تعالے
علیه او گرداند چنانچه فخر رسل صلے الله علیه وسلم گاہے قبا و جبه فراخ آستین مے پوشید و گاہے
تنگ آستین و گاه قمیص و ردا و فاخره و گاہے خشن و باطن انسان چند چیز است نفس و لباس
او شریعت بود و قلب و لباس او طریقت باشد و سر و لباسش حقیقت باشد و روح و لباس او عبودیت
و خفی و لباس او محبوبیت بود و حجابها که انسان بدانها محجوب است تفصیل آنها گذشت پس هر کرا

حق تعالی توفیق اتباع شریعت داد بکمال عبودیت میرسد و بسبب عبودیت حق تعالی او را از
حجاب نور روح نجات می بخشد تا آنکه بکمال محبوبیت میرسد حق تعالی فرموده کاے محمد صلی الله
علیه وسلم بگو ایشان اگر خدا را دوست میدارید اتباع من کنید که خود خدا تعالی شما را دوست خواهد
داشت و حجاب ظلمت بمتابعت شریعت باذن الله تعالی رفع میشوند و چون همه پردها
دور شوند تا بی مخلص شود و از جنبه جسم و ساویه روح بر آمده خلاص یافته باعلی الاعالی رسد
بمقعد صدق عند ملیك مقتدر قرار یابد و همین معنی است که خضر میگوید صوفی را نه در زمین جای
می بود و نه آسمان او را میسر شد پس متابعت صورت است و عبودیت حقیقت او و انقطاع از متابعت
که بمنزله صورت است و از عبودیت که مثل لب است در هیچ حال نه در دنیا و نه آخرت ممکن نیست
و مخالفت شریعت بجز مردودی بارگاه الهی نمی کند و بهلاکت و سیه دلی غیر مخالف شرع شریف
نمی افتد چنانچه ملهم و بعضی صاحب غیر حمار اشنیده ایم نعوذ بالله من الحور بعد الکور پس باید که ظاهر و باطن را
از تصرفات طبع و عادت محفوظ دارد و از جاده شریعت سر مو تجاوز نورزد اللهم ارزقنا متابعة
حبیبك صلی الله علیه وسلم ظاهرا و باطنا و قولا و فعلا عبادة و عادة آمین
و بدانکه مدرکات باطن را حجابے دیگر هم هست پس حجاب نفس شهوات و لذات است و حجاب
قلب ملاحظه غیر حق است و حجاب عقل و معانی معقوله تفکر کردن ست و حجاب سر با اسرار توقف
نمودن است و حجاب روح مکاشفات اند و حجاب خفی حجاب عظمت و کبریا است و واصل همان باشد
که بهیچ یکے ازینها التفات نکند چنانچه حبیب الله صلی الله علیه وسلم در معراج بر دقائق و خزائن و
غیرها که بمقام سدره پیش او صلی الله علیه وسلم کردند هیچ التفات نه فرمود چنانچه حق تعالی فرموده وقتیکه
سدره را پوشید هرچه پوشید حبیب نظر خود را هرگز از منظور حقیقی خود تجاوز نکرد و غافل نبود تا آنکه ذره
قدر سهم از دنیا با خود دارد از شیطان در امن نباشد نقل است که عیسی علیه السلام بر خشت گل
سر شریف نهاده بخواب خفته چون بیدار شدند شیطان را نزد سر خود دیده فرمودند که نزد من چرا
آمدی گفت در تو هم طمع وسوسه کردم فرمودند اے لعین من روح الله ام چگونه طمع خام تو در من راست
آید گفت که طمع من در تو از آن ست که متاع من را هم داری فرمودند که آن چیست گفت که همین خشت که
زیر سر تست پس عیسی علیه السلام آن خشت را دور انداخت شیطان لعین گریخت سبحان الله منه

فصل [12] بدانکه ارکان تصوف بظاهر پنج اند خدمت و حرمت و خلوت و صحبت و فتوت و
ارکان باطنی هم پنج اند عمل و علم و حال و طلب و معرفت و بعضی گفته اند که اول تصوف علم است
و اوسط او عمل و آخر موهبت الهی پس علم رفع حجاب و مکشوف بودن مراد سالک بود و عمل ده کاری
ست بطلب مراد و موهبت بغایت عمل رسیدن و سائرین هم سه طبقه اند مرید طالب و متوسط سائر
و منتهی واصل و مقام مرید آنکه مجاهده و ریاضت و نفس کشی لازم گیرد و از حظوظ بالکلیه اجتناب
ورزد و بجز حقوق ضروریه بترک تمام نماید و مقام متوسط آنکه در طلب مراد او امور هولناک اختیار کند
و بهمه حال صدق طلب را رعایت دارد و ادب هر مقام را بجا آرد و مقام منتهی آنکه صحو و تمکین
بود چنانکه باید اجابت حق نماید و در شدت و فراخی و منع و عطا و وفا و جفا بر یک حال باشد خوردن
و گرسنه بودن او برابر و بیداری و خواب او یکسان باشد و از حظوظ نفسانیه فانی بوده فقط حقوق
باقی مانده باشند بظاهر با خلق و بباطن با حق گرود و این همه از احوال فخر عالم صلی الله علیه وسلم و
اصحاب رضی الله عنهم اجمعین منقول است که آنجناب عالی اول در غار حرا خلوت فرموده و در آخر کار
دعوت خلق کرده و اگرچه مشغول بخلق بودند مگر یک لحظه از حق تعالی جدا نبودند و خلوت و جلوت برابر داشتند
و اصحاب صفه هم در حال تمکین امراء و وزرا شدند که مخالطت در ایشان اثر و ضرر نمی کرد و ادب
جزو اعظم و رکن اعلی در تصوف است **ابو عبدالله بن خفیف** رحمه الله تعالی فرمود
مرا رویم رحمه الله تعالی نصیحت کرد که اے پسر عمل خود را بمثابه نمک گردان و ادب را مانند آرد و ساز
ازینجاست که گفته اند همه تصوف ادب است و هر وقت و هر مقام را ادبی است هر که ادب را لازم
گرفت بمرتبه مردان رسید و هر که از ادب محروم ماند از جائیکه قرب متیقن بود دور افتد و از جائے که
قبول متوقع بود مردود گردد و همین معنی ست که گفته اند هر که از ادب محروم شد از جمیع خیرات محروم شد و
طریق اهل تصوف پر خطر ست اگر ذره ادب از دست رود خسران آید بدین سبب صوفیه کرام بهمه
خلق علی الخصوص بنفس اهل خود هم میل نمی کنند اگر خیال کنند غیبت پیدا آید و چون غیبت غیر الله شد
از خیرات ممنوع شوند **جنید رحمه الله تعالی** را پرسیدند که صوفیه کیستند فرمود گروهی
ست که حق تعالی اوشان را از همه خلق برگزیده اگر مخفی دارد دوست دارد و اگر ظاهر کند هم دوست میدارد
و **ابن عطا** رحمه الله تعالی را پرسیدند که تصوف چیست گفت پاکیزگی طبیعی ست که در باطن

انسان مخفی باشد و حسن خلق است که ظاهر انسان را در گرفته است و رُوَیم رحمه الله تعالی از جنید رحمه الله تعالی
پرسید که صفت نوائی متصوف چیست گفت پرهیز پرهیز ای ابا محمد ظاهر گیر و از صفت نوائی هر پا
چون بسیار الحاح کرد فرمود که گروهی است که با حق تعالی بوند و هیبت ایشان را جز حق تعالی
کسی نداند و سهیل تستری رحمه الله تعالی فرمود که تصوف با خدا تعالی بودن است بحیثی که کسی
این هیبت را جز حق تعالی نداند و اخلاق صوفیه حلم و تواضع و نصیحت و شفقت و احتمال ایذا و نرمی
و احسان و ایثار نفع غیر بر نفع خود و خدمت و الفت و بشاشت و کرم و جاه و مال برای ایشان و دادن
و مروت و مردانگی و مؤدت و جود و عفو و صلح و سخا و وفا و حیا و تلطف و تبشّر و سکینه و وقار و دعا
و ثنا و حسن خلق و تصغیر نفس خود و توقیر اخوان و دین و تبجیل مشایخ و ترحم بر صغار و احسان کسی
را بسیار دانستن و احسان خود را کم فهمیدن باشد و سهیل تستری رحمه الله تعالی علیه پرسیدند
که حسن خلق چیست گفت ادنی مرتبه حسن خلق آنکه احتمال ایذا کند و قصد مکافات ندارد و بر
ظالم رحم آرد و برای وی دعا نماید ابن مبارک رحمه الله تعالی گفت که حُسن خلق فراخ وجه
ماندن و بکسی ایذا نرسانیدن و کمال بخشش کردن باشد و معرفت دو اقسام است از طرف حق تعالی
و معرفت یکی استدلالی می‌باشد که اشیا را دیده بواجب الوجود رسند چنانکه حق تعالی فرماید
قریب می‌نمائیم ایشان را نشانهای قدرت خود در اقطار زمین و آسمان و در جانهای ایشان
و این درجه علمای راسخین را بود که از آیات بخالق آنها پی برند و حقیقت این معرفت هم همان کس حاصل
می‌بود که چشم از امور غیبیه پُر و مکاشفه شده باشد تا از اشیا ظاهری و باطنی هر دو استدلال بر
وجود پاک خایم کند چرا که حق تعالی چنانکه عالم ظاهر را برای دلیل معرفت پیدا فرموده عالم باطن را
هم برای همین ایجاد فرموده پس هر که فقط بعالم ظاهر استدلال می‌تواند آورد و بعالم باطن استدلال
نمی‌تواند کرد معرفت استدلال او ناقص است مثلاً نفس که طرف ظاهر و باطن میدارد هر که بظاهر نفس
دلیل آورد و بباطن آن پی نتوانند آمد دلیل و برهان وی تمام نشد بلکه بباطن نفس معطل ماند و لیکن در وی
تعطل بود دلیل نیست اگرچه بظاهر نفس هم یک استدلال حاصل توان شد پس باید که بظاهر دلیل
آرد و در تهذیب اخلاق کوشد تا از عالم ملکوت بروی مکاشفه شود و حضرت صلی الله علیه فرمود که اگر
شیاطین بر قلب بنی آدم گرد نیامدندی بنی آدم ملکوت سموات نظر کردندی پس بتحقیق بدان که هرگاه

ف معرفت دو قسمست

باطنش بنور معرفت و مشاهده مفتوح و منور نشد کور است اگرچه هر دو چشم ظاهر کشاده دارد و حق تعالی
فرموده هر که در دنیا کور است در آخرت هم کور بود بلکه زیاده گمراه پس هر که با مور لایعنی مشغول شد چنانکه
توفیق الٰهی رفیق او نیست و هر که معرفت الٰهی نصیب او نمی‌شود و در خطوط نفس کمر بسته از سبب
حق تعالی او را دور انداخته و از مشاهدهٔ اوصاف قدیمه خود محجوب گردانید و دیگر معرفتِ شهودی
ضروری بود که باوّل نظر بغیر فکر حاصل می‌آید چنانچه حق تعالی فرموده آیا بس تر الکفایت نمی‌کند
که او بر همه اشیا شاهد است و این درجه معرفت صدیقین اصحاب مشاهده باشد و این استدلال
بباطن آیات است بر آیات چنانکه بعض مشایخ گویند که حق تعالی را قبل از همه چیز دیدیم و این معرفة
الیقین و احسان بود که اشیا را از خالق او دانسته‌اند نه آنکه بسبب اشیا خالق را دانسته‌اند و در وده
آمده که بداؤد علیه السلام وحی آمد که ای داؤد معرفت مرا دانی که چیست گفت ای رب نمی‌دانم
حکم شد که او حیوة قلب است در مشاهدهٔ ما و احمد بن عاصم انطاکی رحمه الله تعالی فرماید
که بر هیچ کس غبطه نمی‌کنم مگر بر آنکه رب خود را شناخت و کمال خواهش دارم تا که مرا معرفت عارفین
محبین حاصل نشود و نمیرم و معرفت تصدیق را تمنا نمی‌کنم و واسطی رحمه الله تعالی فرموده که معرفت
آن است که حس خود مشاهده شود و علم آنکه بخبر آید و بعض گویند که معرفت اسم علمی است که بعد
غفلت آید و همین جهت بر حق تعالی اطلاق معرفت و عارف نمی‌کنند که او تعالی در ازل و ابد
عالم بالعلم قدیم است و سهیل تستری رحمه الله تعالی فرموده که راه عارف همین است که نفس خود را
از پلیدیها پاک کرده التزام اوامر و نواهی بر خود گیرد و بکمال اقتدای سنت و تمام رعایت آداب
بوده قصد صحیح کند و نفس مزکی را بجناب الٰهی مقرب گرداند ابن عطا رحمه الله تعالی فرماید که
با حق تعالی چنان معامله کند که هرچه از و تعالی بر وی از انعام و افضال سبقت کرده بر آنها نظر
نکند عجب نباشد اگر بر آب رود یا در هوا طیران کند و کار حق تعالی عجب است که هیچ از وی
زیاده عجیب نیست و شبلی رحمه الله تعالی را پرسیدند معرفت چیست گفت که چون بخدا
تعالی متعلق باشی که اعمال خود را نه بینی و نه بسوی غیر او تعالی نظر اندازی آنگه کامل المعرفت باشی
و گفته‌اند که رویت آخرت هیچو معرفت دنیا خواهد بود که چنانکه در دنیا عارف را احاطهٔ ذات
و کنه وجود پاک حاصل نیست چرا که او تعالی از جوانب و تناهی منزه است همچنان در آخرت رویت

ف راه عارف

باشد و ادراک دریافت کنه را گویند و این امر را حق تعالیٰ فرمود که ذات پاک مرا ابصار کسے ادراک
نمے تواند کرد و گفته اند که هر کرا معرفت الٰهی حاصل نشد سکوت برو واجب است و هر کرا حاصل
شد سکوت بروے لازم آید بے اختیار او ازینجاست که گفته اند مَنْ عَرَفَ رَبَّهٗ كَلَّ لِسَانُهٗ
(هر که خدا را شناخت زبان او گنگ گشت)
و بعضے گان را پرسیدند که غایت معرفت چیست گفت باخدا تعالیٰ بودن حضرت صدیق
اکبر رضی الله تعالیٰ عنه فرمایند که بشنوید هر که خدا تعالیٰ را شناخت هرگز او را فاقه و وحشت نیاید
چه او هر دم با خدا تعالیٰ ست و محو در او تعالیٰ است و بعض صوفیه گفته اند که عارف همان کس را
گویند که در قلب او علوم معلوم حقیقی جل شانه بتواتر و توالی ارزانی شوند و شغلهاے او کمیر برو ند
و علامات و آثار آن علوم بروے ظاهر آیند از عمر رضی الله تعالیٰ مروی است که فرمود
فخر الرسل صلی الله علیه وسلم هر شئے را معدن باشد و معدن تقوے دل عارفین بود و همین
ایشان را عارف نام نهاده اند که همچو معدن معارف ایشان تمناهی نیستند فصلے ابدا آنکه
سالک را واجب است که از اصول دین بخوبی واقف بود تا معرفت و عبودیت و عبادت او
درست شود چنانچه در حدیث قدسی است اے بنده من ورع کن تا مرا بشناسی گرسنه باش
تا مرا ببینی و مجرد باش تا معرفت و عبودیت و عبادت من رسی بر اصول دین اسلام و اعتقاد حق
و ایمان و ایقان و معرفت و توحید است پس ظاهر اسلام پنج چیز است چنانچه فخر عالم صلی الله
علیه فرمود که بنا اسلام بر پنج چیز است شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و قائم
داشتن نماز و زکوٰة دادن و روزه رمضان گزاردن و بشرط قدرت حج نمودن و حقیقة اسلام
نوریست که در سینهٔ مومنان ریخته شود حق تعالیٰ فرماید هر کرا حق تعالیٰ سینه را بے اسلام کشاده او
بر نور الٰهی ست و چون حقیقت اسلام نور متقدرفت شد و ظاهر اسلام ارکان خمسه مذکوره پس معنے
حدیث که مسلم کسے ست که از شر زبان و دست او مسلمانان سالم بوند چنان باشد که کمال و ثمره اسلام
آن است که مسلمانان از شر او خود محفوظ دارد و الله اعلم و اعتقاد و علمیت بوجه و مغیبات که در
قلب راسخ مے شود و حقیقت اعتقاد نوریست در قلب که هر چه شک و ریب عارض شود آن نور
او را دفع کند و اعتقاد صحیح آن باشد که مطابق بود باعتقاد صحابه کرام و تابعین و تبع تابعین رضی الله
عنهم و از تعطل و الحاد و تشبه و تجسیم و حلول و اتحاد و اباحه وغیره مخترعات اهل بدع و اهوا

عارف را زبان بند است ۱۲

معدن تقوے دل عارف ست

خالی باشد پس هر چه موافق کتاب و سنت و اجماع اهل قرون ثلاثه باشد صحیح ست و گرنه
فاسد چنانچه مخبر عالم صلی الله علیه وسلم بمدح ایشان فرموده که خیر القرون قرنی ثم بعده متصلین
بقرن من بعد آن ایشان که متصل اند متصلین بقرن من و علم راجح اعتقادیست که مطابق واقع
باشد و زوال نپذیرد و حقیقت این علم هم نورے است که چون در قلب فرود آید شعاع این نور
بمعلوم متعلق بود چنانکه شعاع چشم بچیزے که مے بیند تعلق مے کند و این علم بواسطهٔ مشکوٰة
نبوت از جناب تقدس تعالیٰ بر قلوب بندگان فائض مے بود و این نور این بنده را بسوے خدا تعالیٰ
که معرفت ذاتی ست یا طرف امر الٰهی که معرفت صفاتی ست یا حکم الٰهی که شریعت است مے کشد
بحسب مرتبه و قوت این علم پس این علم هم سه مرتبه باشد یکے علم الیقین که باستدلال نظر حاصل
آید و دوم عین الیقین که بمشاهده و معاینه میسر گردد و سوم حق الیقین که باوصف مشاهده مباشرت
هم وصول گردد چنانکه مثلاً آب بودن در دریا بحسب عادت هر یک میداند و بر کنار او [illegible]
کردن و آب دریا دیدن کنار او را باشد و هر که در وے غوطه زند و غسل کند بسیار کم مے بود و علم
لدنی که حق تعالیٰ در شان خضر علیه السلام فرموده که از نزد خود داد و او را تعلیم کرد هم بهانست که معرفت ذات
و صفات الٰهی جل ثناؤه یقیناً حاصل شود و مشاهدهٔ قلب مذاق یابد و علم صحیح تحقیقی ثمرهٔ ایمان صحیح
مے باشد بے صحت ایمان تا باینجا هرگز نتواند رسید تا که ثمرهٔ ایمان در منازل قلب نازل نشود
هرگز علم یقین در میدان صدر تجلے نفرماید و ایمان تصدیق رسول ست در جمله آنکه از نزد حق
تعالیٰ آورده و اذعان وحدانیة او تعالیٰ و کمال نمودن و حقیقت ایمان نوریست که در
قلب مومن باشد حق تعالیٰ فرموده که در دلهاے ایشان ایمان نگاشت و آنچه حضرت صلی
الله علیه وسلم فرموده که مومن آن ست که از بوائق خود همسایه خود را امن دهد مثل این مراد ازان ثمرهٔ
ایمان و کمال ایمان است و ایمان یکے عطاے الٰهی ست چنانچه کتب[1] او در دل حق تعالیٰ
اشاره بآن فرموده و دیگر کسبی که بکسب بنده بود و ایمان عطائی باد قوت گیرد و از شهادت
توحید و رسالت ست و ایمان کامل آنست که جامع در میان توحید و تعظیم بود و لیس کمثله شیء[2]
اشارت بتوحید ست و سمیع و بصیر بتعظیم است چون بنده داند که حق تعالیٰ یگانه ذاتیست در
ذات و صفات و هر دم بندگان پیش او تعالیٰ اندوزه همه از و تعالیٰ غائب نمیتا لبته

[1] اولٰئک کتب فی قلوبهم الایمان ۱۲

[2] لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر ۱۲

بتعظیم خواهد ماند و شائبهٔ خلافِ رضاءِ او تعالی نخواهد کرد و همین است کمال ایمان و کُفر تکذیب
رسول و رسالت و رسل را گویند اگر یک چیز آوردهٔ رسول را هم منکر شد کافر گشت و اگر این انکار
علانیه بود کفر گویند و اگر بباطن باشد نفاق نامند و از کفر و نفاق آنگاه نجات یابد که بدل اعتقاد
کند که حق تعالی واحد است و ملائکه و انبیا و کتبِ مُنزَل و روزِ آخرت و حشر و نشر و جنت و نار
وغیره جمله حق است و اندازهٔ نیکی و بدی و نفع و بلا همه از طرف خدا تعالی ست و بزبان اظهار
این عقیدت نماید و بارکانِ اسلام صدق آرد و عمل کند و تمام آیاتِ قرآن را کلام ربانی و کعبه را
قبله فهمد و در همه امور موافقِ کتاب و سنت و اجماع است عقیده راسخ کند و شریعتِ نبوی را
تا قیامت قایم داند و اگر از کدامی از ادیانِ باطله تائب بوده باشد تبری از آن هم کند و در هر خلافِ
اجماع عقیده داشت از آن تصریح تبری نماید چنانچه مثلاً اگر کسے یهودی بود چون اسلام آرد
بعد شهادتین از یهودیت هم تبری کند و همچنین حق تعالی فرمود هر که بطاغوت منکر شد و بحق تعالی
ایمان آورد بعروهٔ وثقی دست زد رَزَقَنَا اللهُ وَجَمِیْعَ الطَّالِبِیْنَ و معرفت هدایت الٰهی
ست چنانچه در قصهٔ خلیل علیه السلام حق تعالی فرمود که گفت اگر مرا ربِ من هدایت نخواهد
کرد البته از گروه گمراهان باشم و عائشه رضی الله عنها روایت کرد که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرمود که ستونِ خانه بنیاد خانه مے باشد و ستونِ دین معرفتِ حق تعالی و
یقین است و عقل آن است که قامع بود عائشه رضی الله تعالی عنها عرض کرد که قربانت شوم
ابوین من عقلِ قامع چه معنی دارد فرمود که بازدارنده از معاصی و حریص بر طاعتِ الٰهی و معرفت
الٰهی اصل دین ست و استغفار و عبادات فرع اند و اصل بر فرع مقدم باشد چنانچه حق تعالی
فرمود که بدان اے حبیب صلی الله علیه وسلم هیچ معبود غیر حق تعالی نیست و استغفار از گناهان
خود کن و هم فرمود که بے شبهه منم معبود که غیر من هیچ کس قابل عبادت نیست پس مرا عبادت
کن و درین دو آیه معرفت و توحید را بر استغفار و عبادت مقدم فرمود و معرفت در لغت علم را
گویند و در عرف علما بعد غفلت آید و نزد صوفیه معرفت علمے بود که بذات و صفاتِ الٰهی
متعلق بود و هرگز شک و ریب بوے راه نیابد و معرفتِ ذاتی آنکه حق تعالی را موجود و احد
فرد و صمد قائم بذاته داند کسے را باو مشابهت داند نه او را بکسے مشابه و معرفتِ صفاتی

اینکه او تعالی حیّ عالم سمیع بصیر مرید متکلم قدیر و شائی و موصوف بجمیع صفات کمال مُنزّه از همه
زوال و عیوب پندارد و توحید ثمره و نتیجهٔ معرفت است تا آنکه توحید نه دارد معرفت او از جهل
بدتر است و علامتِ معرفت آنکه مشاهدهٔ حق تعالی حیوةِ قلب او گردد چنانچه از اخبار داؤد
علیه السلام گذشت و معرفتِ شهودی از تصدیقی بسیار قوی ست چنانچه از قولِ ابن عاصم
انطاکی گذشت و معرفتِ شهودی آنگاه صحیح شود که به سِرِّ قلب بمقام رویت و مشاهده رسد چون آن
معرفتِ حقیقی درمیانِ رویت مے باشد که حق تعالی بعض حجاب را برداشته نورِ ذات و صفات
خود من وراے حجاب مے نماید تا معرفت حاصل آید نه آنکه همه حجابها مرتفع شوند چه اگر حجب
بالکلیه دور شوند همه ما سوے الله تعالی بسوزند خوش گفت قطعه وَلَوْ اَنِّیْ ظَهَرْتُ بِلَا
حِجَابٍ ۔ لَقَدْ مَاتَ الْخَلَائِقُ اَجْمَعِیْنَا ۔ وَلٰكِنَّ الْحِجَابَ لَطِیْفُ مَعْنًی ۔ بِهٖ
یُحْیِیْ قُلُوْبَ الْعَاشِقِیْنَا ۔ بے پرده ظهور گر نمایم ۔ بے شبهه تمام خلق میرد ۔ این پرده گر
لطیف چیز است ۔ عاشق دل از و حیوة گیرد ۔ و توحید در لغت چیزے را یک گردانیدن
باشد و نزد علما اعتقاد وحدانیت حق تعالی کردن و نزد صوفیه وحدانیت را مشاهده کردن باشد
و اصل توحید آنکه معدوم و لم یکن را ساقط کند و لم یزل و لا یزال را اثبات نماید از جنید رحمه الله
تعالی کسے گفت که صفتِ باری تعالی بیان کن جنید رحمه الله تعالی گفت که اوست بے
او و نیست او مگر او پس آن سائل نعره زد و بمرد جنید رحمه الله تعالی فرمود که همین سبب بود
مے کوشم که کلام توحید بزبان تجرید نگویم و بعض فرمایند که توحید در قدیم و حادث تمیز کردن
و از حادث رو گردانیدن و همتن بقدیم متوجه بودن است تا آنکه در توجه خود خود را هم حاضر نه بیند
و اگر در حالِ توحید نقش خود را هم پنداشت وحدانیت نیست بلکه ثنویت ست و بدانکه حق تعالی در ازل
واحد و متوحد بود و غیر او با او نبود چنانچه در حدیث عمران بن حصین است که حق تعالی بود
و با او هرگز چیزے نبود و عرش او تعالی بر آب بود و بعد آن همه چیز را پیدا فرمود پس چون
دانستی که حق تعالی قبلِ خلق و بعدِ خلق خود متوحد ست او را حاجت کسے نیست که او را کسے
واحد گرداند و توحید او تعالی در اره همه توحید ست قایم بذاته و غنی از غیر خود پس معنی توحید عبد
آن است که وحدانیت ثابت ازلیه را مشاهده نماید چنانکه در وقتِ مشاهده غیر ذات پاک

دلِ عاشق

او تعالی را نفهمد و تنزیه و تعظیم او تعالی موافق کتاب و سنت نماید و بداند که حق تعالی واحد فی ذاته است
با هیچ یکے در ذات و صفات خود مشارکت و مشابهت ندارد و از مکان و زمان بری ست و از
مماثلت زمانی و مکانی و زمانی و از احاطه علم و فهم کسے اعظم و اکبر است چنانچه حق تعالی فرموده
که ایشان او تعالی را بعلم احاطه نتوانند و هم فرموده که مثل او هیچ چیز نیست پس توحید بنده حق تعالی
را صفت وحدانیت ندارد و معاذ الله تعالی بلکه صفت موحدیه میدهد فافهم **و حقیقت**
توحید نورے است که بسبب آن وجود لم یزل و عدم لم یکن باسرار مشاهده شود و این توحید
از **توحید علمی و بیانی** بسیار دور ست چراکه علم شک را و وجود غیر را نمے زداید و هم هدایت
که خبر مثل معاینه نمے باشد و هر که با توحید بقدر رتبه خود مشرف شد سیئات او هم حسنات شوند
و هر کرا توحید بصدق قلب نصیب شد حق تعالے او را بر آتش حرام فرموده چنانچه تواتر اخبار
شاهد است و دلائل توحید نقلی و عقلی بے شمار اند و انجمله آنکه حق تعالے فرماید که الله تعالے
گواه است برانکه هیچ کس قابل عبادت نیست غیر او تعالے و هم فرموده که معبود شما یکے
ست که غیر او هیچ معبود نے و هم فرموده که بے شک منم الله که غیر من هیچ معبود نیست و هم فرموده
که معبود دو قرار ندهید که بے شبه معبود همان یک است و هم فرموده که آیا کسے معبود دیگر
یا معبود حقیقی هست یعنی کسے نیست و هم فرموده که آیا کسے دیگر بجز او تعالی خالق هست یعنی نے
و هم فرموده که الله خالق هر چیز ست و حضرت صلے الله علیه وسلم فرموده که برائے عبادت توحید
کافی است و برائے ثواب جنت بس است **الغرض** دلائل توحید نقلاً و عقلاً بسیار از بسیار
اند مگر چهار ازاں که خلق و تربیت و اماتت و احیا ست اظهر اند و هیچ یکے ایں لیاقت نیست
چنانچه فرموده ذات پاک او تعالی چناں ست که شما را آفریده بعده شما را رزق داد و باز مے میراند
شما را و بعد آں زنده خواهد کرد و شما را پس وحدانیت اخص صفات حق تعالے ست همیں سبب
تمام علما و صوفیه و ائمه مذاهب بریں یکزبان اتفاق دارند و در عقیده صحیحه خود و در امر توحید
شائبه تشبیه و تعطیل و غیره روا ندارند و در واقع توحید همان است که جناب پاک را چناں
متفرد داند که در حال توحید غیر چه علم نفس خود را هم حاضر نیاید و نزد صوفیه توحید آنکه
در حال توحید توحید را هم ترک کند و توجه بسوے غیر حتے که بسوے توحید هم تشبیه است والله اعلم

و یقین عبارت است از ظهور نور حقیقت در قلب مومن در حالیکه حجاب بشریت مرتفع
شود و وجد و ذوق پیدا آید نه آنکه محض بدلالت عقل و نقل بود چنانچه **علی کرم الله وجهه** فرموده
اگر پرده برداشته شود مشاهده و وضوح من هیچ زیاده نگردد و در نور ایمان و نور یقین فرق
اینست که نور ایمان پس پرده مے بود حق تعالی فرموده که ایمان بالغیب مے آرند و یقین نور ست
که بعد کشف حجاب در قلب مومن جلوه می فرماید و گرنه فی الحقیقت هر دو یک نور است چنانکه
صبح صادق که بعض اجزا سواد شب زدوده و دلیل وجود آفتاب گردیده و همین است مثال
ایمان و چوں آفتاب طلوع نمود و معاینه ظاهر جرم او دیده شد این است مثال یقین پس ایمان
اصل یقین است و علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین فرع او اند و در حیرت که ایمان
یقین ست بالکل و علم الیقین او را که معانی کتاب است بتعلیم و تفهیم الٰهی حق تعالی فرموده پس
پس فهمانیدیم سلیمان را آں مقدمه را و ایں هم رحمت است چنانچه حق تعالی فرموده که خضر علیه السلام را
از نزد خود رحمت دادیم یعنی نور و بصیرت عطا کردیم و ایں علم مروت و شفقت بر خلق بود و شکستن
کشتی مساکین و قتل غلام و درست کردن دیوار اثر اوست المراد هر کرا علم صحیح نصیب شد
عقیدت او صحیح گشت و ایمان او درست گردید پس معرفت و توحید هم راست آمد و کسیکه
توحید او در دنیا صحت پذیرفت در آخرت رویت میسر او شود رزقنا الله تعالی و یقین
تندرستی دل ست از مرض جهل و شک و ظاهر ست که صحت دل از صحت بدن اعلی ست
و بعض گفته اند که فرق در ایمان و یقین همچو بینا و نابیناست که کور را در علم طلوع شمس تواتر
اخبار بود نه بمشاهده و ایں ایمان است و بینا بمشاهده و عیان می بیند و ایں یقین ست والله تعالے
اعلم **و عبادت** سه مرتبه باشد یکے برائے حصول ثواب و خوف عقاب و ایں خود مشهور
است **دوم** برائے حصول شرف نسبت غلامی و نیل خلعت عبدیت و ایں را بعض صوفیه
بعبودیت نامیده اند **قائلے گوید** لَا تَدْعُنِی اِلَّا بِیَا عَبْدَهَا ، فَاِنَّهُ اَشْرَفُ اَسْمَائِی ،
و لهذا سرور عالم صلے الله علیه وسلم از همه اسامی اسم شریف عبدالله را بسیار دوست
میداشتند **سیوم** عبادت برائے اجلال و تعظیم و هیبت و حیا و محبت او تعالی باشد و ایں
رتبه اعلے ست و بعض ایں مرتبه را **العبودة** نام کرده اند پس محل عبادت بدن ست که او اقامت

او امر الٰهی ست و محلِ عبودیت روح است چه عبودیت رضا بحکم الٰهی ست و عبودت که
اشرف از هر دو ست محل او سِر ست و این عبادت حالی ست و عبادت اصل ست و عبودت
فرع و فرع بدون اصل ممکن نیست و عبادت و عبودیت هر دو مجاهده ست و عبودت هدایت
و موهبة است چنانچه حق تعالیٰ در قصهٔ خلیل علیه السلام فرمود که من بسوے پروردگار خود
مے روم قریب است که مرا او تعالیٰ هدایت فرماید و گفته اند که صدیق اکبر رضی الله تعالیٰ
عنه را بے تعظیم و اجلال حیا و محبت عبادت میسر بود و همین اشارت است آنچه فخر
العالم صلے الله علیه وسلم فرمود که ابوبکر شما بسبب کثرت نماز و روزه فضیلت ندارد و لیکن بسبب
چیزیکه در قلبِ او ست افضل است و عمر رضی الله تعالیٰ عنه بخوف و هیبت عبادت
مے کرد و همین جهت مهیب بود که هر که از خدا ترسید از وی همه ترسند چنانچه وارد ست
که شیطان از سایهٔ عمر رضی الله تعالیٰ عنه میگریزد رضی الله تعالیٰ عنه و عثمان رضی الله عنه
بحیا و عظمت الٰهی عبادت مے کرد فرمود صلے الله علیه وسلم که آیا حیا نکنم از کسیکه از وی
ملائکهٔ آسمان حیا کنند و علی رضی الله تعالیٰ عنه بسبب محبت و تعظیم او تعالیٰ عبادت می کرد
که در شانِ وے رضی الله تعالیٰ عنه حق تعالیٰ فرمود میخورانند بسبب محبتِ الٰهی مسکین و
یتیم و اسیر را و علیٰ هذا همه صحابه رضی الله عنهم اجمعین پس هر کرا رتبهٔ عبودت حاصل شد بمقام
رویت رسید و اکنون مخالفتِ حق تعالیٰ بروے از عقوبت هم اشد مے گردد چراکه میداند
که هر که مخالفت کرد از مشاهده بالضرور محجوب گشت و هیچ عذابے نزد او از محجوبیت اشد
نمے باشد والله تعالیٰ اعلم بدانکه حق در لغت کائن ثابت را گویند و کائن ثابت موجود دائم
نافع و ضار تو والرحمة الواسعة همون تعالیٰ شانه هست پس استعمالِ لفظ حق حقیقةً برای
او تعالیٰ ست و غیر او را مجازاً گویند چه وجود او تعالیٰ بالذات است و جمله غیر را بایجاد او تعالیٰ
ست پس حق برای وجود ثابت بالذات خاص باشد حق تعالیٰ فرماید چیست بعد حق بجز
ضلال و فخر العالم صلے الله علیه وسلم فرمود که بسیار صادق است قولِ لبید که گفت اَلا کُلُّ
شَیْءٍ مَا خَلَا اللّٰهَ بَاطِلٌ و چون غیر او تعالیٰ باطل ست واجب آمد که او تعالیٰ حق باشد
چه حق ضد باطل ست و حق باطل را مے رباید چنانچه فرمود که مے اندازیم حق را بر باطل پس حق

باطل را مے رباید و حقیقت در لغت درایت و علم را مے گویند و با صطلاح اهل معانی
و اصول استعمالِ لفظ را در موضوع له او گویند و در اصطلاح مشائخ صوفیه رحمهم الله تعالیٰ حق
ذات بود و حقیقت صفات و مراد و ذات و صفاتِ حق تعالیٰ دارند خاصةً چنانکه چون مُرید
دنیا را گذاشته و از حدود نفس و هوا تجاوز کرده بعالم الاحسان رسید میگویند که بعالم حقیقت رسید
و در اصلِ عالمِ حقایق گشت اگرچه هنوز در عالمِ صفات و اسما رسیده بود و چون بنور ذات مے رسید
میگویند که بحق رسید و حق حقیقت را در ذوات و صفات بجز او تعالیٰ بسیار کم بطریقِ مجاز
استعمال مے کنند چراکه مقصود کلی ایشان توحید است از دیگر شے کار ندارند و ابوالدرداء
رضی الله تعالیٰ عنه از فخر رسل صلے الله علیه وسلم روایت فرمود که هر شے را حقیقت بود یعنی
هر ذات را صفتے خاصه آن ذات بود و گذشت که آن فخر العالم صلے الله علیه وسلم حارثه رضی الله
تعالیٰ عنه را پرسید که چگون صبح کردی عرض کرد مومناً حقاً حضرت صلے الله علیه وسلم پرسید که
اے حارثه هر حق را حقیقت ست حقیقتِ ایمانِ تو چیست الحدیث و بالضرور آن سید الکونین
صلوٰة الله علیه باین کلام سعادت انجام وصفِ خاص که لازم ایمانِ تام بود مطلوب داشتند
چون حارثه رضی الله تعالیٰ عنه آن صفت خاصه جواب عرض کرد مصیب شد و حق الیقین بر
ذاتِ پاکِ او تعالیٰ اطلاق کنند و غیر او تعالیٰ را مجازاً گویند که نزد صوفیه مشهور ست که هر شے
با خدا تعالیٰ ست و همه چیز از طرفِ او تعالیٰ ست و هر چیز بسوے او تعالیٰ خواهد رفت
و جمله اشیا را بر او تعالیٰ ست والله تعالیٰ اعلم بالصواب **فصل ۱۸** حق تعالیٰ فرمود که
یکدیگر را اعانت بر نیکوئی و تقوے کنید و هم فرمود که یکدیگر را باهم وصیتِ حق و صبر نماید و جاے
فرمود که وصیت مرحمت باهم کنید و حضرت سید المرسلین صلوٰة الله علیه وسلم فرمود که دین نصیحت
ست پس بنا بر علیٰ هذا وصیت مے کنم که قرب و وصالِ الٰهی را بدون علم راسخ و عملِ صالح هرگز
توقع نباید کرد که بدون این هر دو توقع مغفرت و وصال نادانی و حمق ست و این هر دو را از کتاب
الله تعالیٰ باید گرفت که قرآن در همه امور از اعتقادیات و اعمال و احوال توحید و معرفت وغیره
امام و هادی ست و صحتِ اعمال بجز علم راسخ ممکن نیست و حالات مواریث اعمال اند بے
صحتِ اعمال وجودِ حالات متعذر ست و حق تعالیٰ عمل خالص و صواب قبول مے فرماید

وصواب آں باشد کہ موافق شریعت بود وخالص آنکہ خاص لوجہ اللہ تعالی بود ونیز عمل بدون
تقوے ہرگز قبول نگردد حق تعالے فرماید کہ بس اللہ تعالے از متقین قبول مے فرماید
ونجات ہیچ کسے بغیر تقوے نخواہد شد الا بفضل اللہ تعالے فرمود اللہ تعالی کہ نجات خواہد بخشید
حق تعالے متقیان را بہر حال ایمان وتقوے ضروری اند وایمان وتقوے بر چہار درجہ باشد
بعض اعلے است از بعض چنانچہ حق تعالے فرمود کہ ہیچ گناہ نیست بر ایشاں کہ ایمان آوردند
وعمل صالح نمودند در مطعومات ایشاں کہ قبل تحریم آنہا خوردہ اند اگر تقوے کنند وایمان آرند
وعمل صالح نمایند باز تقوے ورزند وایمان آرند بستر تقوے نمایند واحسان کنند وحق تعالے
محسنین را دوست مے دارد پس دریں آیۃ ایمان را بسہ درجہ فرمود ودرجہ رابعہ را احسان نام
نہاد درجۂ اولی ایمان وقبول شرائع باشد بدون تقوے کامل ودرجۂ ثانیہ ایمان وعمل صالحہ
مع تقوے از جملہ محرمات واخذ شبہات وایں از اول اعلے است ودرجۂ سیوم ایمان
است مع التقوے از شبہات ومحرمات وحذر از مباحات وایں از ثانی اکمل است و
درجۂ رابعہ ایمان وتقوے مع احسان است وفوق ایمان بالغیب است وایں عالم الیقین
بواسطہ مشاہدات بود وتقوے ایں مقام ترک ماسوے اللہ باشد المراد کتاب اللہ تعالے
راہے است کہ سالک را براں راہ جائے قرب ووصال است ومخطی تارک آں را خسران
وذلت نصیب است ووصول عبارت است از نظر فرمودن حق تعالے بسوے
قلب عبد خود بنور خویش وایں نور کہ بر بندہ غلبہ یافتہ از حق تعالے مفارق نگشتہ چرا کہ ایں
نور صفتے است از صفات الٰہی وبندہ او را بقوت نور الٰہی مے بیند چہ انصاف بصفات
اللہ تعالے از طاقت بشری نیست پس نیست معنی وصال مگر مشاہدہ بواسطہ قلب در دنیا وچشم
در آخرت وآنچہ اتصال ذات بذات فہمیدہ اند زندقہ است نعوذ باللہ منہا تعالے
اللہ عن ذلک علوًا کبیرًا وبدانی کہ رویت آخرت ہم بلا کیف خواہد بود چنانچہ علم وایمان
وعرفان وتوحید در دنیا بلا کیف است وتا آنکہ ایمان در دنیا موافق کتاب وسنت واجماع امت
صحیح نشود ہرگز رویت آخرت نصیب وے نخواہد بود وہر کہ در دنیا از صحت ایمان محروم ماند در
آخرت ہم بجز خسران حصہ ندارد حاصل الکلام ایمان صحیح وتقوے رکن وصال اند وہیچ

ف اتصال ذات

حال از یں ہر دو جدا بودن درست نیست وبعد معرفت اصول دین ایمان وتقوے بہمہ مقامات
واجب است چہ تقوے توشہ راہ ہست چنانچہ حق تعالے فرماید کہ بہترین توشہا تقوے است
وتقوے لباس قلب است کہ از اغوا شیطان پوشیدہ مے دارد چنانکہ او تعالی فرمود کہ
لباس تقوے خیر لباس است واز لباس وتوشہ ہیچ منزل چارہ نیست وہم فرمود کہ بر ایشاں
کلمۂ تقوے لازم گردانید چہ ایشاں سزاے او بودند وصدق کہ رکن وصال است او نیز
ثمرۂ تقوے است حق تعالے فرمود کہ ایشانند گروہ صادقین وآنانند گروہ متقین وعلیکہ
حق تعالے در کتاب خود نازل فرمودہ نیست مگر براے ہدایت متقیاں چنانچہ فرمود کہ ایں
کتاب کہ در وشک نیست وہدایت متقیاں است وعلم را ہم با تقوے بودہ باید آموخت
حق تعالے فرمود تقوے کنید وبدانید وہم فرمود کہ تقوے خدا کنید وخواہد آموخت شما را
خدا تعالے ہمچناں در ہمہ افعال واقوال وحرکات وسکنات تقوے مطلوب است وتمام
عبادات را با تقوے قرین فرمودہ چنانچہ فرمود نماز قائم کنید وتقوے کنید وفرمود کہ مثل
سابقین بر شما ہم روزہ فرض کردہ شد شاید متقی باشید وفرمود کہ زاد براے حج گیرید و
بہترین زاد نا تقوے است وفرمود کہ نزد حق تعالے خون وگوشت قربانیہا نمے رسد بلکہ تقوی شما
مے رسد وفرمود کہ در بدر نصرت شما کردیم پس تقوے کنید وفرمود کہ عفو شما قریب تر است بتقوے
وفرمود کہ عدل کنید کہ عدل قریب بسیار است از تقوے وفرمود کہ روزی حلال طیب خورید
وتقوے دارید وفرمود کہ غنیمت کہ حلال طیب است بخورید وتقوے کنید وفرمود کہ اے
مومناں تقوے کنید وہر چہ ربوا وسود کہ باقی ماند بگذارید وفرمود ہر کہ تقوے خدا تعالے
کرد او را حق تعالے خلاص مے دہد واز جائیکہ گمان ہم ندارد روزی مے رساند وفرمود ہر کہ
تقوے کرد اللہ تعالے براے او سہولت مے نماید وفرمود ہر کہ تقوے کرد حق تعالے سیئات
او دور مے کند وفرمود تقوے کنید وبشنوید وفرمود کہ عزت شما نزد حق تعالے بقدر تقوے
است وفرمود کہ اے مومناں تقوے حق تقوے کردن بکنید ونمیرید مگر با سلام وعلی ہذا القیاس
آیات وروایات بیشمار اند وہم حق تعالے براے ولایت ومحبت مومنین متقین را خاص
فرمودہ چنانکہ فرمود کہ اللہ تعالے ولی مومنین است وصابرین را دوست دارد ومتقین را دوست

سیدار ودو محسنین را محب مے دارد و کمال پاکان اودوست وارد و متوکلین را دوست مے دارد وعلیٰ ہذا بسیار نصوص اندکہ درانہا کامل ایمانان را بدوستی یاد فرمود خصوصاً قول او تعالےٰ اِنْ اَوْلِیَآؤُہٗ اِلَّا الْمُتَّقُوْنَ کہ نیست کسے ولی او بجز متقیان کہ بتصریح مثل آفتاب نیمروز حکم صریح فرمود کہ بجز متقیان کسے ولیے او نیست وہرگز غیر متقی ولی نمے تواند شد وجملہ ایں آیات ودیگر آیات کہ بخوف اطناب ترک کردیم دلالت صریح دارند برانیکہ تقوے رکن اعظم اسلام است واہم مقاصد دین است تو خود حال ابلیس وبلعم بن باعوراء برصیصاء غور کن کہ چہ کمالات بالغہ وحالات وکرامات اقصیٰ غایات داشتند مگر باوجود ایں چوں تقوے را مہمل گذاشتند باتباع ہوی ہوا گشتند چگونہ باسفل السافلین انداختہ شدند نجانا اللہ منہا خوش گفت **شعر** لَوْکَانَ فِی الْعِلْمِ مِنْ دُوْنِ التُّقٰی شَرَفٌ ۔ لَکَانَ اَشْرَفُ خَلْقِ اللّٰہِ اِبْلِیْسُ ۔ شرافت علم گر تقوی نبودے زشیطاں ہیچکس اعلےٰ نبودے ۔ مثنوی ۔ ولیٔ بشرے ست بعالم متقی کہ باقی ودائم باسجان گزینید وفانی از زل راگذاشتہ فارغ نشینید واز صحبت کسے کہ قولاً یا فعلاً یا اکلاً یا لباساً یا شیئاً ما متلبس بتقوے نباشد چوں تیر بگریزد و متقی چوں بداند کہ مصاحبت بد نقصان دنیا وفضیحت ورسوائی آخرت ست البتہ از مجالست او فتاں وخیزاں وگریزاں بجناب کبریا خلت تعالیٰ پناہ خواہد جست حق تعالےٰ فرمود کہ بگریزید بسوے او تعالےٰ وحق تعالےٰ خود مے فرماید کہ روز قیامت یاراں دشمن یکدیگر خواہند بود مگر متقیاں معاونت خواہند کوشید ومجالست بد وفاجر را بجز نعرہ ایں مضمون حاصل نیست کہ اے کاش چرا فلان شخص یار ہی نکردم وباایں کس چرا ماندم وکاشکے درمیان من وتو بعد المشرقین بودے وقرینان بد کافران وظالمان ومتکبرین ومفسدین وخائنین ومسرفین ومعتدین وغیرہ اند چنانچہ حق تعالےٰ جابجا ہمیں مے فرماید جاے فرمود کہ کافرین را دوست ندارم وجاے فرمود ظالمین را دوست ندارم وعلیٰ ہذا مضمون مشترک ہمہ آنکہ غیر متقی را پسند نفرمایم پس ہرگز کسے را لائق نیست کہ از مشرب العشق روگرداند وبجز خرافات جبلہ کہ بلباس صوفیہ آمدہ کار شیاطین شیوہ خود گردانیدہ اند مائل بود وگرنہ بجز خذلان وخسران حاصلی نخواہد بود والعاقل تکفیہ الاشارۃ اللّٰہم ارزقنا اتباع حبیبک صلی اللّٰہ علیہ وسلم ووفقنا لما تحب وترضیٰ یا ارحم الراحمین

فصل ۱۹ در بعض واقعات اہل خلوت حق تعالیٰ فرمود در قصہ حضرت یوسف علیہ السلام کہ اے پدر من یازدہ ستارہ وآفتاب ومہتاب را بخواب دیدم کہ مرا سجدہ می کنند وحضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ رویاء صالحہ ششم وچہلم حصہ نبوت است پس بداں کہ چوں سالک مجاہدہ وریاضت شروع میکند ودر تزکیہ وتصفیہ نفس وقلب ومراقبہ مے کوشد او را بعالم ملکوت عبور مے شود ولہذا بہر مقام مناسب حال او کشف ہا لائح مے گردد وگاہ بطریق مکاشفہ وگاہ بطریق منام صالح وگاہ بطرز واقعہ پس آنچہ در اثناء ذکر ودر استغراق حال کہ ہمہ محسوسات از وے غائب شوند مکاشفہ بعض حقایق امور غیبیہ اتفاق مے افتد اگر دریں وقت سالک حالت میانہ خواب وبیداری دارد ایں را باصطلاح صوفیہ کرام واقعہ گویند واگر عین بیداری وحضور است مکاشفہ خوانند ومنام گاہے صادق وموافق می افتد وگاہ کاذب اگر مکاشفہ ہر روز صادق مے بود چرا کہ حق تعالےٰ در حال تجرد روح از غشاوت بدنی رویت کنانید وور اکثر مقامات نفس ہم با روح شریک مے شود وصدق با کذب مختلط مے گردد پس آنچہ صادق است مدرک روح است وآنچہ کاذب است مدرک نفس بود چہ حقیقۃ روح ظہا است وصفت نفس کذب است ورویا صادقہ جزو نبوت است چنانچہ بروایت حضرت صدیقہ ثابت شد کہ مبدء وحی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم رؤیا صادقہ بود وتعبیر او بحو صبح صادق موافق مے شد پس ہرچہ مرید در واقعہ بیند کہ با درندگان وبہایم وماراں وکژدماں تعبیرہ ومحاربہ ومقاتلہ دارد وبا کفار وملاحدہ مجادلہ میکند شیخ بفہمد کہ مرید در مجاہدہ نفس ست پس باید کہ بصدق وثبات امر کند تا مرید از مجاہدہ ومکر نفس غافل نشیند وبداند کہ ہر واحد از اجزای اربعہ عنصریہ صفتے لازمہ ہست ولازمہ جزو خاکی کثافت وکدورت وظلمت وجہالت وثقالت وقساوت ست چوں صاحب خلوت مجاہدہ مے ورزد ایں کثافت وثقالت بلطافت وصفا بدل مے گردد وچوں مالک از صفت ترابی عبور مے افتد قطع فلوات وصحراوات وخرابہاے مکانات در واقعہ رو مے دہد ولازمہ جزو آبی رغبت اختلاط وامتزاج با مردم وقبول ارزنگہا وتلون مزاجی ونسیان ورغبت خواب ست بر وقت عبور سالک بریں جزو انہار وبحار وحوضہا وسبزہا مشاہدہ شوند ولازمہ جزو ہوائی رغبت شہوات وکثرت ملال ورزوری تغیر شدن ست از حالے بحالے ولوقت عبور ازیں معلوم میشود

کہ گویا بسوئے بالا میرود و در ہوا مے پرد و لازمِ جزءِ ناری غضب و کبر و تعلا و طلبِ جاہ و
ریاست و رفعت است و چوں بریں عبور شود چراغ و مشعل و برق وغیرہ اشیاء محرقہ دیدہ آید و
ایں جزء آخر ہمہ عناصر است و آنچہ فخرِ عالم صلوۃ اللہ وسلامہ علیہ فرمودہ کہ آخر الامر از سرِ صدیقین حبِ
جاہ و ریاست بدر میگردد و اشارہ ہمیں باشد کہ ایشاں از لوازمِ جزءِ ناری خلاص می یابند کہ ایں
وصف بر اکثر نفوس غالب مے بود بدانکہ چوں مکاشفہ بحقیقتِ روح مے شود صورتِ آفتاب
دیدہ شود و اگر بحقیقتِ قلب شود صورتِ ماہتاب رویت گردد و اگر صفاتِ قلبی بر سالک تجلی
مے اندازد بصورتِ ستارگاں مشاہدہ مے شود و دریں قسم اخیر مداخلتِ کذب ہم ممکن است
مگر کذبِ محض نمے بود چرا کہ خالی از ادراکِ روح نیست پس معبر و متاول را سزاوار است
کہ حقائقِ مدرکاتِ روحی را از شوائبِ خواطرِ نفسانی تمیز کردہ تعبیر و تاویلِ مدرکاتِ روحی کند
و بخواطرِ نفسانی التفات ننماید و خیالِ مجرد ہم خاطرِ نفسانی است کہ قوتِ متخیلہ ہر صورتِ خیالی
را لباسے دادہ پیشِ نظرِ نفس میگرداند پس مشاہدہ آں خاطر بہماں مشکل اتفاق مے شود مثلاً
اگر کسے بداعیۂ نفس و قبول و شہرتِ خلق مجاہدہ کند و در واقعہ بیند کہ ہمہ خلائق او را تعظیم و
سجدہ مے کنند معبر را باید کہ تعبیر او نگوید و خیالِ باطل شمارد و بداند کہ ایں نتیجہ اشتیاقِ نفس
و ہوائے اوست کہ حسبِ مرادِ خود می نماید و اگر در خواب ایں قسم آید اضغاث احلام قرار دادہ
شود و غرض چنیں واقعہ و منام کاذب بود و قابلِ تعبیر نباشد و بدانکہ آنچہ در عالمِ غیب است بعض
از آں است کہ ظہورِ او در عالمِ شہادت ممکن نیست چنانکہ جنت و نار و عرش و کرسی و لوح و قلم
و ظہورِ بعض دریں عالم بصورتِ عارضہ ممکن است نہ بصورتِ ذوات و حقیقتِ خود کہ ظہورِ ایشاں
بصورتِ اصلی بجز عالمِ غیب نمی تواند شد مثلِ ملائکہ و ارواحِ مجردہ چنانکہ جبرئیل علیہ السلام گاہ
بصورتِ دحیہ کلبی و گاہ بشکلِ اعرابی متشکل بودہ بخدمتِ سرورِ عالم صلوۃ اللہ علیہ حاضر میشدہ
و ہم حاضرانِ مجلس بآں صورت مے دیدند و ایں صورت نتیجہ متخیلہ بینندگاں نبود چرا کہ از تصرفِ
متخیلہ بودے ہر واحد حسبِ متخیلہ خود بصورتِ دیگر دیدے نہ آنکہ ہمہ بیک شکل دیدندے
چہ متخیلہ ہر کس بر یک وصف نباشد و ایں تمثلِ روحانیات بہر شکلے کہ خواہند در آیند بسببِ قوتِ
تصرفِ ایشاں است کہ حق تعالیٰ بایشاں عطا فرمودہ و بعض مکاشفات چناں بود کہ در عالمِ

شہادت از مسافتِ بعیدہ اشیاء را معاینہ کنند چنانکہ چوں سرورِ عالمیاں صلی اللہ علیہ وسلم
خبرِ معراجِ خود رسانید کفارِ مکہ انکار کردہ گفتند اگر صادق ہستی بگو ستونہائے مسجدِ اقصیٰ چند اند
ہماندم حجاب از نظرِ شریف دور شدہ و ہمہ ستونہا شمار فرمودند و ہمچنیں از آں جنابِ عالی
صلوۃ اللہ علیہ پرسیدند کہ قافلہ کہ بجانبِ شام رفتہ امروز کجا است فرمودند کہ درمیانِ قافلہ و مکہ
یک منزل باقی است چنانچہ قافلہ روزِ دوم وقتِ صبح داخلِ مکہ شد و ازیں است کہ صدیقِ اکبر
رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمودہ بود کہ مرا احیاناً القا شد کہ در شکمِ بنتِ خارجہ دختر است پس دختر زائید
و ازہمیں است کہ ساریہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ را حضرتِ عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ امیرِ جیش فرمودہ
بنہاوند متوجہ فرمود اتفاقاً روزِ جمعہ با کفار قتال شد طائفہ کفار پسِ کوہ در کمین بودند
عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ در مدینہ منورہ در خطبہ بودند ہماندم فرمودند کہ یا ساریۃ الجبل یعنے اے ساریہ
از کوہ خود را نگاہ دار حضرتِ ساریہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ آوازِ حضرتِ عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ
شنیدہ بالائے کوہ برآمدند و آں طائفہ شقیہ را بجائے خود رسانیدند و ہمچنیں سوانح و واقعاتِ
مشائخ کرام رحمہم اللہ تعالیٰ بسیار است و شہرتِ آنہا خارج از شمار باید دانست کہ
فائدہ واقعات برائے سالک آنست کہ بسببِ آنہا بر صلاح و فسادِ نفس و ترقی و نقصانِ
حالِ سیر و سلوک مطلع مے شود و باعثِ آرامِ دل مے گردد و درمیانِ حق و باطل و وقائعِ
نفسانی و شیطانی و حیوانی و سبعی و ملکی و قلبی و روحی و رحمانی فرق و تمیز حاصل مے آید کہ چوں
بر نفس صفاتِ ذمیمہ مثلِ حرص و بخل و حسد وغیرہ غالب مے آید متخیلہ صورتِ ہر واحد از
صفاتِ ذمیمہ را بصورتِ حیوانیکہ آں صفت بر آں حیوان غالب مے بود متصور نمودہ مینماید
چنانچہ صفتِ حرص بصورتِ موش و مورچہ مے آید و صفتِ شر بصورتِ خنزیر و عجب
بشکلِ خرس و بخل بصورتِ کلب و بوزنہ و حقد بصورتِ مار و کبر بصورتِ پلنگ و غضب
ہم بصورتِ بوزنہ و صفتِ سبعیہ بصورتِ شیر و دیگر درندہ و شہوت بصورتِ خر و بہیمہ
بصورتِ غنم و صفتِ شیطانی بشکلِ شیاطین و جنّاں و غولان و مکر و حیلہ بشکلِ روباہ و خرگوش
مے آید پس چوں ایں اشکال دیدہ شوند بداند کہ استیلاءِ ایں صفات بر سالک است تا در
تطہیر و اجتہاد کوشد و برفعِ او سعی کند و اگر ایں اشکال را مے بیند کہ مسخرِ او اند بداند کہ ازیں صفات

عبور مے شود واگر بیند کہ ایں حیوانات را قہر و قتل مے کنند فہمد کہ ازیں صفات خلاص مے شود
وچوں مکابرہ ومنازعہ با بہائم وبتخفات وکاہلی نسازد وبا من نہ نشیند تا آنکہ ازیں اشکال
وخیالات بالکلیہ تنقیہ نماید واللہ تعالیٰ اعلم و در بعض **مقامات سلوک** ایں واقعات عجیب
برائے اطفال طریقہ غذا مے شوند کہ اطفال طریقہ را ابتدا تربیت مے کنند واو بعض مقامات
عبور ممکن نباشد تا کہ واقعات غیبی تصرف نہ فرماید وازینجا احتیاج مرید بشیخ صاحب آمد چرا
کہ سالک تا آنکہ سلوک در روح و صفات نفس میدارد عبور ممکن است کہ بہر واحد نشان و امارت
اند کہ بداں علامات راہ می تواں رفت مگر چوں در مقام روحانیات میرسد ازینجا بے تصرف
غیر عبور ممکن نیست پس واقعہ دریں مقام اگر از فیض ولایت شیخ یا از حضرت رسالت سلام علیہ یا از
تجلیات صفات الٰہی مدد خواہد کرد والبتہ سالک فنا خواہد پذیرفت و تا آنکہ فنا و فنا الفنا حاصل
نگے آید بقا و بقا البقا و تمکین کہ مقصود از سلوک است نخواہد رسید و بدانکہ بہر واحد
از واقعہ قلبی و روحی و ملکی و رحمانی لذتے است کہ نفس ازاں لذت می گیرد وچناں خوشی و
قوتے و ذوق و شوق مے یابد کہ از مالوفات طبع و لذات خود جدا بودہ بعالم غیب و روحانیات
ولطائف و اسرار حقائق الفت میگیرد و بالکلیہ بعالم طالب متوجہ میگیرد و و شرب و مراغم
خود عالم غیب را قرار رسید و قد علم کل اناس مشربہم خبر انیست واللہ اعلم **و بعض
کبار فرمودہ اند** کہ چوں شیطان مے داند کہ سالک جاہل است و از علوم دین واقف
نیست واو را بسخر مکاشفہ از امور غیب شدن گرفت با او مضحکہ و تمسخر میکند و استخفاف
وسبکی عقل او مے کند و حرکات عجیبہ نمودہ سخرہ مے سازد کہ بروئے پیشاب مے نماید و او را
چناں معاینہ مے کناند کہ گویا از قارورہ بروئے گلاب مے پاشد و شیطان لعین ایں جاہل
را وسیلہ اغوا خلق کثیر مے نماید و جم غفیر را بایں غاوی راہ ضلالت مے راند و ہمیں سبب ہادی
الثقلین صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ البتہ یک فقیہ تنہا بر شیطان از ہزار عابد اشد و گران است
و تصحیح لفظ از حدیث عقل ہم شاہد ایں است چرا کہ غیر فقیہ اگرچہ در طاعت و عبادت کامل بودہ
بسبب عمل نکردن فقیہ باشد مگر تا ہم بفقہ خود است بسیار را ہدایت خواہد نمود و مسائل
دین خواہد آموخت و ایں جاہل بسبب جہل خود کہ مقرون عبادات فاسدہ و مکاشفات مزخرفہ

ف
فضیلت علم فقہ

ف
معاملہ شیطان
با [illegible] جاہل

ہست جہانے را گمراہ خواہد کرد و او مے فرماید معاملات شیطان با چنیں جاہل آں است کہ اول او را
از القا مے سازد کہ حق تعالیٰ بہر کہ بصورتے مے تجلے فرماید فی الواقع حق تعالیٰ ہماں صورت دارد
چوں بریں اعتقاد آں جاہل راسخ شد مجسم گردید و ہلاک گشت و باز ہرگاہ بیکدر روئے تع مے بیند
کہ او تعالیٰ بروئے در صورتے تجلے کرد ایں اعتقاد او خوب احکم مے شود و مجسم و مشبہ
بودہ سزائے جہنم مے گردد واکنوں شیطان او را از صحبت علماء دین و مشائخ ابرار کہ راہ نمائے
حق اند و از باطل حق را تمیز مے فرمایند منع مے کند و مے گوید کہ مثل تو در عالم کیست تا بسوے
او روے واقعہ ازاو کنی بلکہ مثل صفائی و تجلیہ تو انبیا علیہم السلام را ہم حاصل نشد چہ اللہ جل شانہٗ
بغیر سوال و طلب بر تو تجلیات مے فرماید و موسے علیہ السلام با آنکہ او سوال رویت کرد تاہم
حکم لن ترانی شد و فرمود کہ مرا نمے توانی دید و ہم شیطان بایں جاہل مے گوید کہ تو نزد عالم یا شیخ
عارف چرا مے روی کہ از اللہ جل شانہٗ زیادہ ہیچ کس عالم نباشد و او تعالیٰ خود بر تو نعمتہائے
بیکراں مے فرماید و بفضل و جود خویش تربیت تو مے کند شاید چناں گمان کردہ باشی کہ شیخ عارف
از حق تعالیٰ ہم کہ عزیز و حکیم و بصیر و علیم و قوی و متین و ہادی ست مصالح ترا زیادہ مے اند
و در تربیت و حمایت تو از شیطان حق تعالیٰ زیادہ حافظ و قادر ست حاشا و کلا و چناں نیست بلکہ
حق تعالیٰ ترا از ہمہ کفایت میکند پس چوں ایں قسم مزخرفات چند در چند نمودہ مغرور مے کند
خود شیطان مرشد و شیخ معلم او بودہ در میان وے و در میان حق تعالیٰ حجاب مے گردد و
در میان زمین و آسمان عرش خود نہادہ ہر گاہ مے خواہد بروے تجلیات رنگ رنگ میدہد
و ہر گاہ مے خواہد در پردہ مے شود تا آنکہ او را در بحر ضلالت غرق میکند و باز نزد عوام رفعت
و رعونت وکمالات آں جاہل مزین مے سازد و برائے اقتدا و بیعت وے ہمہ را مے طلبد
و جملہ را برباد مے دہد نعوذ باللہ من شر الثقلین وایں امر را مشائخ بسیار تجربہ فرمودہ اند و ہمیں
سر گفتہ اند ہر کہ را شیخے نباشد شیخ او شیطان بود و حق تعالیٰ فرمود اگر شما نمیدانید از اہل ذکر
یعنے علماء و مشائخ بپرسید و سرور عالمیاں صلوٰۃ اللہ علیہ فرمود کہ اصحاب من مثل ستارگانند
ہر کہ اقتدا کنید راہ یابید و حق تعالیٰ بندگان را از موالات و اتباع شیطان در آیات قرآن
جابجا بسیار تحذیر مے فرماید چنانچہ فرمود کہ بلا ریب شیطان دشمن شماست شما او را دشمن گیرید

وہم فرمود کہ اے بنی آدم شمارا شیطان در فتنہ نیندازد چنانکہ مادر و پدر شمارا از جنت خارج گردانید
ولباس ایشان سلب کنانیدہ برہنہ نمود وعلی ہذا در بسیاری از آیات تاکید ایں می فرماید وطرفہ
تعجبات است کہ انبیاء علیہم السلام باآں جلالتِ شان خود از القاءِ شیطان نجات نیافتہ اند چنانچہ
خود او تعالیٰ فرمود کہ ہمہ رسول و نبی کہ قبل تو فرستادیم در قراءت او شیطان القاء عبارت خود
کردہ مگر باز حق تعالیٰ القاء او را دور کردہ آیات خود محکم فرمود وہم قصۂ آدم علیہ السلام کہ چہ معاملہ
با حضرت ایشاں آں ملعون نمود بر کسے مخفی نیست پس چگونہ از مکر و فریب او جاہلی غبی احمق
نادان در امن بود وچرا مسخرۂ شیطان نگردد وبدانکہ اکثر جہال را در اباحت مے اندازد باینکہ
بآں جاہل کلمات ملمع وحجتہائے باطلہ پیش مے کند ومے گوید کہ مقصود شریعت وطریقت ہماں
وصول مشاہدہ ہست و تو بآں مرتبہ خود رسیدہ ای وچنانکہ بعد بوت تکالیف شرعیہ مرتفع میشوند
بعد حصول مقصود ہم ہمچناں رفع تکلیف مے شود پس ہرچہ خواہی بکن وگاہ گوید کہ حق تعالیٰ
پرواے عبادات وطاعات تو ندارد و ترا کہ تکلیف شرعیہ دادہ صرف برائے تطہیر و تصفیۂ نفس
بود وچوں ترا چناں تزکیہ حاصل شد کہ روحانیات را مشاہدہ میکنی اکنوں حاجت اطاعت نماندہ و
گاہ باشد کہ آں جاہل را در گناہ مبتلا کردہ در عین حالت عصیان انوار کاذبہ بنظر جریفش مے نماید و باز
در دل او القا مے کند بانحو الاعلان مے گوید کہ الحال از تو تکلیف مرتفع شدہ تا آنکہ گناہ ہم ترا ضرر نمے
رساند بلکہ عصیان تو بمنزلۂ طاعت گردیدہ وایں ہمہ تخیلات تخیل شیطان و اباطیل لعین اند برائے
نجات ازیں غوایات علماء عظام اسباب کثیر مقرر فرمودہ اند چنانکہ یقیناً واندکہ ایں طائفۂ اتباع انبیاء
علیہم السلام اند و انبیاء رسالاتہ علیہم از ایشاں بسیار اقرب بوا قویٰ بمشاہدہ بودند و حقائق و امور
باطنہ را از ہمہ زیادہ مے دانستند و باوجود ایں عظمت شان ہیچ طاعتے را مہمل نگذاشتند و برا و رفتے
گناہ مجاسرت نتوانستند بلکہ احتیاط در گناہ و مجاہدہ در عبادت از جملہ زیادہ داشتند پس چگونہ
دیگرے را مذہب اباحت درست آید و نیز بفہمد کہ در قرآن وحدیث ہیچ حرف اباحت برای کسے
در کدام حال ہرگز یافتہ نمے شود بلکہ قرآن و اخبار و اجماع امت ظاہر و باطن چناں بتشدید
وزجر اقامت حدود و سیاسات را بر آنکہ اباحت چیزے از امور مکلفہ کند امر مے فرماید و تعظیم
اوامر شرعیہ و باجتناب نواہی چنداں تاکید حکم مے کنند کہ از حد و نہایت زیادہ باز کسے را چگونہ

اباحت روا باشد ومثل ایں براہین برائے بطلان مذہب اباحت نزد شیخ و علما کثرہم اللہ
تعالیٰ بسیار اند واکثر جہال را آں لعین در تجسم مے برد چنانکہ بالا ذکر کردیم کہ اول القا میکند کہ
آنچہ صور و اشکال مشاہدہ دیدہ می شود عین ذات او تعالیٰ ہمیں می بوند بعد ازاں مشاہدہ باطلہ
مے کناند و بدیں عقیدہ مستحکم مے سازد وگاہ باشد کہ درمیان زمین و آسمان بر عرشے نشستہ میشنماید
چنانچہ ایں مضموں در حدیثے ہم وارد است پس آں جاہل او را رب خود اعتقاد کردہ سجدہ میکند
و بمذہب مجسمہ عقد عقیدہ مے کند و ایں ماجرا یکے را در راہ مصر واقع شدہ کہ او در صحرا شیطان را
بر عرشے معلق دیدہ و بظن آنکہ حق تعالیٰ است سجدہ کرد و بعد ازاں در بغداد رفتہ پیش جماعت مشائخ
حکایت ایں معاملہ کرد پس آں گروہ مشائخ فرمودند کہ او شیطان بود بدلیل آنکہ سرور عالم صلی اللہ
علیہ وسلم فرمود کہ برائے شیطان عرشے ست درمیان زمین وآسمان کہ بروے آں لعین می نشیند
الحدیث پس نادم آں شخص برخاست و تجدید ایمان خود کرد و نمازہائے خود اعادہ نمود و باز
ہماں جا کہ آں لعین را دیدہ بود آمد و بروے لعنت وانکار ساخت وگفت کہ بے شبہ تو شیطان
ملعون ہستی بر تو لعنت می کنم و بخداے واحد و متوحد حقیقی جل شانہ ایمان آوردم و برائے نجات
از بلائے تجسم نزد علمائے راسخین و اہل بسیار اند از انہاست کہ بدانند کہ جملہ انبیاء علیہم السلام
و تمام امم ماضیہ ولاحقہ مومنہ و ہمہ مشائخ و علماء خورد و بزرگ بیکزبان اتفاق و اجماع مے دارند
کہ ذات و صفات او تعالیٰ از تجسم منزہ و پاک و ہیچ چیز از اجسام و اعراض وغیرہ مشابہت
ندارد و تمامی اشیاء مخلوق و محدث اند وحق تعالیٰ خالق ہمہ اشیاء و قدیم ازلی ابدی ست و پیدا
است کہ اجماع مقبولاں و برگزیدگان بر باطل چگونہ بود بالضرور اعتقاد ہمیں جاہل باطل ست و
اکثر جہلہ را بر اعتقاد حلول مے بندد کہ در قلوب ایشاں معتقدات باطل مے اندازد و ایشاں آں
اباطیل بنا ہائے فاسدہ می کنند چنانکہ مثلاً شیطان ایشاں را چناں می دانا ند کہ آنچہ از قسم روحانیات
مشاہدہ می کنند اشیاء باطنیہ شما اند بضرورت اینکہ رویت اینہا در خارج نمے شود باز چوں مشاہدہ
آید چیزے را در باطن خود مے بینند و میدانند کہ آنچہ در باطن ماست نفس ماست پس چنان معتقد
میشوند کہ آنچہ بمشاہدات می آید نفس ما ہاں می بود پس او تعالیٰ ہم نفس ما باشد کہ در ما حلول کردہ است
معاذ اللہ منہا و بسا باشد کہ چوں حال و رصاحب خود نزول کردہ بر ایشاں غالب آید بقوۂ ایں

حال ازیشاں خوارق وکرامات سرمی زنند پس آنگاہ شیطان با ایشاں تنہا رہ خیال می دہد کہ ایں حال
کہ در تو نازل شدہ حق تعالیٰ است کہ چنیں قدرت خود مے نماید وخلاف عادت مے کنند
آندم آں جاہل بریں فریفتہ بودہ بحلول عقیدہ مے کند ونجات ازیں فساد چناں ست کہ غور کنند وبدانہ
کہ ایں تاثیر حال ست وحال نظر عنایت الٰہی باشد بر بندہ ونظر ناظر عین ناظر نمے باشد مثلاً اگر
طرف ستارہ آسماں بینیم ستارہ وآسماں عین ما وعین نظر ما نمی تواند شد وایں امر بدیہی ست گاہ گاہ
چناں شود کہ چوں سالک ہنوز در عالم نفس وہوسے مے بود در خواب یا حال مے بیند کہ او خدا است
پس می فہمد کہ فی الواقع من خدا ہستم کہ خدا تعالیٰ در من حلول کردہ وحقیقت ایں رویا صحیح ومحتاج
تعبیر بود وتعبیرش اینکہ ایں شخص ہنوز بندۂ نفس خود ست ونفس احبوب وہوی را معبود خود
میدارد وازیں جہت ایں قسم خیالات می بیند وعلاجش ترک اطاعت نفس وہوی ست و
آنچہ خواہش نفس بود بمجاہدہ وریاضت قطع وقلع او باید کرد وکسے ایں واقعہ را خیال محال
نکند کہ چگونہ ایں قسم تخیلات تواند دید چرا کہ ایں شخص ہم مثل دیگراں عادہ ست کہ ایشاں در
خواب مے بینند کہ او نوح یا آدم یا عیسےٰ ویا موسےٰ یا جبرئیل یا میکائیل یا دیگر فرشتہ یا جانور
درندہ وغیرہ ہست وگاہ مے بیند کہ طیران مے کند وگاہ دیگر عجائب مے بیند وبرائے ہمہ ایں
منامات تاویلے مے باشد اگرچہ در واقع آں کس درندہ وطائرہ وغیرہ نمے باشد وگاہے غلطی
حلول چناں آید کہ صوفی چوں از عالم نفس وہوسے تجاوز کردہ بعالم حقیقت وفنا رسید تا آنکہ زاں ند
ونہ بیند غیر او تعالیٰ را وہمہ اشیا را بلکہ نفس خود را ہم فراموش کند وہمیں است فنا نزد صوفیہ
کرام پس ہر جا ہماں حق تعالیٰ را دیدہ واز ہیچ چیز خبر نداشتہ اعتقاد میکند کہ بجز او تعالیٰ کسے
موجود نیست وانا الحق وکسے موجود بجز او تعالیٰ نیست وہمچنیں دیگر شطحیات گوید سامع را
بشنیدن ایں کلمات اعتقاد بحلول مے آید **ونجات** ازیں عقیدہ فاسدہ چناں ست کہ
صوفی بداند کہ ایں فہم بسبب آں بود کہ ہمہ اشیا دنیا وآخرت فراموش گردیدہ ونفس وصفات
خود را سہو کردہ بمشاہدہ وعلم باللہ بباطن خود مستغرق گشتہ وگرنہ در حقیقت الامر ہمہ اشیا مثل
سابق برہیئتہ خود موجود اند ودریں مقام رسیدن بسیار خوب است کہ مقام عالیست مگر دریں جہ
خطرہ غلطی است کہ گاہ آں صوفی ہم بسبب جہل خود بعد افاقہ باعتقاد حلول مے آید پس مریجا

شیخ کامل شرط است تا ازیں مہلکہ امان دہد وگاہے چناں پیش آید کہ صوفی بمقامے رسد کہ بہر چہ
نظر کند خدا تعالیٰ را مے یابد وایں مشاہدہ معرفت مے بود وازیں جا گفتہ اند کہ ہر چہ دیدم در وے
خدا تعالیٰ را یافتم **وبعض گفتند** کہ ہر چہ دیدم خدا تعالیٰ را قبل آں چیز دیدم پس چوں چنیں
معاملہ پیش گردد اعتقاد کنند کہ او تعالیٰ در ہمہ اشیا حلول فرمودہ تعالی اللہ عن ذلک علوا
کبیرا **ونجات** ازیں خرابی چنیں است کہ بالیقین داند کہ ایں حجاب عظمت وکبریا است کہ
بہر مکان دیدہ می شود وپیدا است کہ حق تعالیٰ بر ہمہ اشیا محیط است وبہر شے قرب ومعیت دارد
وازوے قدر ذرہ مخفی نیست نہ در زمین ونہ در آسمان وبا ایں او تعالیٰ از ہمہ جدا است وخلق از و
تعالیٰ بائن است پس حلول خلق در و تعالیٰ وحلول او تعالیٰ در خلق مستحیل است وہمہ انبیا
واولیا وعلما بر خلاف حلول اتفاق دارند ومشائخ عارفین بمشاہدہ دریافتہ اند کہ حق تعالیٰ
از خلق جدا است ودر خلق ہرگز حال نیست پس چگونہ ایں مذہب قابل اعتماد خواہد بود کہ ایں
عقیدہ را خوب محفوظ دارد کہ دریں مرتبہ آفت غلطی حلول بسیار است نجانا اللہ تعالیٰ
منہا وکل مسلم واز مقام **وبعض کبار** فرمودہ اند تا اینجا مصنف کلام شیخ ولی نقل
فرمودہ ست واللہ تعالیٰ اعلم **فصل ۲۰** بدانکہ امت مرحومہ سرور عالم سلام اللہ علیہ اشرف
ومقبول ہمہ امم است چنانچہ حق تعالیٰ فرماید کہ شما بہترین امتہا ہستید وہم فرمود کہ شما را امت
وسط یعنی عدل گردانیدہ ایم وتا قیام قیامت وزروے ولایت ثابت خواہد ماند چنانچہ فخر
الرسل صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ ہمیشہ جماعتے از امت من بر حق غالب وقائم خواہند بود کہ نہ
مدد کردن کسے ایشاں را و نہ ضرر کند وعلما را اتفاق دارند کہ آں گروہ حاملان دین وعلم اند
کہ برائے ایشاں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم دعا فرمودہ کہ تر وتازہ دارد اللہ تعالیٰ شخصے را کہ
کلام من شنیدہ نگاہ داشت وباز چنانکہ شنیدہ بانساں اوا کرد ورسانید ونیز حضرت صلی اللہ علیہ
ایشاں را عدول فرمودہ وامر تبلیغ بایشاں صادر فرمودہ چنانکہ فرمود کہ باید کہ حاضرین شما غائبین
را رسانند وظاہر است کہ تبلیغ بے عدالت صحیح نبود وبہترین ہمہ دریں امت صحابہ رضوان اللہ
علیہم اجمعین اند پستر تابعین پس ازاں تبع تابعین رحمہم اللہ تعالیٰ چنانکہ فرمود حبیب اللہ
صلی اللہ علیہ کہ بہترین قروں قرن من ست باز ما قیاں بقران من بعدہ ہر کہ مشتمل ست بایں

وازابراهیم علیه السلام حکایت است که چون مدح و فضائل این امت در صحف خود دید دعا کرد
که الهی آن گروه را امت من گردان حکم شد که ایشان را در امت تو نخواهم کرد چرا که ایشان امت
حبیب من صلوة الله علیه هستند باز ابراهیم علیه السلام دعا کرد که الهی اگر ایشان را در امت
من نمی گردانی در حق من زبان ایشان را صادق دار پس این دعاء ابراهیم قبول شد
از این است که بعد التحیات آنحضرت فخر العالم صلی الله علیه وسلم بحکم ما ینطق عن الهوی
درودے مقرر فرمود که نام ابراهیم علیه السلام در درود است و در دیگر مقامات هم و همچنین چون موسی
علیه السلام در تورات وصف این امت دید خواست که آن جماعت امت او علیه السلام
بود حکم شد که در امت تو نمی سازم که ایشان امت حبیب من اند صلی الله علیه وسلم باز خواست
که مر او را ان امت گردان حکم شد که ظهور تو از ایشان دور است با ایشان نتوانی رسید و همچنین
سان عیسی علیه السلام فضائل این امت در انجیل دید عرض کرد که الهی آن جماعت را امت
من ساز حکم شد که ایشان امت نبی من محمد صلی الله علیه وسلم اند در امت تو نمی کنم پس دعا کرد
که مر او را است داخل کن و این دعای ایشان قبول شد که حق تعالی او شان را از آسمان
برو تا در آخر زمان بر زمین فرود آورده و داخل این امت فرماید و بدانکه **صحابی** نزد بعض علما
مسلمانی را گویند که حضرت صلی الله علیه وسلم را دیده باشد اگرچه صحبت و مجالست میسر نشده باشد
و بعض مجالست را شرط کرده اند و این مقتضای عرف است و قریب قیاس است و **تابعی**
نیز بعضی مسلمی را گویند که صحابی را دیده باشد اگرچه مجالست با او نشده و بعض شرط صحبت کرده اند
و ولی دوست خدا تعالی را گویند و دوستی حق تعالی ایمان آوردن با او تعالی بود چنانچه فرمود
که الله تعالی ولی ایشان است که ایمان آوردند و بعض کبار گفته اند که ولایت دو قسم است
یکی ولایت عامه و او عبارت است از عداوت و دشمنی حق تعالی بدر آمدن و عداوت
حق تعالی کفر و نفاق است و این ولایت همه مومنان را حاصل است حق تعالی فرمود که الله
تعالی ولی مومنان است که ایشان را از ظلمات کفر بر آورده بسوی نور ایمان می آرد
و دوم ولایت خاصه و او حصه ایشان است که عبادات و طاعات ایشان متوالی و متواتر
بلا فتور واقع شوند چنانچه تعریف ولی خاص از آن سرور عالم صلی الله علیه وسلم رسیده شد

ف
ولی دوست خدا تعالی ۱۲

که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم اولیا الله کیستند فرمود سلام علیه که ایشان گروهی است که
چون دیده شوند الله تعالی یاد کرده شود یعنی از دیدن ایشان خدا تعالی یاد آید و این روایت را
ابونعیم در حلیة الاولیا نقل کرده و در حدیث قدسی است که بندگان اولیا و احباء من از خلق
من ایشانند که بذکر من ذکر کرده شوند و من بذکر ایشان ذکر کرده شوم و در حقائق السلمی گفته که
عیسی علیه السلام فرمود که مجالست کسی ورزید که دیدن او شما را یاد حق تعالی دهد و ما ندو با آخرت
رغبت کناند و این است ولایت خاصه رَزَقَنَا اللّٰهُ تَعَالٰی وَجَمِیْعَ الطَّالِبِیْنَ الغرض
ولایت خاصه در این امت تا قیامت خواهد بود و حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که بسیار مردمانند
پراگنده موی سر صاحب دو پارچه کهنه که پروای ایشان هم کسی ندارد بسبب ذلت ظاهری
ایشان اگر آن مردان بر خدا تعالی قسم خورده گویند که فلان کار چنان خواهد شد البته حق تعالی
ایشان را صادق گردانند و آن کار را همچنان نماید و **بعض صوفیه** فرمایند که درین حدیث
دلیل است بر آنکه اولیاء الله تعالی خواص بندگان الهی در جهان می باشند و اگرچه بساط
نبوت پیچیده شد مگر بساط ولایت هنوز مبسوط است **و بدانکه قطب** که آن غوث است نام
شخص موضع نظر الهی است و در جمله عالم در هر زمان یک می بود و او بر قلب فخر رسل صلی الله
علیه وسلم می باشد پس **هوش باید** شنید که بعض کسان عم کرده اند که قطب نزد خدا تعالی
مساوی بدرجه نبی می باشد و این خطاء عظیم و الحاد فخیم و جهل و حماقت جسیم است چرا که نبی نبی
است و قطب قطب. نبی بمقام خود است و قطب بجای خود نبی بدرجهای بسیار فوق
اقطاب است که قطب صاحب شریعت هرگز نیست و نبی صاحب شریعت می بود اگر
جمله اقطاب و ابدال و اوتاد و جمله صلحا و مومنین امت جمع کرده شوند و جمیع فضائل و کمالات
و درجات ایشان بهم بوده و در بحر نبوت نبی ایشان انداخته شوند همه کمالات ایشان در
بحر نبوت محو و متلاشی گردد و همچو قطره در دریا ضائع شود پس کسی عاقلی را هرگز لائق نیست که
بترهات جهال کج و نادان گروه از طریقه اسلام گردن بدر آرد و هلاک و برباد گردد والله ولی التوفیق
و پیدا است که نبی را نبی از آن گویند که او همه غیر انبیا رقدر رسیده دارد چرا که نبو بلندی را گویند حقیقی
فرمود که یاد کن در کتاب ادریس را که او بیشک صدیق نبی بست و او را بمکان عالی بلند کرده ایم

ف
علامت ولی

یعنے باعلے علیین و رحال حیوۃ او ریده آتیم و نیز در حق عیسے علیہ السلام فرماید کہ من ترا بسوے خود
بلند مے کنم و از ذنوب طاہر کرده بعالم خود بالا مے آرم و ہم فرمود کہ ما معیشت ایشاں را در
حیوۃ دنیا درمیان ایشاں تقسیم کردیم و درجات بعض را بر بعض فوق گردانیدیم یعنے انبیا را
بر اولیا و اولیا را بر عامۂ مومنین و مومنین را بر کافرین و آیں نص ظاہر ست بر علو مکانی انبیا
بر ہمہ غیر انبیا علیہم السلام و حق تعالے در شان حضرت فخر عالم صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ وحی کرد
اللہ تعالے بسوے بندۂ خود ہر چہ وحی کرد یعنی آنچہ اسرار بلا واسطہ احدی بر ایشاں صلوۃ علیہ القار
فرمود ہیچ یکے بجز حق تعالے و ذات حبیب او صلے اللہ علیہ وسلم از آں مطلع نیست و ہم
فرماید آنچہ محمد صلے اللہ علیہ وسلم برائے العین بچشم پاک خویش عیاناً و بشاہدہ بصرت خود را
معاینہ کرد دروے دل پاک او صلوۃ اللہ علیہ تکذیب و ریب نمے کند آیا شما در رویت او
ذات و صفات حق تعالے را شک میدارید پس باید کہ ہرگز شبہ نکنید و ایں رویت حضرت
صلے اللہ علیہ وسلم بچشم راس بود بمذہب اکثر و صحیح و یکبار دیگر ہم دیده چنانچہ حق تعالے
فرماید البتہ دید حبیب او سلام علیہ معبود خود را بار دیگر ہم بمعراج نزد سدرۃ المنتہی یعنی چوں محمد
مصطفے صلے اللہ علیہ وسلم را ایں رویت شد نزد سدرۃ المنتہی تشریف داشتند و معنی قول و تعالے
ثُمَّ دَنٰی فَتَدَلّٰی حضرت عبداللہ بن عباس رضی اللہ تعالے عنہما فرمود کہ محمد مصطفے علیہ
السلام نزدیک شد نمود کمال نزدیک گشت بعض کبار گفتہ اند بسیار نزدیک شد یعنی حجاب
مرتفع شد و خوب مکشوف شد تا آنکہ از ہمہ حجابہا نزدیک شده بمرتبۂ وصال رسید چنانکہ فرمود
کہ مقدار دو کمان بلکہ ازیں ہم کمتر فرق درمیان ماند و ہوشیار باش کہ قرب قدر دو
کمان جائے اشکال ست بر عارف حقیقت او ظاہر ست و جاہل دریں ہلاک مے گردد
کہ مدّعی کشف حجاب ست چوں پرده دور شد قرب حاصل گشت و ایں قرب را جہال حلول
مے فہمند و ایں امر وراء رفع حجاب است از حضرت صلوۃ اللہ تعالے علیہ واللہ تعالی اعلم

فصل ۱۴۔ بدانکہ سیر ذات نفس آنگاه حاصل مے آید کہ نفس سالک مطمئنہ و مثل شمع
نورانی گردد و آنگوں شعاع او بعالم روحانیات می بود و ثمرۂ سیر نفس آن ست کہ نفس کبیر و عظیم
گردد و بزرگی و عظمت او بقدر سیر مے باشد و بشنوی کہ سیر نفس موقوف ست بر مراقبہ و حضور

و تواضع و تذلل بجناب حق تعالی و عبودیت و تسلیم و انقیاد و احادیث اندریں باب بسیار وارد اند
از انجملہ آنکہ حضرت شافع روز محشر صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ ہر کہ برائے خدا تعالے تواضع کند
او تعالے مرتبہ وے بلند می نماید و وارد است کہ حق تعالے موسے علیہ السلام را فرمود کہ اے
موسے مے دانی بکدام شے ترا از ہمہ خلق اعلی کردیم و کلیم گردانیدیم عرض داشت کہ اے رب
تو دانی حکم شد کہ ترا دیده بودم کہ پیش جناب عالی ما تواضع حضرت ما در خاک غلطیده بودی ازیں
سبب از جملۂ آدمیاں ترا بالاتر نمودیم و حضرت صدیق اکبر رضی اللہ تعالی عنہ روایت فرمود
کہ آن فخر الانبیا علیہ و علیہم الصلوۃ والسلام فرمود کہ ہیچ مسلمانے را حقیر ندارید کہ مسلمان صغیر نزد
حق تعالی کبیر است و ابن عباس رضی اللہ تعالی عنہما از آں فخر العالمین صلی اللہ علیہ وسلم روایت
فرموده کہ ہیچ یکے از بنی آدم نیست کہ در سر او دو زنجیر نباشند یک زنجیر در آسمان ہفتم و دراز آں
و یکے در زمین کشیده اگر ایں آدم عجز و تواضع کند حق تعالی او را بزنجیر آسمانی ہفتم فلک بالا میبرد
و اگر تکبر و غرور کند بزنجیر ارضی بزمین ہفتم میبست فرماید و ابوہریره رضی اللہ تعالی عنہ از آں سید
الکونین صلے اللہ علیہ وسلم روایت کرد کہ حق تعالے میفرماید کہ ہر کہ بجا تواضع کرد و با خلق اللہ نیکی
و احسان گذرانید و در زمین من تکبر نکرد و مرتبۂ او بلند نمایم تا آنکہ باعلی علیین مے برم و امثال
ایں بسیار احادیث اند کہ ہمہ دلالت دارند بر اینکہ انسان را ورا ارتکاب عبودیت و تزکیہ
نفوس اختیار است چنانچہ حق تعالی صریح فرمود کہ البتہ فلاح یافت ہر کہ تزکیۂ نفس خود کرد
یعنی بجہت شمشیر مجاہده و مخالفت اہوائے نفس آلائش و کدورات و اوصاف بتراشید و ہم دریافت
کہ نفس انسان بسبب سیر نورانی مے گردد و ازینجا است کہ حق تعالی در شان حبیب خود صلی
اللہ علیہ وسلم فرمود کہ البتہ آمده نزد شما از طرف حق تعالے نور و کتاب مبین و مراد از نور ذات
پاک حبیب خدا صلے اللہ علیہ وسلم ہست و نیز او تعالی فرماید کہ اے نبی صلی اللہ علیہ وسلم ترا شاہد
و مبشر و نذیر و داعی الی اللہ تعالی و سراج منیر فرستاده ایم و منیر روشن کننده و نور دہنده را
گویند پس اگر کسے را روشن کردن از انسانان محال بودے آں ذات پاک صلی اللہ علیہ وسلم را ہم
ایں امر میسر نبایدے کہ آں ذات پاک صلے اللہ علیہ وسلم را ہم ایں امر میسر نبایدے کہ آں ذات پاک
صلے اللہ علیہ وسلم ہم از جملۂ اولاد آدم علیہ السلام اند مگر آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم ذات خود را چنان

مطہر فرمود کہ نور خالص گشتند وحق تعالیٰ آنجناب سلام علیہ را نور فرمود و بتواتر ثابت شد
کہ آنحضرت عالی صلی اللہ علیہ سایہ نداشتند و ظاہر است کہ بجز نور ہمہ اجسام ظل مے دارند و بہمیں
اتباع خویش را چناں تزکیہ و تصفیہ بخشیدند کہ ہمانا نور گردیدند چنانچہ از حکایات کرامات وغیرہ
ایشاں کتب پُر است وچناں شہرت دارند کہ حاجتِ نقل نیست وحق تعالیٰ ہم فرمود کہ ہر کہ
با حبیب ما صلے اللہ علیہ وسلم ایمان آوردند نور ایشاں پیش و پیش ایشاں خواہد شتافت و
جائے دیگر ہم فرماید کہ یاد کن روزے را کہ نور مومنین راست و پیش ایشاں خواہد شتافت و متابعین
گویند کہ باشید تا ما ہم از نور شما چیزے بگیریم و ازیں ہر دو آیہ صاف پیدا است کہ بمتابعت
شریعت ایمان و نور ہر دو حاصل می گردد و حضرت صلوٰۃ اللہ علیہ فرمود کہ حق تعالیٰ مرا از نور خود
پیدا فرمود و مومنین را از نور من پیدا فرمود و نیز فرمود کہ الٰہی در سمع و بصر و قلب من نور گرداں
بلکہ فرمود کہ خود مرا نور کن پس اگر نفس انسان را منصبے بودن محال بودے آں فخر عالم صلے اللہ
علیہ وسلم ہرگز ایں دعا نفرمودندے چہ دعا مستحیلات باتفاق ممنوع ست وگفتہ اند کہ ابو الحسن
نوری رحمہ اللہ تعالیٰ را نوری ازاں می گفتند کہ از ایشاں بارہا نور دیدہ شد و بسیار خواص و عوام
از مقابر صلحا و شہدا نور مرتفع مے بینند و ایں نور نفس زکیہ ایشاں است کہ چوں کار نفس عالی می شود
نور او در بدن سرایت مے کند و طبع و مزاج بدن میگردد و باز اگر نفس از بدن مفارق ہم میشود
تاہم آں جسد منبع انوار و منفذ آں مے باشد چنانچہ در حالت حیوۃ و بقاء نفس بود الحاصل
بندہ را لازم ست کہ عبودیت نفس خود و نگاہداشت او و مراقبہ و حضور خوب بمحافظت تمام
رعایت دارد و یک لحظہ سہو و کاہلی نکند چہ ارتکاب ایں محافظت و رعایت نگاہداشت
بکسب و اختیار بندہ ہست و توفیق میسر فضل وجود حق تعالیٰ است و ایں توفیق و ہدایت
مر اتقیا و دوا ارتکاب عبودیت طوعا و رغبۃ و سرورا موقوف است از نجاست کہ بسیار
مردم مجاہدہ و ریاضت وکسب کردند تا حق تعالیٰ ایشاں را باعلیٰ علیین رسانید و بالآنکہ انبیا
علیہم السلام لاحق گردانید و بسا مردم دریں امر کسل کردند و کاہل شدند تا کسل ایشاں ایشاں را
بدرک اسفل و طبقہ سفلی جہنم در کشید الغرض بندہ بودن و منقاد حکم شدن و در غلامی و طاعت
فرحت و سرور داشتن شرط اعلیٰ تزکیہ و تنویر نفس است بلکہ باید کہ بر غلامی خود فخر کند و در بندگی

عزت خود داند اللّٰھم ارزقنا حبک وحب حبیبک صلے اللہ علیہ وسلم چہ جملہ ایں امور
فرع محبت اللہ و محبت بے توفیق تو محال است و اکنوں بداں آنکہ آنچہ بالا از حدیث
گذشت کہ موسیٰ علیہ السلام در خاک غلطیدہ بودند ازیں سبب بمرتبہ اعلیٰ رسیدند ایں غلطیدگی
ایشاں نہ در خاک و زمین بود بلکہ مراد از غلطیدن نفس و روح است در عالم ارواح در خاکِ
روحانی و ایں غلطیدن کسب بندہ ہست و طریق ایں غلطیدگی ہماں کس داند کہ بعالم
ارواح بود و ہر کہ آموختن ایں خواہد از ماہرین او تعلیم گیرد ہمیں وجہ دریں راہ شیخ گرفتن و خود
را باو سپردن ضرورت افتاد و موسیٰ علیہ السلام ہر روز یکبار ایں تمرغ غلطیدن مے فرمودند و چوں معاریج
کمال مرتفع شدند ہر روز ہزار بار تمرغ مے کردند پس ہر قدر کہ ذات و صفات انسان اعلیٰ و اصفا
و انور مے بود عبادات و حمد و حسن ادب و اخلاص و عبودیت او بسیار مے گردد شیخ ابو سعید
ابو الخیر رحمہ اللہ تعالیٰ فرمود کہ علم نافع علمے ست کہ صاحب خود را بعد از تکبر تواضع و بعد
مخالطت عزلت و بعد و جمع رغبت زہد میراث بخشد و ہر آں علم کہ حامل خود را بعد عجز تکبر و بعد
خمول فخر و شہرت ثمرہ دہد آں ہماں علم ست کہ حضرت فخر عالم صلوٰۃ اللہ علیہ از وے پناہ خواست
کہ الٰہی از علم غیر نافع پناہ می خواہم و ہم شیخ ابو سعید رحمہ اللہ تعالیٰ فرمود کہ ابتدائے معرفت
مثل ستارگان روشن است و اوسط او چوں ماہتاب ہاسے باہر و آخرش ہمچو خورشید مے
ظاہر باشد یعنے ہمہ تاریکی را بنور بدل کند و جملہ عیوب پاک کردہ تجلیات یقین ساحت صدر
و قلب را مجلے فرماید رَزَقَنَا اللّٰہُ تَعَالٰی وَجَمِیْعَ الطَّالِبِیْنَ وَنَبَّہَنَا عَنْ نَوْمِ الْغَافِلِیْنَ
وَرَقْدَۃِ الْجَاہِلِیْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَالصَّلٰوۃُ التَّامَّۃُ الزَّاکِیَۃُ النَّامِیَۃُ
عَلٰی حَبِیْبِہٖ سَیِّدِ الْاَنْبِیَاءِ وَالْمُرْسَلِیْنَ وَعَلٰی اٰلِہٖ وَاَصْحَابِہِ الطَّیِّبِیْنَ الطَّاہِرِیْنَ
وَعَلٰی مَنْ تَبِعَہُمْ وَاَحَبَّہُمْ اِلٰی یَوْمِ الدِّیْنِ وَرَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنَّا وَعَنْہُمْ
اَجْمَعِیْنَ اٰمِیْنَ یَا رَبَّ الْعَالَمِیْنَ

تمام شد

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

شجرۂ مثلثہ منظومۂ زیب وسادۂ طریقت مسند آرائے بزم حقیقت آیۃ من آیات اللہ حضرت سیدنا ومرشدنا حاجی امداد اللہ صاحب دامت برکاتہم مع تضمین عالم باعمل فاضل بے بدل مقبول بارگاہ غفار الذنوب حضرت مولانا مولوی محمد یعقوب صاحب نانوتوی رحمۃ اللہ علیہ

حمد ہے اور شکر ہے سب اس خدا کے واسطے — عاجزوں کو جس نے فرمایا دعا کے واسطے
حمد ہے سب تیری ذات کبریا کے واسطے — اور درود و نعت ختم الانبیا کے واسطے
اور سب اصحاب و آل مجتبیٰ کے واسطے

خلق نے ٹھیرائے ہیں کیا کیا دعا کے واسطے — ہے ترا ہی واسطہ مجھ مبتلا کے واسطے
ور بد رپھرتی ہے خلقت التجا کے واسطے — آسرا تیرا ہے پر مجھ بے نوا کے واسطے
رحم کر مجھ پر الٰہی اولیا کے واسطے

گرچہ نالائق ہوں میں بدکار جہل ظالم جہول — پر مرا ہو مدعا دل کا کسی صورت حصول
ان بزرگوں کو شفیع لایا ہوں میں ہو کر ملول — کیجیو یہ عرض میری انکی برکت سے قبول
ہاتھ اٹھاؤں جب ترے آگے دعا کے واسطے

شیخ کو سجدہ ہوئی اور مغ کو بتخانہ نصیب — کر طلب کا اپنی مجکو جوش مستانہ نصیب
خلق کو ہوتا ہے حج زیارت خانہ نصیب — کر مجھے اپنی مدد سے حج مردانہ نصیب
حاجی امداد اللہ ذوالعطا کے واسطے

بس چھڑا دے نفس شیطاں سے الٰہی دل میرا — کر مشرف عشق رحماں سے الٰہی دل میرا
پاک کر ظلمات عصیاں سے الٰہی دل میرا — کر منور نور عرفاں سے الٰہی دل میرا
حضرت نور محمد پر ضیا کے واسطے

اے رحیم ایسا نہیں ہے تیری رحمت سے بعید — ہو وے جو مجھ سا شقی الطاف سے تیرے سعید

یہ بند مولوی سید محمد عبدالرشید صاحب مرادآبادی نے حضرت مولانا محمد قاسم صاحب کے متوسلین کے واسطے زیادہ کردیا

ایسے مرنے پر کروں قربان یارب لاکھ عید — اپنی تیغ عشق سے کرے اگر مجھ کو شہید
حاجی عبدالرحیم اہل غزا کے واسطے

جز تہیدستی کے کیا ہے نقد میرے بار میں — کچھ وسیلہ ہو قبولیت کا اس سرکار میں
گرد و پید اور دو غم میرے دل افگار میں — بار پاؤں جس سے اے باری ترے دربار میں
شیخ عبدالباری شہ ابرار کے واسطے

ایک عالم پر ہوئے ہیں عام الطاف عمیم — کیا عجب ہو لطف ہو وے مجھ پہ ابھی رب رحیم
شرک عصیان وضلالت سے بچا کر اے کریم — کر ہدایت مجھ کو اب راہ صراط المستقیم
شاہ عبدالہادی سے پیر ہادی کے واسطے

عقل کی اور ہوش کی کب ہو خریداری مجھے — جاہ و حشمت سے ہوئی ہے اب تو بیزاری مجھے
دین و دنیا کی طلب عزت نہ سرداری مجھے — اپنے کوچہ کی عطا کر ذلت و خواری مجھے
شاہ عضدالدین عزیز دوسرا کے واسطے

محو ہیں عشق محمد میں جو سارے انس و جن — چین اک دم بھی نہ ہو دل کو مرے اُس نام بن
دے مجھے عشق محمد اور محمدیوں میں گن — ہو محمد ہی محمد ورد میرا رات دن
شہ محمد اور محمدی اتقیا کے واسطے

غم ہو تو ہو حُب کا اور ہو سے تو حب کی طلب — حُب حب حُب حبیب و حُب بحق حُب سبب
حُب حق حُب الٰہی حُب مولا حُب رب — الغرض کر دے مجھے محو محبت سب کا سب
شہ محب اللہ شیخ با صفا کے واسطے

سب ترے دل چھپوں پہ ہے ہر دم ترا لطف مزید — گرچہ نالائق ہوں پر ہے خیر تیری دید
گرچہ ہیں غرق شقاوت ہوں سعادت سے بعید — پر توقع ہے کرے تجھ سے شقی کو تو سعید
بو سعید اسعد اہل ورا کے واسطے

نفس و شیطاں کا بنا ہوں ذرہ شب یارب غلام — بن نہیں سکتا ہے مجھ سے ایک بھی نیکی کا کام
قال ابتر حال ابتر سب مرے ابتر ہیں کام — لطف ہو اپنے سیرے کر ملک و دین کا انتظام
شہ نظام الدین بلخی مقتدا کے واسطے

دین و دنیا کا نہیں درکار مجھ کو کچھ کمال
عشق میں ہووے سدا احوال بہلول کا حال
ہے یہی بس دین میرا اور یہی سب ملک و مال
یعنی اپنے عشق میں کر مجھکو با جاہ و جلال

شہ جلال الدین جلیل اصفیا کے واسطے

تیری الطاف و عنایت سے نہیں ہے کچھ عجیب
دور کتنا جا پڑا ہوں گو کہ ہیں حضرت قریب
حب دنیا ہی سے کر کے پاک مجھکو اے حبیب
اپنے باغ قدس کی کر سیر تو میرے نصیب

عبد قدوس شہ قدس صفا کے واسطے

ہووے عزت خواری کو ہو محمد سے مری
اور مشرف خو ہے خوئے محمد سے مرے
کر معطر روح کو بوئے محمد سے مری
اور منور چشم کر روئے محمد سے مری

اے خدا شیخ محمد رہنما کے واسطے

کر عنایت ایک ہمت سے احمد سے مجھے
اور لگا راہ طریقت بوئے احمد سے مجھے
کر عطا راہ شریعت روئے احمد سے مجھے
اور دکھا نور حقیقت خوئے احمد سے مجھے

شیخ احمد عارف صاحب عطا کے واسطے

لطف فرما فیض ہمت قلب پر باقی مرے
چمکے جو نور شریعت قلب پہ باقی مرے
کھول دے راہ طریقت قلب پر باقی مرے
کر تجلی حقیقت قلب پہ باقی مرے

احمد عبد الحق شہ ملک بقا کے واسطے

چاہئے جاہ و حشم درکار ہو کب ملک و مال
خواہش علم و ادب ہے نہ طلب فضل و کمال
دین و دنیا کا نہیں درکار کچھ جاہ و جلال
ایک ذرہ درد کا یا حق میرے دل میں تو ڈال

شہ جلال الدین کبیر الاولیا کے واسطے

چھپ رہا ہے دیدۂ حیراں سے میرا شمس دین
کر دے روشن شعلۂ ایماں سے میرا شمس دیں
ہو مکدر ظلمت عصیاں سے میرا شمس دین
کر منور نور کے عرفاں سے میرا شمس دیں

شیخ شمس الدین ترک شمس الضحیٰ کے واسطے

ظاہر و باطن میں کھل جا عشق کی ایسی بہار
دل ہو پر درد اور آنکھیں سدا ہوں اشکبار
لے مرے اندر کرم ہر وقت ہر لیل و نہار
عشق میں اپنے مجھے بے صبر و بیتاب و قرار

شیخ علاؤ الدین صابر با رضا کے واسطے

وہ ملاحت دے کہ میں قربان ہوں سبحان سے
دے ملاحت مجھکو حق نمکینیٔ ایمان سے
اور حلاوت بخش گنج شکر عرفان سے
وہ حلاوت ہو کہ دوں سو جان بھی آسان سے

شہ فرید الدین شکر گنج بقا کے واسطے

تیغ الفت سے تمہاری عام ہیں گھر گھر شہید
ہے کوئی اصغر شہید اور ہے کوئی اکبر شہید
عشق کی رہ میں ہوئے جو اولیا اکثر شہید
خنجر تسلیم سے اپنے مجھے بھی کر شہید

خواجہ قطب الدین مقبول ولا کے واسطے

لطف کر عاجز ہوں اور بے بیت و یار و معین
دشمن دنیا و دین ہیں یہ مرے کیسے لعین
بے تحسے ہیں نفس و شیطاں در پے ایمان و دیں
جلد ہو آ کر مرا یارب مددگار و معیں

شہ معین الدین حبیب کبریا کے واسطے

خاص بندوں پر تو جیسا آہ کیا کیا لطف عام
کر عطا اُن کی بدولت جرعۂ من کاس الکرام
یا الٰہی بخش ایسا کچھ وہی کا مجھ کو جام
جس سے اُٹھے پردۂ شرم و حیا و ننگ و نام

خواجہ عثمان با شرم و حیا کے واسطے

خنجر غم سے مرا دل کر دے بس سینہ فگار
زندگی تو موت ہو اور موت ہو مجھکو بہار
دور کر مجھ سے غم موت و حیات مستعار
زندہ کر ذکر شریف حق سے دل اے کردگار

شہ شریف زندنی با اتقا کے واسطے

آتش دل ہو کہ ہر ذرہ سے میرے نمود
ہو سراسر درد و غم سوز و الم میرا وجود
آتش شوق اسقدر ہو کلیں مری بھر لے دود
ہر بن مو سے رہو نکلے تری الفت کا دود

خواجہ مودود چشتی پارسا کے واسطے

میں ہوں کب تک غم و دوری سے تیرے یوں نڈھال
لطف کر اور لطف سے اپنی ذرا مجکو سنبھال
رحم کر مجھ پر تو اب چاہ ضلالت سے نکال
بخش عشق و معرفت کا مجکو یارب ملک و مال

شاہ ابو یوسف شہ شاہ و گدا کے واسطے

کر منور یا خدا روئے محمد سے مجھے
شیفتہ کر سایۂ موئے محمد سے مجھے

مست اور بیخود بنا دے محمد سے مجھے
محترم کر خوار سے کوئے محمد سے مجھے

بو محمد محترم شاہ علا کے واسطے

فکر میں نفس و شیطاں اپنی اپنی گھات سے
صدقہ احمد کی یہ ہے امید تیری ذات سے
مجھ کو بچنے کی توقع کیا ہو اس آفات سے
کہ بدل کر دے مرے عصیاں کو حسنات سے

احمد ابدال چشتی با سخا کے واسطے

کب تلک حیراں ہوں کبتک رہوں زار و نزار
حد سے گذرا رنج و فرقت اب تو اے پروردگار
کبتلک دل چاک ہوں کبتک گریباں تار تار
کر مرے شام خزاں کو وصل سے روز بہار

شیخ ابو اسحاق شامی خوش ادا کے واسطے

ایک نظر سے اس دل ویراں کو تو آباد کر
شادی و غم سے دو عالم کے مجھے آزاد کر
اس خرابہ کو تغافل سے نہ یوں برباد کر
اپنے درد و غم سے یارب دل کو میرے شاد کر

خواجہ ممشاد علوی بو العلا کے واسطے

ہو گئی فرقت میں میری عمر ہی ساری بسر
ہے مرے تو پاس ہر دم لیک میں اندھا ہوا ہائے
ڈھونڈھتا کتنا پھرا ہیں کو بکو اور در بدر
بخش دو نور بصیرت جس سے تو آوے نظر

بو ہبیرہ شاہ بصری پیشوا کے واسطے

درد و غم نے عشق کے گھیرا ہوا ہے اب مجھے
عیش و عشرت سے دو عالم کی نہیں مطلب مجھے
اپنے بیگانہ کی پرواہ اب رہی ہو کب مجھے
چشم گریاں سینہ بریاں کر عطا یارب مجھے

شیخ حذیفہ مرعشی شاہ صفا کے واسطے

کچھ نہیں پرواہ بھلائی یا برائی کی مجھے
نے طلب شاہی کی نے خواہش گدائی کی مجھے
زہد کی خواہش طلب نے پارسائی کی مجھے
بخش اپنے در تک طاقت رسائی کی مجھے

شیخ ابراہیم ادہم بادشاہ کے واسطے

ان بلاؤں سے ہو یارب کس طرح مجکو اماں
راہزن پیچھے ہیں و قزاق با گرز گراں
گھیر رکھے ہیں ہر طرف سے آ کے نے تیر و سناں
تو پہنچ فریاد کو میری کہیں اے مستعاں

شہ فضیل ابن عیاض اہل عطا کے واسطے

اپنی خواہش کو کروں کیا عرض میں تیری حضور
کر مرے دل سے تو اے واحد دوئی کا حرف دور
میں نہیں لایق کسی صورت سراپا ہوں قصور
دل میں اور آنکھوں میں بھر دے سر بسر وحدت کا نور

خواجہ عبد الواحد بن زید شاہ کے واسطے

ڈالدے میرے گلے میں اپنی الفت کی رسن
کر عنایت مجکو توفیق حسن اے ذو المنن
کھو پریشانی مری اے واقف سر و علن
تا کہ ہوں سب کام میرے تیری رحمت سے حسن

شیخ حسن بصری امام اولیا کے واسطے

کر عطا ظاہر میں آثار شریعت میرے اب
دور کر دل سے حجاب جہل و غفلت میری اب
کر عطا باطن میں اسرار طریقت میرے اب
کھول دے دل میں در علم حقیقت میرے اب

ہادی عالم علی مشکلکشا کے واسطے

شوق ہے اس بینوا کو آپ کے دیدار سے
کچھ نہیں مطلب دو عالم کی گل و گلزار سے
ہو عنایت کیا عجب ہے آپکی سرکار سے
کر مشرف مجکو تو دیدار پر انوار سے

سرور عالم محمد مصطفیٰ کے واسطے

در بدر کتنا پھرا دیکھا نہ کچھ مطلب حصول
آپڑا در پر ترے میں ہر طرف سے ہو ملول
ہر طرف سے ہو کے مایوس اب با امید وصول
کر تو ان نامو کی برکت سے دعا میری قبول

یا الٰہی اپنی ذات کبریا کے واسطے

عشق اپنا بھر دے اس میرے دل افگار میں
ان بزرگوں کے تئیں یارب غرض ہر کار میں
کیا کمی ہو جائیگی اس سے تیری سرکار میں
کر شفاعت کا وسیلہ اپنے تو دربار میں

مجھ ذلیل و خوار مسکین و گدا کے واسطے

کر نگاہ لطف کا منظور وحدت سے مجھے
اس دوئی نے کر دیا ہے دور وحدت سے مجھے
سو خرابی میں ہوں کر معمور وحدت سے مجھے
کر دوئی کو دور کر پر نور وحدت سے مجھے

تا ہوں سب میرے عمل خالص رضا کے واسطے

شمع رو سے یار کا کر دے تو پروانہ مجھے
کر دیا اس عقل نے بے عقل و دیوانہ مجھے
آشنا اپنے سے بیگانہ سے بیگانہ مجھے
کر دو اس ہوش سے بیہوش مستانہ مجھے

یا الٰہی اپنے مستانِ ولا کے واسطے

آپ کو دیکھوں تو مایوسی ہے بالکل آہ آہ کشمکش سے ناامیدی کی ہوا ہوں میں تباہ	بن تری الطاف کے کب ہو سکے میرا نباہ دیکھ مت میرے عمل کر لطف پر اپنے نگاہ

یا رب اپنے رحم و احسان و عطا کے واسطے

کیا کروں میں عرض جو گذری ہے مجھ پر رنج و غم چرخِ عصیاں سر پہ ہے زیرِ قدم بحرِ الم	دل ہے بریاں سینہ سوزاں چاک داماں چشم نم چار سو ہے فوجِ غم کر جلد اب مہر و کرم

کچھ رہائی کا سبب اس مبتلا کے واسطے

ہر طرف سے یاس ہے یہ سوچتا ہوں ہر زماں گرچہ میں بدکار نالائق ہوں اے شاہِ جہاں	تجھ سوا ہے کون میرا اے مرے رب مستعاں پر تری در کو بتا اب چھوڑ کر جاؤں کہاں

کون ہے تیرے سوا مجھ بینوا کے واسطے

ہے غرورِ حسن کیا کیا شاہدوں کے واسطے ہے عبادت کا سہارا عابدوں کے واسطے	اور بھروسا عجز کا ہے ساجدوں کو واسطے اور تکیہ زہد کا ہے زاہدوں کے واسطے

ہے عصا ئے آہ مجھ بے دست و پا کے واسطے

نے تو میں آرام چاہوں اور نہ میں رنج و تعب نے فقیری چاہتا ہوں نے امیری کی طلب	اور نہ کچھ دولت کی صورت اور نہ عزت کا سبب نے عبادت نے زہد نے خواہشِ علم و ادب

دردِ دل پر چاہئے مجھ کو خدا کے واسطے

زندگی کی لطف اور کیا کیا زمانہ کی بہار عقل و ہوش و فکر اور نعمائے دنیا بیشمار	علم و فضل و عزت و جاہ و حشم بھی بے کنار کی عطا تو نے مجھے پر اب تو اے پروردگار

بخش وہ نعمت جو کام آوے سدا کیو اسطے

بات کیا اپنی کہوں اس خاطرِ افگار کی گرچہ عالم میں الٰہی ہیں سخی لبیار کی	کچھ نہ کام آئی میرے کوشش دلِ بیمار کی پر نہ کچھ تحفہ ملا لائق ترے دربار کی

جان و تن لایا ہوں لے تجھ پہ فدا کے واسطے

حال میری جان و تن کا تجھ پہ کب مستور ہے	ہے شہِ دل صد چاک جو ہر تا بپا بے نور ہے

گرچہ یہ ہدیہ نہ میرا قابلِ منظور ہے	پر جو ہو مقبول کیا رحمت سے تیری دور ہے

کشتگانِ تیغِ تسلیم و رضا کے واسطے

گرچہ برپا شور ہے یعقوب کی بیداد کا حد سے ابتر ہو گیا ہے حال مجھ ناشاد کا	سننے والا کون ہے تجھ بن مگر فریاد کا کر مری امداد اے امداد وقت ہے امداد کا

اپنے لطف اور رحمتِ بے انتہا کے واسطے

شجرہ چشتیہ منظومہ زبدۃ السالکین قدوۃ الواصلین قطب العالم حضرت مولانا مولوی محمد قاسم صاحب رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی غرقِ دریائے گناہم	تو میدانی و خود ہستی گواہم
گناہِ بے عدد را بار بستم	ہزاراں بار توبہ ہا شکستم
حجابِ مقصدم عصیانِ من شد	گناہم موجبِ حرمانِ من شد
بآں رحمت کہ وقفِ عام کردی	جہاں را دعوتِ اسلام کردی
نمیدانم چرا محروم ماندم	ز رحمت این چنیں مقسوم ماندم
گدا خود را ازاں سلطاں چو دیدم	بدرگاہِ تو اے رحماں دویدم
بحقِ مقتدائے عشقبازاں	رئیس پیشوائے مقتدایاں
امامِ راستبازاں شیخِ عالم	ولیِ خاص صدیقِ معظم
شہِ والا گہر امداد اللہ	کہ مہرِ عالم است امدادِ اللہ
بحقِ بادشاہِ عالمِ نور	رئیسِ راستاں ثانیِ طیفور
شہ نور محمد نورِ مطلق	امامِ اولیا صدیقِ برحق

بآں شاہ شہیداں حاج حرمین
بعبد باری شیخ طریقت
بعبد ہادی ہادی پیراں
نہنگ بحر عشق و بحر معنی
بآں غواص دریائے حقیقت
بشمس چرخ دیں شاہ محمدی
بحق بحر مواج معانی
بحق بوسعید فخر اقراں
بسلطان المشائخ صدر اعلیٰ
بحق صدر ایوان جلالت
بحق عبدقدوس مقدس
بحق سرو بستان سعادت
بحق سرور اہل معارف
بحق احمد عبدالحق کہ افلاک
بحق مرکز اہل کمالات
بہ شمس الدین خورشید جہانتاب
بحق بحر زخار محبت
بحق نور چشمان اکابر
بحق شاہ عالی آستانہ
بشمس الاولیا بدر المشائخ
بحق خواجہ قطب الدین چشتی
بحق آنکہ شاہ اولیا شد
معین الدین حسن سنجر کہ برخاک

بشاہ عبدالرحیم غوث دارین
چراغ دین احمد شیخ ملت
امیر دستگیر دستگیراں
بحق شاہ عضدالدین یعنی
محمد مکی قطب طریقت
کہ ہم ہادی بُد و ہم بود مہدی
محب اللہ محی الدین ثانی
جنید وقت خود شبلی دوراں
نظام الدین شاہ دین و دنیا
جلال الدین کش چرخ رفعت
کہ کمتر دید چوں او چرخ اطلس
محمد جوہر کان سیادت
ملاذ اہل عرفاں شیخ عارف
بہ پیش رحمتش پست است از خاک
جلال الدین شہ عالی مقامات
امام و قدوۂ ابدال و اقطاب
بحق مشعل نار محبت
علی احمد علاؤ الدین صابر
فرید الدین یکتائے زمانہ
امام الاولیا فخر المشائخ
کہ شستہ از جہانے نقش زشتی
در او بوسہ گاہ اولیا شد
ندیدہ چرخ چوں او مرد چالاک

بآں شاہ ملائک فخر انساں
بحق قدوۂ حق شاہ یگانہ
بحق خواجہ مودود چشتی
بحق دُر یکتا جوہر پاک
بحق بو محمد محترم شاہ
بحق حاکم شہر ولایت
بسالار طبیباں روانہا
بحق شاہ والا جاہ ممشاد
بحق بو ہبیرہ زیب عالم
بحق آنکہ دل در عشق حق بست
بحق پور او ہم محو یزداں
بحق زبدۂ نیکو نفسیاں
بعبد الواحد بن زید شہباز
بحق مقتدائے مقتدایاں
بحق شیر یزداں شاہ مرداں
خلیج بحر رحمت منبع فیض
علی ابن ابی طالب کہ خورشید
بحق آنکہ او جان جہان است
بحق آنکہ محبوبش گرفتی
پسندیدی ز جملہ عالم آنرا
گزیدی از ہمہ گلہا تو او را
ہمہ نعمت بنام او نمودی
بآں کو رحمۃ للعالمین است

سپہ سالار نیکاں خواجہ عثماں
شریف زندنی فخر زمانہ
کہ سنگ از فیض او سازد بہشتی
ابو یوسف چراغ ہفت افلاک
کہ بُد در روز خورشید و بشب ماہ
ابو احمد دُر بحر ولایت
ابو اسحاق صیقل ساز جانہا
علو در عشق مولا کامل استاد
گل باغ سعادت فخر آدم
حذیفہ مرعشی شیر زمست
امیر عالم ابراہیم سلطاں
فضیل ابن عیاض استاد عرفاں
کہ بالا شد ز کروبیہ پروانہ
حسن بصری امام پیشوایاں
در علم لدنی فیض حساں
تجلی گاہ یزداں مطلع فیض
بنور خاک پائے او درخشید
فدائے روضہ اش ہفت آسمان است
برائے خویش مطلوبش گرفتی
بجا بگذاشتی بانی جہاں را
نمودی صرف او ہر رنگ بو را
دو عالم را بکام او نمودی
بدرگاہت شفیع المذنبین است

بحق سرور عالم محمد
بذات پاک خود کاں اصل ہستی ست
ثناے او بد مقصود جہان است
ولم از نقش باطل پاک فرما
بکش از اندرونم الفت غیر
درونم را بعشق خویشتن سوز
دلم را محو یاد خویش گرداں
اگر نالایقم قدرت تو داری
بجوئی زشت را مبدل نمائی
گناہم را اگر دیدی نگر ہم
بے بگذشتہ شاہا نامرادم
بچشم لطف اے حکم تو بر سر

بحق برتر عالم محمد
ازو قائم بلند سیاو پستی است
کہ کنہش برتر از کون و مکان است
براہ خود مرا چالاک فرما
بشو از من ہواے کعبہ و دیر
بہ تیر درد خود جان و دلم دوز
مرا حب مرا و خویش گرداں
کہ خار عیب از جانم برآری
سیاہی را بہ بخشی روشنائی
بعفو و فضل خود اے شاہ عالم
بدرگاہت رسیدم سازشادم
بحال قاسم بیچارہ بنگر

وصلی اللہ تعالیٰ علیٰ سیدنا
محمد وعلیٰ آلہ واصحابہ وبارک وسلم

تقریظ نظم وقطعہ تاریخ طبع اول کتاب امداد السلوک ریختہ کلک گہر سلک فرید دہر وحید عصر مولوی حکیم محمد صدیق صاحب صادق مرادآبادی سلمہ اللہ تعالیٰ

بعد حمد حضرت جاں آفریں
وز پس نعت رسول مجتبیٰ
سالکان راہ حق را مژدہ باد

تن بجاں آرای کیہاں آفریں
کا مداز حق در رہ حق رہنما
مژدۂ جاں بخش تحصیل مراد

زیں کتاب بے نظیر و بے ندید
آنکہ امداد السلوکش نام ہست
من چہ گویم وصف ایں دلکش کتاب
چوں سوادش نور چشم عالم است
ہوش را جاں ساز و جاں را ہوش کن
حافظ ضامن شہ عالیجناب
کو رسالہ مکیہ را از شما
در زبان پارس از تازی زباں
آں چناں کو دلپسند من بود
آں دعائے کش بدل دارم نہاں
فاضلے دیدیں زجھنجانہ زمیں
بر امید آں دعاے مستتر
پائے چم گرد دلپسند شد نشد
پس دلے کو امام اوحد است
ترجمہ کرد آں کتاب لاجواب
لاجرم آں شہ زور گاہ مجید
مولوی فتح محمد از نخست
بعد نقل کاملش آں نیک مرد
روبروئے آں شہ دالاش خواند
اندریں ایام فرحت التیام
عبد رحماں حکیم جان و تن
در مرادآباد بہر ایں مراد
نیست مقصودش ازیں کار گزیر

آنکہ چشم روشناں مثلش ندید
در حقیقت خضر خاص و عام ہست
آفتاب آمد دلیل آفتاب
مدحتش گر بیشتر گویم کم است
شمۂ از شرح حالش گوش کن
عزت حضار را کرد ایں خطاب
ترجمہ ہر کس کہ سازد بہر ما
گوہر افشاند بداماں بیاں
در صفا بہ از مہ روشن بود
خواہم از حق از براے آں جواں
قدوۂ ارباب تلقین و یقین
بست از دل بر میاں جاں کمر
پائے چم را آں دعا ہمراہ شد
نام پاک ور شید احمد ست
آنچناں کہ خواست طبع آنجناب
آں دعا در خواست بہر آں رشید
کردہ نقلش با ہمہ صحت درست
عرض پیش شاہ گنگوہیش کرد
حرف حرفش را بگوشش اور ساند
طالب طبعش چو شد ہر خاص و عام
شد مجاز طبع زاں شیخ زمن
آمد و بنیاد طبع او نہاد
جز دعا ر ہمت مردان دیں

بحق رہنماے اہل تحقیق ✦ امام اہل حق اولاد صدیق
ملاذ خاص وعام از لطف یکساں ✦ پناہ ہر اسیر نفس و شیطاں
بآں کو شد محمد قاسمش نام ✦ فیوض غیب را اہر جملہ قسام

یہ تین شعر حضرت مولانا مولوی محمد یعقوب صاحب نے برائے متوسلین حضرت مولانا مولوی محمد قاسم صاحب زیادہ کردیے تھے ۱۲

اے خدا پیوستہ در مہر و سرائے	بر حکیم ما در رحمت کشائے
در رضائے خود دلش پیوستہ دار	ہر امیدے کش بود در دل برآر
کز طفیلش ایں کتاب مستطاب	زندگے بخش دل ہر شیخ و شاب
طبع آرا اندریں ایام شد	منفعت بخشائے خاص و عام شد
بعد طبع ایں کتاب بے مثال	کرد چوں صدیق بیدل فکر سال
سال صوری معنوی ہر دو نگاشت	گوش بر گفتار او باید گماشت
سال صوری طبع را اے رشک مہ	سہ صد افزا بر ہزار و شانزدہ
معنوی سالش اگر خواہی ز من	گو ببینش در قطعہ اے فخر زمن

قطعۂ تاریخ

طبع چوں گردید ایں دلکش کتاب	بالیقیں اینست امداد السلوک
چوں ز مولانا رشید احمد ست	گفتمش زیباست ارشاد السلوک
بے (بدل) صدیق گفتم سال طبع	گشت دلکش طبع امداد السلوک
۳۶	۱۳ ۵۲ / ۳۶ / ۱۳ ھ ۱۶

ایضاً منہ

چوں ز مرشد کامل رشید احمد طبع	بہر عالم رشد افزا گشت امداد السلوک
مصرع مطبوع سال طبع او صدیق گفت	چہ مزین طبع آرا گشت امداد السلوک
	۱۳ ھ ۱۶

تمام شد

حضرت مولانا مولوی رشید احمد صاحب عم فیوضہم کی تصنیف

کتاب	کیفیت	قیمت
ہدایۃ الشیعہ	ہادی علی لکھنوی شیعی کے دس سوالوں و ایک اشتہار کا جواب نہایت مدلل یا ہے جو دیکھنے سے تعلق رکھتا ہے یہ رسالہ کئی بار چھپا مگر اب پھر کمیاب ہو گیا تھا اسلئے مع اصل اشتہار و سوالات پھر طبع کرایا گیا ...	۳ر
زبدۃ المناسک	ضروریات حج سب اسمیں درج ہیں بحمد اللہ مسائل حج میں ایسی جامع اور مفید کتاب لطیف شوقی ہوگی	۲ر
سبیل الرشاد	یہ رسالہ مسائل مختلفہ اہل حدیث و حنفیہ جہرآمین و فاتحہ خلف الامام و تقلید وغیرہ کی تحقیق میں حضرت مولانا نے تحریر فرمایا جس کو نہایت منصفانہ انداز ہونیکی وجہ سے موافقین و مخالفین دونوں نے تسلیم کرلیا ہے اردو ...	۱/ر
لطائف رشیدیہ	بعض استفسارات متعلقہ آیات قرآنی کے جوابات میں فتوے ثبوت پردہ مروجہ شرفا ہند بآیات و روایات و شرح حدیث مسلم شریف متعلقہ آخر رجل دخل الجنۃ ...	۱ر
رسالہ کراہت جماعت ثانیہ	مسجد محلہ میں تکرار جماعت کی کراہت روایات فقہ و احادیث صحیحہ سے ثابت فرمائی ہے اور وہ عبارات کتب معتبرہ سے حل فرمائی ہیں کہ جن سے منکرین کراہت کے شبہ پیدا ہوتا ہو فادی	۱ر
رسالہ تراویح	غیر مقلدین کا رد اور مذہب مقلدین کا احادیث صحیحہ سے اثبات بابت بست رکعت تراویح	۱/ر
فتوے میلاد	یہ ایک استفسار کا جواب ہے جس میں حضرت مولنا ممدوح اور بہت سے علماء کے مفصل جواب در بارہ مجالس مروجہ میلاد مذکور ہیں ...	۱ر
رسالہ جمعہ	اہل حدیث کے ایک فتوے کا جواب ہے جس میں انہوں نے احادیث و آیات سے اپنے نزدیک ثبوت جمعہ در قری خوب موجہ مدلل کر دکھایا تھا اس کا جواب احادیث صحیحہ سے دیا گیا ہے ...	۱ر
رسالہ وقف	اہل حدیث نے یہ ثابت کیا تھا کہ اوقاف قرآنی جنپر جملہ قرا و حفاظ کا عملدرآمد ہے بدعت ہیں حضرت مولنا نے اس کا جواب احادیث صحیحہ سے دیا ہے اور ان کا ثبوت بالسنۃ الصحیحہ روشن فرمادیا ہے ...	۱ر
فتوے ظہر	ظہر احتیاطی بعد الجمعہ کا جواب جہاں جمعہ ہوجاتا ہے وہاں احتیاط الظہر کی حاجت نہیں اور جس جگہ جمعہ درست نہیں ہے وہاں صرف ظہر با جماعت مثل دیگر ایام کے ادا کرنی چاہیے	ـر
ہدایۃ المعتدی	یہ رسالہ قرأت فاتحہ خلف الامام میں آپ ہی اپنا نظیر ہے دیکھنے والا منصف موافق ہو یا مخالف اس کے مطالعہ کے بعد بخوبی اس دعوے پر قادر ہو جاتا ہے کہ قرأت فاتحہ خلف الامام پر کوئی دلیل نہیں ہے ٭ کاغذ ولایتی ۲ر رسمی ...	۲ر

کتاب	کیفیت	قیمت	کتاب	کیفیت	قیمت
ترجیح لدفع التشجیح	در رد بدعات	۱۰ر	ہدایت الرشید	در رد شیعہ	۳ر
غرائب البیان	مناقب حضرت امام اعظم ابو حنیفہ نعمان ابن ثابت کوفی رحمۃ اللہ علیہ بحوالہ کتب معتبرہ	۴ر	ترغیب الصلوٰۃ	در ترغیب عبادات	۲ر
			ایضاح الادلہ	در جواب اعتراضات غیر مقلدین ...	۸ر
اتمام النعم ترجمہ تبویب الحکم	از مولنا خلیل احمد صاحب مد فیوضہم	۱ر	احسن القریٰ فی تحقیق اوثق العریٰ	از مولنا محمود حسن صاحب	۸ر

تالیفات حضرت حاجی امداد اللہ صاحب مہاجر مکی نور اللہ مرقدہ

کتاب	قیمت	کتاب	قیمت	کتاب	قیمت
ضیاء القلوب	۳ر	تحفۃ العشاق	ار	ارشاد مرشد	[illegible]
غذائے روح	۳ر	کلمات امدادیہ	۱۰ر	دردنامۂ غمناک	[illegible]
گلزار معرفت	۲ر	جہاد اکبر	ار	تصفیۃ القلوب	۳ر

تالیفات حضرت مولانا محمد قاسم صاحب نانوتوی

جسنے مولانا کی تقریر سنی ہوگی تو جانتا ہی ہوگا اور جسنے نہیں سنی وہ آپ کی تالیفات سے دریافت کرسکتا ہے کہ آپ کو حق تعالیٰ نے کس درجہ کا علم و فہم فرمایا تھا +

آب حیات — یہ مضامین کمین(؟) کیجیے نسخے یکتا ہے جسنے سفر حج میں حضرت شیخ برحق کو سنا کر صد دعا و تحسین کی خلعت پایا تھا اس میں حضرت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم کی حیات کا ثبوت ہے

کتاب	قیمت	کیفیت
ہدیۃ الشیعہ	عہ	یہ تینوں رسائل جواب اعتراضات شیعہ میں تالیف فرمائے ہیں
اجوبۂ اربعین	عہ	
انتباہ المؤمنین	ار	
تقریر دلپذیر	عہ	ان دونوں میں دلائل حقانیت دین اسلام ہیں
حجۃ الاسلام مع تتمہ	[illegible]	
مباحثۂ شاہجہانپور	۳ر	ان چاروں رسائل میں مباحثے دینی جو علماء دیگر مذہب والوں سے کئے جواب عقلی کو دلائل سے دکھا تحریر فرمائے ہیں
میلہ خدا شناسی	[illegible]	
انتصار الاسلام	[illegible]	
قبلہ نما	[illegible]	
تصفیۃ العقائد	۳ر	سید احمد خاں کی ایک تحریر کا جواب
توثیق الکلام	ار	بحث قرأت فاتحہ خلف الامام
دلیل محکم	ار	اس میں بحسب فطرت کے گوشت خوری بتایا گیا ہے
تحفۂ لحمیہ	ار	
قصائد قاسمی	۳ر	
لطائف قاسمی	ار	
حق صریح در اثبات تراویح	ار	
ترغیب الخیرات	ار	

کتاب	قیمت
جمال قاسمی	ار
تحذیر الناس	۳ر
اسرار قرآنی	۳ر
گلستان مناقب	ار
حفظ الایمان	[illegible]

[illegible]

تالیفات مولانا اشرف علی صاحب دام مجدہ

کتاب	کیفیت	قیمت
تکمیل الیقین	انگریزی خواں نوجوانوں کو متشککین فی الاسلام کیلئے نہایت مفید ہے کاغذ چکنا	عمدہ ۳ر
فتاوے اشرفیہ	بہت سے فتوجات کا مجموعہ	۳ر
تعلیم الدین قدیم	ضروریات اشغال و مراقبہ وغیرہ	[illegible]
صفائی معاملات	معاملات بیع و شراء و اجارہ وغیرہ	[illegible]
فروع الایمان	مومن میں جو خصائل ہونی چاہئیں یعنی خصائل ایمان وغیرہ ..	۳ر
مکتوبات امدادیہ	حضرت صاحب کے خطوط بنام مولانا صاحب مصنف	۳ر
اصلاح ترجمۂ دہلویہ	ڈپٹی نذیر احمد خاں صاحب دہلوی کے ترجمہ قرآن کی اغلاط	ار
تحقیق تعلیم انگریزی	انگریزی پڑھنے کی نفع و نقصان	[illegible]
حق السماع	راگ کے بارہ میں منصفانہ و محققانہ بحث	[illegible]
خطبہ ماثورہ	حضرت صلے اللہ علیہ وسلم کے جو خطبے منقول ہیں وہ جمع کئے ہیں	ار
اصلاح الخیال	نیچریوں کے خیالات کی معقول تردید اور اصلاح	۳ر
تجوید القرآن	تلاوت کے ضروری ضروری قواعد اور ادائے حروف کے طریقے	[illegible]
شجرہ مع تعلیم الطالبین	مشائخ سلسلہ کے نام اور وفات کی تاریخیں اور وفات وغیرہ لکھتے ہیں	ار
علاج القحط	دعا در وقت قحط اکسیر روحانی علاج	[illegible]
حقوق الاسلام	باہمی حقوق کی تفصیل	[illegible]
اصلاح الرسوم	یہ کتاب نہایت مفید واقع ہوئی ہے جس میں رسوم مروجہ کو دلائل سے رد کیا	۳ر
الخطاب الملیح فی تحقیق المہدی والمسیح	مرزا غلام احمد قادیانی کے متعلق ایک طولانی خط کا جواب	ار

طریقہ مولد — اس میں بتلایا گیا ہے کہ مولود شریف کس طرح کرنا چاہئے — [illegible]

سبق الغایات فی نسق الآیات — آیات قرآنی کا باہمی ارتباط — [illegible]

سامرہ فی شرح [illegible] — [illegible]

جملہ درخواستیں بنام مولوی محمد یحییٰ تاجر کتب گنگوہ ضلع سہارنپور آنی چاہئیں